سیری در معارف اسلامی

۳۰

ارزشها و تنشهای نفس

متن سخنرانی

استاد حسین انصاریان

ارزش ها و لغزش های نفس

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، 1323 -

عنوان و نام پدیدآور:ارزشها و لغزشهای نفس/ مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، 1389.

مشخصات ظاهری:366 ص.

فروست:مجموعه آثار؛ 89.سیری در معارف اسلامی؛ 30.

شابک:50000 ریال: گالینگور 978-964-2939-56-5 : ؛ 45000 ریال (شومیز)

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه : ص.[363] - 366.

یادداشت:نمایه.

موضوع:انصاریان، حسین، 1323 - -- وعظ

موضوع:نفس -- جنبه های قرآنی

موضوع:تقوا -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده:فیض پور قمی، محسن، 1353 -، ویراستار

رده بندی کنگره:BP10/5/الف82الف43 1389

رده بندی دیویی:297/08

شماره کتابشناسی ملی:2067094

ص :1

اشاره

ص :2

ص :3

ص :4

ص :5

ص :6

ص :7

ص :8

ص :9

ص :10

ص :11

ص :12

ص :13

ص :14

ص :15

ص :16

ص :17

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد اللّه را به مصداق کریمانه «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت شر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث ونظر می باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

ص:19

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشرفرهنگ انسان ساز آل اللّه علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلّدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود سی امین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده 21 گفتار در باب ارزشها و لغزشهای نفس می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رمضان 1382 در حسینیه هدایت تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الحمد لله و الصلاه علی رسول الله و علی آله آل الله »

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان

عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال 1387 هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت اللّه العظمی بروجردی، آیت اللّه سیدعلی نجف آبادی، آیت اللّه حاج میرزا علی شیرازی، آیت اللّه حاج میرزا علی هسته ای، آیت اللّه حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و...

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دِین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، بر اساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

محتوای سوره یوسف

1

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

۳

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

سوره مبارکه یوسف، ظرف عبرت ها، اشارات، لطایف و عالی ترین مسائل اخلاقی است. در آغاز داستان، خداوند عالم، آن را برای شخص پیامبر اسلام بیان می کند و در پایان، این داستان را عبرت و درسی برای همه مردم تا قیامت اعلام می کند، البته برای صاحبان اندیشه و آنان که از انسانیت برخوردار و اهل دل، موعظه پذیری و پند گرفتن هستند.

« لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ ... » (1)

مجموعه این داستان، درس زندگی است و عالی ترین مسائل انسانی، در آن گنجانده شده است. صاحبان فکر دوست دارند که همواره با این حقایق مأنوس باشند ، زیرا این حقایق را به منزله بارانی برای سرزمین خشک وجود می دانند. اگر باران سرزمین خشک را زنده می کند و انواع گل ها و گیاهان را در آن می رویاند، این حقایق نیز باطن و عقل و جان و دنیا و آخرت را طراوت و خرمی می بخشد و آنها با این سرمایه سنگین، عاشقانه روبه رو می شوند.

1- 1) - یوسف (12) : 111؛ «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.»

خداوند در آغاز سوره، به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

« نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ » (1)

ما بهترین داستان ها را برای شخص تو بیان می کنیم. علت این که داستان یوسف، نیکوترین داستان است، به خاطر این که سراسر آن، بیان مسائل اخلاقی می باشد. با این که صورت یوسف، زیباترین صورت تاریخ بوده است و او نماد زیبایی است و برخی گفته اند که قلم صنع پروردگار، یک سهم از زیبایی را در همه عالم به کار گرفت و 99 سهم دیگر را در صورت یوسف قرار داد، اما نیکوتر بودن این داستان، به علت سیمای زیبای یوسف نیست ، زیرا این صورت زیبا را سرانجام، در کفن پیچیدند و در خاک نهادند. صورت زیبا از بین می رود، بلکه «أحسن القصص» بودن قصه یوسف، به علت سیرت زیبای او است. اخلاق و سیره ماندگار است. رفتار و کردار و دعا و مناجات و اخلاق زیبای او در چاه و بر تخت سلطنت، تا کنون هم درس آموز است. به همین علت است که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ما بهترین داستان ها را برای تو بازگو می کنیم.

چگونگی بیان داستان

در جمله :

« بِمٰا أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ »

می فرماید: ما این داستان را از راه وحی، بر تو بازگو خواهیم کرد ؛ یعنی آن را کامل و جامع برای تو بیان می کنیم و همه حقایقش را به فصیح ترین بیان خواهیم آورد.

ص:22

1- 1) - یوسف (12) : 3؛ «ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می خوانیم.»

و حکمت بیان آن در قرآن این است که :

« ذٰلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ » (1)

ما با این داستان می خواهیم مردم را اهل تقوای باطن تربیت کرده، انسان های صاحب عقل را هدایت کنیم. این است که داستان را قرآنی کرده ایم که هر گوشه ای از آن، هدایت گر مردم باشد و اینان را به خدا برساند و از زشتی ها نجات داده، به زیبایی ها بیاراید.

« بِمٰا أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغٰافِلِینَ » (2)

پیش از این که به وسیله وحی، تو را از این قصه آگاه کنم، از آن بی اطلاع بودی ، زیرا چند هزار سال پیش، قهرمان داستان، در مصر از دنیا رفته است و تنها خداوند متعال است که همه جزئیات و لطایف و دقایق این داستان را می تواند بیان کند، که اکنون به وسیله قرآن مجید آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی نمود.

تجارت بی زیان (3)

1- 1) - بقره (2) : 2؛ «در [وحی بودن و حقانیت] این کتابِ [با عظمت] هیچ شکی نیست ؛ سراسر آن، برای پرهیزگاران، هدایت است.»
2- 2) - یوسف (12) : 3؛ «ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می خوانیم و تو یقیناً پیش از آن از بی خبران بودی.»
3- 3) - بحار الأنوار: 225/67، باب 54؛ «یَقُولُ اللَّهُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَنَا أَغْنَی الشُّرَکَاءِ خُذْ ثَوَابَ عِبَادَتِکَ مِمَّنْ أَشْرَکْتَهُ مَعِی. مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ أی ثوابها شبهه بالزرع من حیث إنه فائده تحصل بعمل الدنیا و لذلک قیل الدنیا مزرعه الآخره نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ فنعطه بالواحد عشرا إلی سبعمائه فما فوقها وَ مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیٰا أی بعمله نفع الدنیا نُؤْتِهِ مِنْهٰا أی شیئا منها علی ما قسمنا له و یحتمل أن یصیر سببا لزیاده المنافع الدنیویه وَ مٰا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ لبطلانه و إنما الأعمال بالنیات و إنما لکل امرئ ما نوی.»
نهج البلاغه: خطبه213، و من کلام له علیه السلام قاله عند تلاوته؛ «یُسَبِّحُ لَهُ فِیهٰا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالَی جَعَلَ الذِّکْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَهِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَهِ وَ مَا بَرِحَ لِلّٰهِ عَزَّتْ آلاَؤُهُ فِی الْبُرْهَهِ بَعْدَ الْبُرْهَهِ وَ فِی أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِی فِکَرِهِمْ وَ کَلَّمَهُمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ یَقَظَهٍ فِی الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَهِ یُذَکِّرُونَ بِأَیَّامِ اللّٰهِ وَ یُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَهِ الْأَدِلَّهِ فِی الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَیْهِ طَرِیقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَ مَنْ أَخَذَ یَمِیناً وَ شِمَالاً ذَمُّوا إِلَیْهِ الطَّرِیقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَکَهِ وَ کَانُوا کَذَلِکَ مَصَابِیحَ تِلْکَ الظُّلَمَاتِ وَ أَدِلَّهَ تِلْکَ الشُّبُهَاتِ وَ إِنَّ لِلذِّکْرِ لَأَهْلاً أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْیَا بَدَلاً فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَهٌ وَ لَابَیْعٌ عَنْهُ

يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاهِ وَ يَهْتِفُونَ بِالزَّوَاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللّهِ فِی أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَه... .» بحار الأنوار: 225/67، باب 54؛ «وَ فِی الْكَافِی عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَى مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ قَالَ مَعْرِفَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ الْأَئِمَّهِ علیه السلام .»

مسأله مهم در این داستان، روبه رو شدن مخاطبان، با آن است که باید آیه به آیه آن را بخوانند، تا آن را درک کنند و در زندگی آن را به عنوان الگو و سرمشقی به کار بندند. به کار بستن این پندها معامله با خداوند است. به کارگیری قرآن، پر سودترین تجارتی است که انسان در عمر خود انجام می دهد. خداوند بر خود لازم کرده است که هر کس با او معامله کند، تجارتش را به زیباترین صورت به سود کلان برساند. ما در جهان، طرف معامله و تجارتی مانند خداوند عالم نداریم. او از تجارت و بهره تجارت، چیزی نمی خواهد وتجارت و بهره را یک جا به تاجر برمی گرداند. این یک تجارت یک طرفه است. در دنیا تجارت دو طرف دارد : یکی خریدار و دیگری فروشنده. و هر دو می خواهند سود ببرند ، ولی خداوند همه سود تجارت را به تاجر

می دهد و خود، شریک تجارت نمی شود و روش تجارت را هم خود به تاجر می آموزد.

قرآن مجید، چگونگی رفتار خداوند با این تاجران را تشریح می کند که نمونه هایی از آن را بیان می کنیم. در آیه ای می فرماید:

« مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا » (1)

یعنی کسی که یک عمل خوب برای من بیاورد و مثلاً بگوید: خدایا! من یک نماز صبح آورده ام، یا انسانی را با زبان نجات داده ام، یا مشکل بنده ای را حل کرده ام، یا با نگاه محبت آمیز، دلی را خشنود ساخته ام، یا با زبان مهر و محبت، غصه کسی را برطرف کرده ام، من دَه برابر به او پاداش می دهم.

البته «مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ » شامل مردم مؤمن است وگرنه غیر مؤمن، طرف معامله خود را خداوند قرار نمی دهد. غیر مؤمن خداوند را باور ندارد به همین جهت با ظاهر دنیای فانی و زودگذر مثل کارخانه و شرکت برخورد می کند. (2)

1- 1) - انعام (6) : 160؛ «هر کس کار نیک بیاورد ، پاداشش ده برابر آن است.»

2- 2) - بحار الأنوار: 246/68، باب 71، حدیث 1؛ معانی الأخبار: 397؛ «عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ زِدْنِی فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ زِدْنِی فَأَنْزَلَ اللَّهُ عز و جل مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَهً فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ الْکَثِیرَ مِنَ اللَّهِ عز و جل لَایُحْصَی وَ لَیْسَ لَهُ مُنْتَهَی.» الکافی: 185/1، حدیث 14؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِیُّ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ علیه السلام یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ لَاأُخْبِرُکَ بِقَوْلِ اللَّهِ عز و جل مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قَالَ بَلَی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَالَ الْحَسَنَهُ مَعْرِفَهُ الْوَلَایَهِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ السَّیِّئَهُ إِنْکَارُ الْوَلَایَهِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَیْتِ ثُمَّ قَرَأَ عَلَیْهِ هَذِهِ الْآیَهَ.»

تنها مردمان مؤمن هستند که طرف تجارتشان خداوند است، البته مردم مؤمن، هر روز و شب، برای او کار خوب انجام می دهند، در پنج نوبت نماز می خوانند، برخی نماز شب می خوانند، به دیدن پدر و مادر می روند و در زندگی زن و فرزندشان گشایش ایجاد می کنند. هر کار خوبی حسنه است و خداوند دَه برابر، در ازای آن سود می دهد و در پرونده او ثبت می شود، البته این در مراحل عادی است.

تأثیر مکان و زمان در پاداش زمان و مکان نیز در جزای اعمال، مؤثر است. در روایات آمده است که مثلاً یک رکعت نماز در مسجد الحرام، با صد هزار رکعت نماز برابر است ؛ (1) یعنی شما ده رکعت نماز در مسجد الحرام می خوانید، اما یک میلیون نماز برای شما ثبت می شود، حتی اگر این نماز، مستحب هم باشد، این مطلب صادق است.

خزانه خداوند محدودیت ندارد، خزانه ای نیست که حجم و طول و عرض

1- 1) - من لایحضره الفقیه: 228/1، حدیث 682؛ وسائل الشیعه: 271/5، باب 52، حدیث 6518؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصَّلَاهُ فِی مَسْجِدِی کَأَلْفِ صَلَاهٍ فِی غَیْرِهِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاهَ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاهٍ فِی مَسْجِدِی.» وسائل الشیعه: 271/5، حدیث 6520؛ «عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَلَاهٌ فِی مَسْجِدِی هَذَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَشَرَهَ آلَافِ صَلَاهٍ فِی غَیْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاهَ فِیهِ تَعْدِلُ مِائَهَ أَلْفِ صَلَاهٍ.» الکافی: 526/4، حدیث 5؛ وسائل الشیعه: 272/5، باب 52، حدیث 6522؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ الصَّلَاهُ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ مِائَهَ أَلْفِ صَلَاهٍ.»

داشته باشد. اگر شما تا پایان روزگار هم که زنده باشید و این نمازها را بخوانید، به همین شکل، پاداش آن را به شما برمی گردانند. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله هر یک رکعت نماز، پاداش ده هزار رکعت را دارد. وقتی انسان به زیارت سیدالشهدا علیه السلام می رود، حتی اگر با هواپیما و ماشین برود، از درِ خانه تا حرم أبی عبداللّه، در برابر هر قدم، ثواب یک حج و عمره قبول شده به او می دهند. (1) خزانه و کَرم بی نهایت است. این ها در برابر کارهای مستحب است.

در امور واجب نیز این چنین است؛ مثلاً درباره روزه می فرماید: «الصوم لی» روزه مال من است. تو این اندازه ظرفیت نداری که روزه مال تو باشد. روزه مال من است و هیچ کس در این عالم، نمی تواند پاداش روزه را حساب کند.

«و أنا أجزی» (2)پاداش روزه، در روز قیامت، بر عهده من است که در آن روز، به تو عطا می کنم.

1- 1) - وسائل الشیعه: 419/14، باب 37، حدیث 19496؛ «عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّهُمْ یَرْوُونَ أَنَّ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَیْنِ علیه السلام کَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ وَ عُمْرَةٌ قَالَ مَنْ زَارَهُ وَ اللَّهِ عَارِفاً بِحَقِّهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ.» وسائل الشیعه: 419/14، باب 37، حدیث 19502؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا أَدْنَی مَا لِزُوَّارِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَقَالَ لِی یَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ أَدْنَی مَا یَکُونُ لَهُ أَنْ یُحْفَظَ فِی نَفْسِهِ وَ مَالِهِ حَتَّی یَرُدَّهُ إِلَی أَهْلِهِ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ کَانَ اللَّهُ أَحْفَظَ لَهُ.» وسائل الشیعه: 420/14، باب 37، حدیث 19503؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَیَخْرُجُ إِلَی قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَهٍ مَغْفِرَهٌ لِذُنُوبِهِ ثُمَّ لَمْ یَزَلْ یُقَدَّسُ بِکُلِّ خُطْوَهٍ حَتَّی یَأْتِیَهُ فَإِذَا أَتَاهُ نَاجَاهُ اللَّهُ وَ قَالَ عَبْدِی سَلْنِی أُعْطِکَ وَ ادْعُنِی أُجِبْکَ اطْلُبْ شَیْئاً أُعْطِکَ سَلْنِی حَاجَهً أَقْضِهَا لَکَ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ حَقٌّ عَلَی اللَّهِ أَنْ یُعْطِیَ مَا بَذَلَ.»
2- 2) - الکافی: 63/4، حدیث 6؛ وسائل الشیعه: 397/10، باب 1، حدیث 13679؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ الصَّوْمُ لِی وَ أَنَا أَجْزِی عَلَیْهِ.»

امام صادق علیه السلام در روایتی قطعی - که بیشتر زُوّار به آن عمل می کنند - می فرماید :

«هر کس در مکه، یک ختم قرآن کند، از دنیا نمی رود مگر این که پیامبر را ببیند و جای او را در بهشت به او نشان دهد». (1) این ثواب یک عمل مستحب است، اما واجبات که جای خود دارند.

شما اگر دو رکعت نماز خود را عمداً نخوانید، به یقین همه آفرینش را باید به پروردگار خود، عوض بدهید که جای آن دو رکعت نماز را پُر کند ؛ اما باز هم پُر نخواهد کرد. ببینید وزن واجبات، چه اندازه است ؛ مثلاً پرداخت خمس را در نظر بگیرید که انسان پس از یک سال خوردن و پوشیدن و مسافرت کردن و همه نوع بهره بردن از سرمایه خود، اگر مثلاً صد تومان باقی مانده است، باید بیست تومان از آن را بپردازد. این بیست تومان، سهم پیامبر صلی الله علیه و آله است و باید خرج حوزه ها و مراجع تقلید و مفسران قرآن شود. امام زمان علیه السلام می فرماید: اگر همین بیست تومان به شما تعلق بگیرد و نپردازید، در قیامت، ما دشمن شما خواهیم بود. چرا؟ چون وزن

1- 1)- تهذیب الأحکام: 468/5، باب 26، حدیث 286؛ جامع الأخبار: 69؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام تَسْبِیحَهٌ بِمَکَّهَ أَفْضَلُ مِنْ خَرَاجِ الْعِرَاقَیْنِ یُنْفَقُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ قَالَ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَکَّهَ لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَرَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ یَرَی مَنْزِلَهُ فِی الْجَنَّهِ.» الکافی: 612/2، حدیث 4؛ «عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَکَّهَ مِنْ جُمُعَهٍ إِلَی جُمُعَهٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِکَ أَوْ أَکْثَرَ وَ خَتَمَهُ فِی یَوْمِ جُمُعَهٍ کُتِبَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ وَ الْحَسَنَاتِ مِنْ أَوَّلِ جُمُعَهٍ کَانَتْ فِی الدُّنْیَا إِلَی آخِرِ جُمُعَهٍ تَکُونُ فِیهَا وَ إِنْ خَتَمَهُ فِی سَائِرِ الْأَیَّامِ فَکَذَلِکَ.»

عمل، بسیار سنگین است و مسامحه در آن، باعث دشمنی خدا و پیامبر است. (1)

خداوند در سوره توبه می فرماید : اگر مال و جان خود را با خدا معامله کنید، در برابر به بهشت من خواهید رسید.

این بهشت، جایی است که وقتی آفریده شد، خداوند به آن فرمود : خوش به حال کسانی که در تو قرار بگیرند. درک این حقیقت، ممکن نیست.

خداوند می فرماید : من برای بندگان شایسته ام، چیزی را مقرر کرده ام که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی شنیده و نه به خیال کسی خطور کرده است.

من جان و مال شما را در برابر بهشت می خرم:

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ و أَمْوَلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ » (2). (3)

1- 1) - الكافى: 547/1، حديث 25؛ تهذيب الأحكام: 139/4، باب 39، حديث 17؛ «سَهْلٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الطَّبَرِيُّ قَالَ كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمُسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَ عَلَى الضِّيقِ الْهَمَّ لَايَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ إِنَّ الْخُمُسَ عَوْنُنَا عَلَى دِينِنَا وَ عَلَى عِيَالَاتِنَا وَ عَلَى مَوَالِينَا وَ مَا نَبْذُلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَرْزُوهُ عَنَّا وَ لَاتَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِيصُ ذُنُوبِكُمْ وَ مَا تُمَهِّدُونَ لَأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَهِدَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَام.»

2- 2) - توبه (9) : 111؛ «یقیناً خدا از مؤمنان، جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد، خریده است.»

3- 3) - بحار الأنوار: 105/8، باب 23؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَاتَقُولَنَّ إِنَّ الْجَنَّهَ وَاحِدَهٌ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ وَ لَاتَقُولَنَّ دَرَجَهً وَاحِدَهً إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِنَّمَا تَفَاضَلَ الْقَوْمُ بِالْأَعْمَالِ قَالَ وَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ يَدْخُلَانِ الْجَنَّهَ فَيَكُونُ أَحَدُهُمَا أَرْفَعَ مَكَاناً مِنَ الْآخَرِ فَيَشْتَهِي أَنْ يَلْقَى صَاحِبَهُ قَالَ مَنْ كَانَ فَوْقَهُ فَلَهُ أَنْ يَهْبِطَ وَ مَنْ كَانَ تَحْتَهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَصْعَدَ لَأَنَّهُ لَايَبْلُغُ ذَلِكَ الْمَكَانَ وَ لَكِنَّهُمْ إِذَا أَحَبُّوا ذَلِكَ وَ

اشْتَهَوْهُ الْتَقَوْا عَلَى الْأسِرَّهِ.» تفسیر نمونه: 139/1 و 140، ذیل تفسیر سوره بقره آیه 25، (ویژگی نعمتهای بهشتی) در آیه مورد بحث، سرنوشت مؤمنان را بیان می کند تا همانگونه که روش قرآن است با مقابله این دو با هم، حقیقت روشنتر شود. نخست می گوید: «به آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جریان دارد»؛ «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ » می دانیم باغهایی که آب دائم ندارند و باید گاهگاه از خارج، آب برای آنها بیاورند، طراوت زیادی نخواهند داشت، طراوت از آن باغی است که همیشه آب در اختیار دارد، آبهایی که متعلق به خود آنست و هرگز قطع نمی شود، خشکسالی و کمبود آب آن را تهدید نمی کند و چنین است باغهای بهشت. سپس ضمن اشاره به میوه های گوناگون این باغها می گوید: «هر زمان از این باغها میوه ای به آنها داده می شود می گویند: این همان است که از قبل به ما داده شده است»؛ «کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَهٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ » مفسران برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند: بعضی گفته اند: منظور این است که این نعمتها به خاطر اعمالی است که ما قبلا در دنیا انجام دادیم و زمینه آن از قبل فراهم شده است. بعضی دیگر گفته اند: هنگامی که میوه های بهشتی را برای دومین بار برای آنها می آورند می گویند این همان میوه ای است که قبلا خوردیم، ولی هنگامی که آن را می خورند می بینند، طعم جدید و لذت تازه ای دارد! و به تعبیر دیگر فی المثل سیب و انگوری را که در این دنیا می خوریم در هر مرتبه همان طعم قبل را احساس می کنیم، ولی میوه های بهشتی هر چند ظاهرا یک نو علیه السلام بوده باشند هر بار طعم جدیدی دارند، و این از امتیازات آن جهان است که گویی تکرار در آن نیست! بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها هنگامی که میوه های بهشتی را می بینند آن را شبیه میوه های دنیا می یابند، تا خاطره نامانوسی نداشته باشد، اما به هنگامی که می خورند طعم کاملا تازه و عالی در آن احساس می کنند. هیچ مانعی ندارد که جمله بالا اشاره به همه این مفاهیم و تفاسیر باشد چرا که الفاظ قرآن گاه دارای چندین معنی است.

شهدا عاشق شهادت بودند و تعهد و پیمان و سخن خداوند را باور کرده بودند :

« رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً » (1)

چرا در شب عاشورا ابی عبداللّٰه علیه السلام به یاران خاص خود اصرار می کرد و می فرمود: این مردم با شما کاری ندارند و من بیعتم را از شما برداشتم، بروید ؛ اما یک نفر هم نرفت ؛ (2) چون این مطالب را باور کرده بودند. اگر هم بخواهند بروند، کجا بروند؟ مگر چقدر می توانند معامله کنند. اینجا وقت معامله با خداوند است.

1- 1) - احزاب (33) : 23؛ «از مؤمنان، مردانی هستند که به آنچه با خدا پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند. برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند.»

2- 2) - بحار الأنوار: 89/45، بقیه الباب 37؛ الخرائج و الجرائح: 254/1؛ «رُوِیَ عَنْ زَیْنِ الْعَابِدِینَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لَمَّا کَانَتِ اللَّیْلَهُ الَّتِی قُتِلَ الْحُسَیْنُ فِی صَبِیحَتِهَا قَامَ فِی أَصْحَابِهِ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ هَؤُلَاءِ یُرِیدُونَنِّی دُونَکُمْ وَ لَوْ قَتَلُونِی لَمْ یَصِلُوا إِلَیْکُمْ فَالنَّجَاءَ النَّجَاءَ وَ أَنْتُمْ فِی حِلٍّ فَإِنَّکُمْ إِنْ أَصْبَحْتُمْ مَعِی قُتِلْتُمْ کُلُّکُمْ فَقَالُوا لَانَخْذُلُکَ وَ لَانَخْتَارُ الْعَیْشَ بَعْدَکَ فَقَالَ علیه السلام إِنَّکُمْ تُقْتَلُونَ کُلُّکُمْ حَتَّی لَایُفْلِتَ مِنْکُمْ أَحَدٌ.»

ص:31

خداوند در سوره مبارکه حجرات می فرماید :

« حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمٰانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ » (1)

کسی که به من دل ببندد، ایمان را محبوب او می کنم. وقتی ایمان را محبوبت کردم، بسیار خوب می شوی و عاشق پیامبر و امیرالمؤمنین و سید الشهدا علیهم السلام می شوی ؛ چون اینان را در دل شما زینت می دهم. هر چه را دل زیبا بیابد، عاشق آن می شود. بلال عاشق پیامبر بود ؛ چون حُسن ایشان در دل او جلوه کرده بود. کار چشم نیست. پیامبر در چهل سالگی مبعوث شدند. عموی ایشان، ابولهب 53 سال ایشان را می دید ؛ اما آن حضرت را دوست نداشت. قرآن می فرماید :

« وَ تَرٰاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ وَ هُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ » (2)

تو را می بینند، اما زیبایی تو را درک نمی کنند. چرا؟ چون دلشان در پرده شقاوت است ؛ اما کسی که دل به من داده است، دیگر کاری به چشم او ندارم. در دل او حقایق را می آرایم.

علی علیه السلام را در دل خود می بیند که چه زیبایی بی نهایتی است. این، کار خدا است. به من دل بدهید، من نقاش ازل و ابد هستم، ببینید در دل شما چه چیزی نقاشی می کنم.

1- 1) - حجرات (49) : 7؛ «خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست.»
2- 2) - اعراف (7) : 198؛ «و آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند، در حالی که نمی بینند.»

خداوند در قرآن می فرماید :

کسی که یک سفر حج انجام دهد، (البته حج مطابق با فقه اهل بیت) در برابر حج او، به او ایمنی می دهم :

« وَ مَنْ دَخَلَهُ کاٰنَ آمِناً » (1)

ایمنی از عذاب را به او می دهم. در مقابل یک سفر یک ماهه که انسان می رود و خیلی هم به او خوش می گذرد، خداوند به او ایمنی می دهد. اصل تجارت، محدود است، ولی سودش نامحدود. هنگامی که بهشتیان، خدا را می بینند، آن قدر خدا را شکر می کنند که قرآن الفاظ شکرگزاری آنان را بیان می کند :

« وَ قاٰلُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ » (2)

از درون بهشت، جهنم را به آنان نشان می دهند. لذت احساس نجات از جهنم، از لذت خوردن نعمت های بهشت، برای ایشان بیش تر است.

امام صادق علیه السلام مسأله حج در آیه «وَ مَنْ دَخَلَهُ کاٰنَ آمِناً » را بسیار لطیف بیان کرده، می فرماید : کسی که حج بگزارد، خدا او را وارد فضای ولایت ما می کند ؛ (3) یعنی در دنیا و آخرت، دستش را در دست ما می گذارد و وقتی این گونه شد، از هر

1- 1) - آل عمران (3) : 97؛ «و هر که وارد آن شود، در امان است.»
2- 2) - فاطر (35) : 34؛ «و می گویند : همه ستایش ها ویژه خدا است که اندوه را از ما برطرف کرد ؛ بی تردید، پروردگارمان بسیارآمرزنده و عطا کننده پاداش فراوان، در برابر عمل اندک است.»
3- 3) - الکافی: 545/4، حدیث 25؛ «عَنْ عَبْدِ الْخَالِقِ الصَّیْقَلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عز و جل وَ مَنْ دَخَلَهُ کاٰنَ آمِناً فَقَالَ لَقَدْ سَأَلْتَنِی عَنْ شَیْءٍ مَا سَأَلَنِی أَحَدٌ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَیْتَ وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَیْتُ الَّذِی أَمَرَهُ اللَّهُ عز و جل بِهِ وَ عَرَفَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ حَقَّ مَعْرِفَتِنَا کَانَ آمِناً فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ.»

فتنه ای در دنیا و از هر عذابی در آخرت، در امان است: «وَ مَنْ دَخَلَهُ کاٰنَ آمِناً ».

خداوند به کسی که عبادت و طاعت داشته باشد، می فرماید : من در برابر این عبادت و طاعت، به او نور معرفت می دهم. می فرماید : (1) با نوری که در آخرت به او می دهم، بهشت را می بیند و به سوی آن حرکت می کند، نه این که جلوی او را نمی گیرند، بلکه به او مژده می دهند:

« يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ » (2)

روشنایی مؤمنان که در برابر عبادت و طاعت به آنها داده ام، پیش روی ایشان در حرکت است.

نور در قیامت از وجود خود مردم مؤمن طلوع کرده در جلوی ایشان حرکت می کند :

1- 1) - بحار الأنوار: 23/67؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَايَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ وَ نُورُ اللَّهِ لَايَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ وَ سَحَابُ اللَّهِ مَا يَظْهَرُ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا غَطَّاهُ وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهُبُّ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتْهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يَحْيَا بِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَرْضُ اللَّهِ يَنْبُتُ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَ الْمُلْكِ.» مصباح الشريعه: 192؛ «قال الصادق عليه السلام حب الله إذا أضاع على سر عبده أخلاه عن كل شاغل و كل ذكر سوى الله و المحب أخلص الناس سرا لله و أصدقهم قولا و أوفاهم عهدا و أذكاهم عملا و أصفاهم ذكرا و أعبدهم نفسا تتباهى الملائكه عند مناجاته و تفتخر برؤيته و به يعمر الله تعالى بلاده و بكرامته يكرم الله عباده يعطيهم إذا سألوه بحقه و يدفع عنهم البلايا برحمته و لو علم الخلق ما محله عند الله و منزلته لديه ما تقربوا إلى الله إلا بتراب قدميه.»

2- 2) - حديد (57) : 12؛ «[اين پاداش نيكو و باارزش در] روزى [است] كه مردان و زنان باايمان را مى بينى كه نورشان پيش رو و از جانب راستشان شتابان حركت مى كند.»

« بُشْرٰاكُمُ الْيَوْمَ جَنّٰاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (1)

خداوند می فرماید : تو ای بنده من، هنگامی که زکات و صدقه می دهی، من در برابر آن، پاکی و رشد باطن به تو می دهم :

« خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها » (2)

من با این اندک پول دادن تو، باطن تو را از بخل پاک می کنم. من بخیل را دوست ندارم. پیامبر هنگام طواف، به مردی رسید که مشغول دعا کردن بود. حضرت دست خود را روی شانه او زد و فرمود : تو که دعا می کنی، خدا را نیز قسم بده تا دعای تو زودتر مستجاب شود. گفت: به چه چیز قسم بدهم؟ حضرت فرمود : بگو :

به حق خودم، مشکل من را حل کن. مؤمن به اندازه ای ارزش دارد که می تواند خدا را به حق خودش قسم بدهد. مرد گفت : یا رسول اللّه ! من یک گرفتاری باطنی دارم و نمی توانم خدا را به حق خودم قسم بدهم. حضرت فرمود گرفتاری تو چیست؟ او گفت : گرفتار بخل هستم. پولدارم، ولی از آن به هیچ کس نمی دهم.

تا گفت : من گرفتار بخل هستم، پیامبر رهایش کرد و به گام های خود در طواف سرعت داد و فرمود: دور شو! آیا نمی دانی کسی که این چنین باشد بوی بهشت را

1- 1) - حدید (57) : 12؛ «[به آنان می گویند :] امروز شما را مژده باد به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن، نهرها جاری است و در آن ها جاودانه اید. این است آن کام یابی بزرگ.»
2- 2) - توبه (9) : 103؛ «از اموالشان زکاتی دریافت کن که به سبب آن، نفوسشان [و اموالشان] را پاک می کنی و آنان را رشد و تکامل می دهی.»

نمی شنود؟ آیا این آیه قرآن را نشنیده ای:

« وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (1)

اما وقتی که انفاق کنی، همین پرداختن، زمینه را فراهم می کند که بخل بیرون برود : «تُطَهِّرُهُمْ » ؛یعنی با گرفتن زکات و صدقه، ایشان را پاک می کنی. (2)

خداوند می فرماید : کسی که قرآن مرا بخواند و به آن عمل کند، من در برابر آن، در روز قیامت، وزن اعمال او را سنگین می کنم :

« وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ » (3)

ترازوی من در قیامت، قرآن است : «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ » . کسی که این کتاب را به کار گرفته است، پرونده او سنگین است : «فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » و اهل نجات

1- 1) - آشنایی با قرآن، شهید مطهری: 189/7.
2- 2) - بحار الأنوار: 308/70، باب 136، حدیث 37؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله السَّخِیُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّهِ وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ.» الکافی: 41/4، حدیث 15؛ من لایحضره الفقیه: 61/2، حدیث 1707؛ «عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ خِيَارُكُمْ سُمَحَاؤُكُمْ وَ شِرَارُكُمْ بُخَلَاؤُكُمْ وَ مِنْ خَالِصِ الْإِيمَانِ الْبِرُّ بِالْإِخْوَانِ وَ السَّعْيُ فِی حَوَائِجِهِمْ وَ إِنَّ الْبَارَّ بِالْإِخْوَانِ لَيُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ وَ فِی ذَلِکَ مَرْغَمَهٌ لِلشَّيْطَانِ وَ تَزَحْزُحٌ عَنِ النِّيرَانِ وَ دُخُولُ الْجِنَانِ... .» مستدرک الوسائل: 31/7، باب 5، حدیث 7566؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ مَا رَأَيْتُ شَيْئاً هُوَ أَضَرُّ فِی دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الشُّحِّ.»
3- 3) - اعراف (7) : 8؛ «میزان [سنجش اعمال] در آن روز، حق است.»

و رستگاری است. این ها کار خدا در برابر کار ما است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:37

سیرت انسان نه صورت او 2 تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

این که خداوند عالم داستان پر عبرت و موعظه یوسف را «أحسن القصص»، یعنی نیکوترین داستان نامیده است، به علت سیرت یوسف است، نه برای صورت یوسف.

وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید :

«انَّ اللّٰهَ لایَنْظُرُ إلیٰ صُوَرِکُم وَ لاٰ إلیٰ أموالکم و لٰکن یَنْظُرُ إلیٰ قُلُوبِکُم و أعمالکم» (1)خدا به صورت و ثروت شما نظر ندارد، بلکه به باطن شما نظر دارد.

کاری که یوسف علیه السلام برای باطن خود کرد، چنان چه از آیات قرآن استفاده می شود، کار بسیار بزرگی بود. این انسان الهی و ملکوتی، از همان حدود شش هفت سالگی زمانی که در دامان پدر و مادر بود، همه مقامات معنوی پدر و جدّ خود، اسحاق و پدر جدّ خود، ابراهیم را که از پدرش می شنید، شروع به رشد دادن و

1- 1) - بحار الأنوار: 90/74، باب 4، حدیث 3؛ الأمالی للطوسی: 535، حدیث 1162؛ «یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَایَنْظُرُ إِلَی صُوَرِکُمْ وَ لَا إِلَی أَمْوَالِکُمْ وَ لَکِنْ یَنْظُرُ إِلَی قُلُوبِکُمْ وَ أَعْمَالِکُمْ یَا أَبَا ذَرٍّ اَلتَّقْوَی هَاهُنَا التَّقْوَی هَاهُنَا وَ أَشَارَ إِلَی صَدْرِه... .»

ص:40

ص:41

تربیت کردن حقایق باطن خود نمود. نعمت عقل را با استفاده از مقامات ملکوتی پدر، جدّ و جدّ پدر خود رشد داد و فطرت الهی خود را با همان مقامات و به کارگیری آن ها پرورش داد و روح خود را با به کار گرفتن آن معنویات، تقویت کرد و نفس را به دایره تزکیه کشید و به تدریج، همه این نیروهای معنوی را در اعضا و جوارح بدن ظهور داد.

تفسیر « کلمه اللّه » چیست ؟ « ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهٰا ثابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِی السَّمٰاءِ * تُؤْتِی أُکُلَهٰا کُلَّ حِینٍ ... » (1)

قرآن مجید از وجود مسیح به «کلمه»، تعبیر کرده است : (2)« إِذْ قٰالَتِ الْمَلاٰئِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ » (3)

1- 1) - ابراهیم (14) : 24 - 25؛ «آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است ؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است ، ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است. میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد.»
2- 2) - أطیب البیان فی تفسیر القرآن: 991/3، سوره آل عمران: آیه 54؛ «در این تفسیر آمده: عیسی علیه السلام کلمه اللّه است چون وجود عیسی بر خلاف عادت بود و معجزات باهرات او از تکلّم در مهد و احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و غیر آنها و رفتن ب آسمان تمام دلالت تامّه دارد بر شئونات ربوبی، و لفظ منه یعنی از جانب خداوند افاضه شده.»
3- 3) - آل عمران (3) : 45؛ «[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند : ای مریم ! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود، که نامش مسیح عیسی بن مریم است، مژده می دهد.»

در سوره لقمان می گوید : همه موجودات عالم «کلمه اللّٰه» هستند. (1) یوسف هم کلمه ای از کلمات خدا است. کلمه انسانی، از مصادیق همین آیه است که «ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً » . کلمه طیبه (2)، ریشه در خدا «أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ » دارد ؛ چون قرآن می فرماید که بعضی از درخت ها ریشه در جهنم دارند :

« إِنَّهٰا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ » (3)

خدا حق است ؛ یعنی ثابت است : «أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ » . ریشه این شجره، ثابت است ؛ یعنی حق و خدایی است. شاخ و برگ آن، آسمان معنویت را پر کرده و میوه اش دائمی شده است. امروزه هم که چند هزار سال از سفر یوسف گذشته است، اگر بخواهیم می توانیم، از طریق داستان یوسف در قرآن، از میوه آن شجره، روح و عقل و فطرت و اخلاق خود را تغذیه کنیم.

1- 1) - لقمان (31) : 27؛ «وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاٰمٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ کَلِمٰاتُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیم »
2- 2) - بحار الأنوار: 9/217، باب 1، حدیث 97؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً الْآیَةَ قَالَ الشَّجَرَةُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَسَبُهُ ثَابِتٌ فِی بَنِی هَاشِمٍ وَ فَرْعُ الشَّجَرَةِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ غُصْنُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ ثَمَرَاتُهَا الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ علیهما السلام وَ شِیعَتُهُمْ وَرَقُهَا وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ شِیعَتِنَا لَیَمُوتُ فَتَسْقُطُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَرَقَةٌ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیُولَدُ فَتُورِقُ الشَّجَرَةُ وَرَقَةً قُلْتُ أَ رَأَیْتَ قَوْلَهُ تُؤْتِی أُکُلَهٰا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهٰا قَالَ یَعْنِی بِذَلِکَ مَا یُفْتِی الْأَئِمَّةُ شِیعَتَهُمْ فِی کُلِّ حَجٍّ وَ عُمْرَةٍ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ثُمَّ ضَرَبَ اللَّهُ لِأَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ مَثَلًا فَقَالَ وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مٰا لَهٰا مِنْ قَرٰارٍ.»
3- 3) - صافات (37) : 64؛ «آن درختی است که در قعر دوزخ می روید.»

یوسف از همان آغاز خردسالی که در دامان مادر و پدر بود ، همه هوش و حواس او متوجه مقامات معنوی پدر است که از انبیای خدا است، متوجه مقامات معنوی جدّ خود اسحاق و جدّ پدرش، ابراهیم است. یوسف از راه هوش و حواس، اصول ارزش ها را از این سه پیامبر می گیرد. این مطلب را از آیات بعد که مسأله خواب یوسف را مطرح می کنند، درمی یابیم. یوسف در آن خواب، ظهور ارزش های خود را در آینده می بیند و خواب را برای پدر نقل می کند، پدر به او می گوید :

« وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلیٰ آلِ یَعْقُوبَ کَمٰا أَتَمَّهٰا عَلیٰ أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْحٰاقَ » (1)

یعنی آن اتمام نعمتی که خدا برای جدّ تو و جدّ پدرت کرده است، برای تو هم خواهد نمود. البته این نعمت، نعمت خوراک نبوده است. خوراک نصیب همه حیوانات هم می شود. قرآن می فرماید : شما در خوراک، با چهارپایان شریک هستید و امتیازی ندارید. سخن قرآن این است که این سوره را به کار بگیرید تا حالات حیوانی شما به حالات انسانی و حالات انسانی به حالات الهی تبدیل شود ؛ نه این که حالات انسانی را هم به حالات حیوانی برگردانید که در این صورت، چنانکه قرآن می فرماید :

« أُول�ٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ » (2)

یعنی اگر قوای شما در راه شیطنت، مکر و حیله به کار گرفته شود، ابعاد انسانی شما به ابعاد حیوانی تبدیل می شوند ، اما اگر یوسف را الگو قرار دهید، برای این که ابعاد حیوانی به ابعاد انسانی تغییر یابند و ابعاد انسانی هم به ابعاد الهی تغییر پیدا

1- 1) - یوسف (12) : 6؛ «و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند ؛ چنان که پیش از این، بر پدرانت، ابراهیم و اسحاق تمام کرد.»
2- 2) - اعراف (7) : 179؛ «آنان مانند چهارپایانند.»

کنند، می شوید همان که خدا فرمود :

«عَبدی أَطِعنی حَتّی أجْعَلَکَ مَثَلی» (1)مطیع من شو تا تو را نمونه خودم قرار دهم.

این کار بزرگ یوسف است ؛ یعنی در دوران کودکی، تحقق کرامت انسانی را، با به کار گرفتن مقامات معنوی پدر، جد و جد اعلای خود قرار داد. این خیلی عجیب است که پیامبر صلی الله علیه و آله هر وقت خود می خواستند اسم یوسف را ببرند و به دیگران هم سفارش می کردند که هر گاه می خواهید اسم ایشان را ببرید، این گونه بگویید :

«الکریم بن الکریم بن الکریم، ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم» ؛ (2) یعنی این کودک، در همان سن کودکی، همه نیروهای معنوی سه پیامبر را به خود منتقل کرد.

عزیز مصر شدن نتیجه کرامت نفس

در لغت آمده است که «کَرَم» یعنی جمع ارزش ها و «کریم» یعنی انسانی که همه ارزش ها را در خود جمع کرده است. وجود یوسف، از ارزش های انسانی و الهی پر بود. این کاری است که یوسف به اختیار خود کرده است که با به کارگیری معنویات پدر، جد و جدّ اعلای خود، عقل را کامل کرد، فطرت را روشن ساخت، روح را تقویت و نفس را تزکیه نموده، عمل را صالح و اخلاق را حسنه کرد. دلیل آن هم این است که عزیز مصر شده است. رفتار او با ملّت مصر، به ویژه با برادران خود که از

1- 1) - الجواهر السنیه (کلیات، حدیث قدسی): 709؛ «ورد فی الحدیث القدسیّ عن الربّ العلیّ أنّه یقول: عبدی أطعنی أجعلک مثلی، أنا حیّ لا اموت اجعلک حیّا لا تموت، أنا غنیّ لا أفتقر أجعلک غنیّا لا تفتقر، أنا مهما أشاء یکون أجعلک مهما تشاء یکون.»
2- 2) - بحار الأنوار: 218/12، باب 9؛ المناقب، ابن شهرآشوب: 180/4؛ «أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ الْکَرِیمُ ابْنُ الْکَرِیمِ ابْنِ الْکَرِیمِ ابْنِ الْکَرِیمِ یُوسُفُ بْنُ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ.»

آنان کتک خورده و تحقیر شده است و او را در چاه انداخته اند، کریمانه است. اکنون که در یک مملکت بزرگ به قدرت رسیده است، پس از ورود ستم گران می گوید :

پول کم خود را بدهید، من همه ظرف های شما را پر می کنم. همه ظرف ها را پر کرد و به مأموران گفت : هر چه پول داده اند، به آنها برگردانید. به آنها محبت کرد. روزی هم که شناخته شد، یعقوب به پسرش یوسف گفت : می خواهم با تو تنهایی ملاقات کنم که حتی مادرت هم نباشد. گفت : پسرم! می خواهم از زبان خودت بشنوم که سی سال پیش که تو را از دامن من جدا کردند، با تو چه کردند؟

یوسف گفت :

« عَفَا اللّٰهُ عَمّا سَلَفَ » (1)

خدا از سی سال پیش برادران من گذشت کرده است. وقتی او گذشت کرده است، من چیزی ندارم که بگویم. پدر اصرار کرد که آنان چه کار کردند. یوسف گفت : جاده را باز کردند و من به سلطنت رسیدم. سخن دیگری هم نگفت. این انسان، کریم است و این، کار یوسف است.

در کتاب المنهج القوی نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الناقص ملعون»

یعنی کسی که عمر بر او بگذرد و عقل او به همان صورت بچّه گی بماند، فطرت، روح، نفس و اخلاق او بچّه گانه بماند، یعنی لج باز، متعصب و بهانه گیر باشد، قطعاً این انسان، ملعون است. پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که از مادر متولد شده است و یک دست

1- 1) - مائده (5) : 95؛ «خدا از [گناه] کشتن شکارهایی که پیش از این حکم انجام گرفته، درگذشت.»

ندارد، ناقص نمی گوید.

کسی که این گونه است، بنابر آیات و روایات، خداوند چنان جبرانی در آخرت برای او بکند که آرزو کند ای کاش من اصلاً اعضا و جوارح نداشتم.

این شخص، مقرّب به عنایت خداوند است ؛ اما «الناقص ملعون» یعنی کسی که در صدد رشد عقل برنیاید، در صدد تقویت روح و تزکیه نفس برنیاید. هشتاد سال دارد ، اما بچه پنج ساله است. با زن و فرزند، نوه، داماد و عروس لج بازی می کند. از کوره در می رود، غضبناک می شود و تهمت می زند. این بچّه است و هنوز جاهل است. این انسان را پیامبر ملعون می داند.

کاری که یوسف کرد، فرار از لعنت خدا بود. به همین علت، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : «الکریم بن الکریم...». او همه شاخه های شجره انسانیت را در وجود خود آبیاری کرده و به چنین مقامی رسیده بود.

عناوین هفده گانه برای یوسف

در این سوره، با هفده عنوان از یوسف یاد کرده است که وزن یکی از آن ها از بار آسمان ها و زمین سنگین تر است :

« إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَةَ » (1)

من امانت خود را به مجموع آسمان ها و زمین و کوه ها ارائه کردم :

« فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهٰا » (2)

ص:47

1- 1) - احزاب (33) : 72؛ «یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیه سعادت بخش است] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم.»
2- 2) - احزاب (33) : 72؛ «و آن ها از به عهده گرفتنش [به سبب این که استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند.»

« وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً » (1)

انسان تحمل کرد و پذیرفت. یکی از آن انسان ها یوسف است. آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند (2)

این امانت در عالم ملکوت، به یوسف ارائه شد و او هم پذیرفت، خوب هم پذیرفت و خوب هم این بار امانت را به منزل رساند. از این رو، به هفده ویژگی الهی ملقب شده است. این آیه، در سوره یوسف است :

« إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ » (3)

نه از مخلِصین. مخلِص کجا و مخلَص کجا؟ مخلِص مانند سلمان، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه هستند ؛ اما یوسف مخلَص بود ؛ یعنی در مقام قرب به خدا، در صف اول قرار دارد و بین او و خدا حائلی نیست.

کسانی که شیطان و ابلیس با همه قدرت، راهی برای نفوذ در آنان ندارد. یوسف به این جا رسید ؛ یعنی با نگاه یوسف، ابلیس و همه پیاده و سواره نظام او فراری می شوند. نمی خواهد از جایش بلند شود و اسلحه بکشد و داد بزند. آدم همه زیبایی ها را داشته باشد ؛ اما هیچ عامل تحریک شهوانی در او اثر منفی نگذارد. ما که زیبایی نداریم. ما چهره های معمولی داریم. اگر ما را کنار یوسف هم بنشانند و کسی او را ببیند و ما را ببیند، بهت زده می شود که ما چه اندازه بدقیافه هستیم. آن

1- 1) - احزاب (33) : 72؛ «و انسان آن را پذیرفت. بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستم کار و [درباره سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.»
2- 2) - حافظ شیرازی.
3- 3) - یوسف (12) : 24؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

وقت، ما با این قیافه، در برابر یک نگاه دختر و زن، زانویمان سست می شود ؛ اما یوسف با صد در صد زیبایی، به همه شهوت شهوت رانان عالم پوزخند تمسخر زده است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: یوسف را این گونه یاد کنید : «کریم بن کریم بن کریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم». (1)

(2)

البته یک کسی به پیامبر گفت: شما زیباتر هستید یا یوسف؟ یقیناً قیافه پیامبر از یوسف زیباتر نبوده است ؛ ولی ایشان چه جواب زیبایی داد !

وقتی که پیامبر 25 سال داشت و خدیجه کبری چهل سال گمان می کنید که خدیجه عاشق طراوت جوانی پیامبر شد؟ در هیچ جا نیامده است که ایشان عاشق قیافه پیامبر شد. وقتی کاروان تجارتی از شام برگشت و پیامبر در این کاروان شرکت داشت، خدیجه به خادم خود گفت : کاروان امسال چگونه بود؟ گفت : ممتازترین کاروان بود. آن گاه، این کارگزار تجارتی، ارزش های این جوان را بیان کرد. از حیا،

1- 1) - بحار الأنوار: 218/12، باب 9، ذیل حدیث 1؛ صحیح البخاری: 121/4.
2- 2) - بحار الأنوار: 392/65، باب 27، حدیث 41؛ «مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُ أَبِی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ بَدْءِ الْإِسْلَامِ كَيْفَ أَسْلَمَ عَلِیٌّ وَ كَيْفَ أَسْلَمَتْ خَدِيجَةُ فَقَالَ لِی أَبِی إِنَّهُمَا لَمَّا دَعَاهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا عَلِیُّ وَ يَا خَدِيجَةُ إِنَّ جَبْرَئِيلَ عِنْدِی يَدْعُوكُمَا إِلَى بَيْعَةِ الْإِسْلَامِ فَأَسْلِمَا تَسْلَمَا وَ أَطِيعَا تَهْدِيَا فَقَالَا فَعَلْنَا وَ أَطَعْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ... .» بحار الأنوار: 345/29؛ «وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ خُطُوطٍ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا هَذَا قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.» بحار الأنوار: 345/29؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ ابْنَةُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُنَّ أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»

وقار، امانت داری، ادب، کرامت، کم حرفی، آرامش، حلم، صبر و رقت قلب او سخن گفت و این ارزش ها را برای خدیجه بیان کرد. خدیجه به ابوطالب پیغام داد که اگر برادرزاده ات حاضر باشد، علاقه دارم با او ازدواج کنم. ابوطالب فرمود : من با او در میان می گذارم و به تو پاسخ می دهم. ابوطالب به پیامبر گفت. پیامبر جوانی 25 ساله است و باید با دختر چهارده - پانزده ساله ازدواج می کرد. پیامبر از اوصاف خدیجه پرسید که او در دوره جاهلیت، چگونه زنی بود؟ به او گفتند : در عفّت و ادب و شخصیت و وقار، در میان زنان مکّه نمونه ندارد. حضرت فرمود : حاضرم با او ازدواج کنم. دو منبع ارزش و دو سیرت ملکوتی، با هم ازدواج کردند، نه دو صورت ظاهری. نتیجه این ازدواج هم فاطمه زهرا، سیده نساء العالمین شد.

خدیجه از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسد : تو زیباتری یا یوسف؟ سؤال کننده که یوسف را ندیده بود ؛ ولی پیامبر صادق است. اگر می گفت : من زیباترم، می گفت : راست می گوید. فرمود : برادرم، یوسف از نظر جمال زیباتر بود ؛ ولی «أنا أملح منه» (1)، من نمکی تر از او هستم ؛ یعنی من نمک خدا هستم.

سگ نجس العین است. اگر موی آن به لباس بچسبد، نمی شود با آن نماز خواند.

پوست و گوشت آن نجس است. خرید و فروش نجس العین حرام است ، ولی این سگ اگر در نمک زار بیفتد و به نمک تبدیل شود، آن نمک پاک است. به نمک طعام تبدیل می شود و مردم آن را می خورند. اگر انسان نیز در نمک زار دین خدا بیفتد، پاک پاک می شود. لذا به دنبال مطالعه کتاب های خوب باشید. وظیفه واجب خدا بر

1- 1) - معالم السبطین للحائری: 408/1؛ «سألت رسول الله صلی الله علیه و آله أنت أحسن وجها أم یوسف الصدیق فقال صلی الله علیه و آله أخی یوسف أصبح منی وأنا أملح منه... .» المناقب، ابن شهر آشوب: 218/1؛ «قوله صلی الله علیه و آله کان یوسف أحسن و لکننی أملح.»

بر شما این است که نفس را تزکیه کنید. باید کاری مانند یوسف انجام دهید تا شما هم در همه امور خود احسن بشوید.

همه خواسته ها روی احسن، افضل، اقرب و اخص می چرخد. خدایا! به من کمک کن تا در میان بندگان تو بهترین بنده تو شوم. و به رشد سیرت و عقل و فطرت و روح و تزکیه نفس برسم. این روایت را اهل سنت هم نقل کرده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : وارد مسجد شدم. دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله تنها نشسته است. گفتم : یا رسول اللّٰه با زبان خودتان یک دعا در حق من بنمایید گفت : به خدا بگو : علی را بیامرز. امیرالمؤمنین می گوید : دیدم از جا بلند شد، به گمان این که می خواهد ایستاده دعا بکند، رو به قبله ایستاد. نماز را بست و در سجده رکعت دوم، سجده آخر، شنیدم که می گوید:

«اللّٰهم بحقّ علیّ عندک إغفر لعلیّ»

خدایا! به حق علی، علی را بیامرز. سلام نماز را که داد، گفتم : آقا! چرا خدا را به حق من قسم دادی؟ فرمود : علی جان! همه عالم را نگاه کردم، دیدم بنده ای محبوب تر از تو نزد خدا نیست. به همین جهت خدا را به اسم تو قسم دادم. (1)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

1- 1) - شرح نهج البلاغه: 315/20، حدیث 625؛ «أنا من رسول الله صلی الله علیه و آله کالعضد من المنکب و کالذراع من العضد و کالکف من الذراع ربانی صغیرا و آخانی کبیرا و لقد علمتم أنی کان لی منه مجلس سر لا یطلع علیه غیری و أنه أوصی إلی دون أصحابه و أهل بیته و لأقولن ما لم أقله لأحد قبل هذا الیوم سألته مره أن یدعو لی بالمغفره فقال أفعل ثم قام فصلی فلما رفع یده للدعاء استمعت علیه فإذا هو قائل اللهم بحق علی عندک اغفر لعلی فقلت یا رسول الله ما هذا فقال أواحد أکرم منک علیه فأستشفع به إلیه.»

علم به حقایق قرآن

3

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: علم به حقایق باطنی قرآن کریم، به وجود مبارک رسول خدا و ائمه علیهم السلام داده شده است. اگر درک باطن قرآن و حقایق آیات آن، برای همه مردم ممکن بود، خداوند در خود قرآن مردم را مستقیماً به قرآن کریم ارجاع می داد ؛ ولی می بینیم که چند بار در قرآن کریم، درباره وظایف الهی پیامبر می فرماید:

« وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ » (1)

پیامبر را مبعوث به رسالت کرده ام تا قرآن را که دریای علم و حکمت من است، به مردم بیاموزد. از این آیه شریفه استفاده می شود که هیچ کس به طور مستقل نمی تواند به قرآن مراجعه کند و به لطایف و اشارات و حقایق آن دست یابد. فهم واژه هایی که در قرآن به کار رفته است، کار مردم نیست و باید از راسخان علم که اهل بیت علیهم السلام هستند کمک بگیرند. قرآن کریم اصرار دارد که مردم قرآن را از پیامبر فرا بگیرند و پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از ائمه علیهم السلام بپرسند (2) چنانکه قرآن می فرماید :

ص:52

1- 1) - بقره (2) : 129؛ «و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد.»
2- 2) - وسائل الشیعه: 66/27، باب 7، حدیث 33215؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ قَالَ اللَّهُ عز و جل فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ قَالَ الْکِتَابُ الذِّکْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ یُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ وَ سَمَّی اللَّهُ الْقُرْآنَ ذِکْراً فَقَالَ تَبَارَکَ وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ وَ قَالَ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ قَالَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ وَ قَالَ عز و جل وَ

لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ النَّاسِ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمُ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَ الرَّدِّ إِلَيْهِمْ.» تفسير نور الثقلين: 59/3، حديث 100، ذيل آيه 43 سوره نحل؛ «فى روضه الكافى حدثنى على بن إبراهيم عن أبيه عن ابن فضال عن حفص المؤذن عن أبى عبد الله عليه السلام انه قال فى رساله طويله الى أصحابه: و اعلموا انه ليس من علم الله و لا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله فى دينه بهوى و لا رأى و لا مقايس، فقد أنزل الله القرآن و جعل فيه تبيان كل شىء، و جعل للقرآن و تعلم القرآن أهلا لا يسمع أهل علم القرآن الذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى و لا رأى و لا مقايس، أغناهم الله عن ذلک بما أتاهم من علمه، و خصهم به و وضعه عند هم كرامه من الله، أكرمهم بها، و هم أهل الذكر الذين أمر الله هذه الأمه بسؤالهم و هم الذين من سألهم، و قد سبق فى علم الله أن يصدقهم و يتبع أثرهم، أرشدوه و أعطوه من علم القرآن ما يهتدى به الى الله باذنه الى جميع سبل الحق، و هم الذين لا يرغب عنهم و عن مسألتهم و عن علمه الذين أكرمهم الله به و جعله عندهم الا من سبق عليه فى علم الله الشقاء فى أصل الخلق تحت الأظله، فأولئک الذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر، و الذين آتاهم الله علم القرآن و وضعه عندهم، و امر بسؤالهم، و أولئک الذين يأخذون بأهوائهم و مقاييسهم حتى دخلهم الشيطان، لأنهم جعلوا أهل الأيمان فى علم القرآن عند الله كافرين، و جعلوا أهل الضلاله فى علم القرآن عند الله مؤمنين، و حتى جعلوا ما أحل الله فى كثير من الأمر حراما، و جعلوا ما حرم الله.» بحار الأنوار: 312/2، باب 34؛ مستدرک الوسائل: 257/17، باب 76، حديث 21276؛ «وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام إِيَّاكُمْ وَ تَقَحُّمَ الْمَهَالِكِ بِاتِّبَاعِ الْهَوَى وَ الْمَقَايِيسِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِلْقُرْآنِ أَهْلاً أَغْنَاكُمْ بِهِمْ عَنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لَاعِلْمَ إِلَّا مَا أَمِرُوا بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ إِيَّانَا عَنَى.»

ص:53

ص:54

ص:55

« فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ » (1)

«ذکر» از اسامی قرآن است.

ص:56

1- 1) - نحل (16) : 43؛ «از اهل دانش و اطلاع بپرسید.»

« إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ » (1)

اهل ذکر، اهل بیت علیهم السلام هستند که شیعه و سنی روایت کرده اند که پیامبر، ایشان را عِدل قرآن معرفی فرموده است :

«إنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَقَلین» (2)

1- 1) - حجر (15) : 9؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم.»
2- 2) - کتاب های فراوانی این حدیث را نقل کرده اند اعم از کتب شیعه و سنی که برای مزید اطلاع به چند کتاب از اهل سنت و شیعه اکتفاء می کنیم: اما کتب اهل سنت: السنن الکبری، للنسائی: 45/5 - 46، حدیث 8148؛ کنز العمال، المتقی الهندی: 104/13، حدیث 36340؛ «أخبرنا محمد بن المثنی قال ثنا یحیی بن حماد قال ثنا أبو عوانه عن سلیمان قال ثنا حبیب بن أبی ثابت عن أبی الطفیل عن زید بن أرقم قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه و آله عن حجه الوداع ونزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال کأنی قد دعیت فأجبت إنی قد ترکت فیکم الثقلین أحدهما أکبر من الآخر کتاب الله وعترتی أهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فإنهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ثم قال إن الله مولای وأنا ولی کل مؤمن ثم أخذ بید علی فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.» صفحه 46؛ «فقلت لزید سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما کان فی الدوحات رجل إلا رآه بعینه وسمع بأذنه.» ینابیع الموده لذوی القربی، القندوزی: 105/1؛ «نزل النبی صلی الله علیه و آله بغدیر خم فقال فیه [کأنی قد دعیت فأجیب] إنی قد ترکت فیکم الثقلین، أحدهما أکبر من الآخر: کتاب الله وعترتی أهل بیتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فإنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. [ثم قال: إن الله عز و جل مولای وأنا وفی کل مؤمن] ثم أخذ بید علی وقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، و من کنت والیه فهذا ولیه، ثم قال: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقلت: أنت سمعت [من رسول الله صلی الله علیه و آله هذا؟ قال: [نعم و] ما کان هناک أحد إلا وقد رآه بعینه وسمعه بأذنه.» اما کتب شیعه: بحار الأنوار: 285/2، باب 34؛ الاحتجاج: 262/1؛ الإرشاد، شیخ مفید: 231/1؛ کشف الیقین: 186؛ وسائل الشیعه: 33/27، باب 5، حدیث 33144؛ «أَیُّهَا النَّاسُ عَلَیْکُمْ بِالطَّاعَهِ وَ الْمَعْرِفَهِ بِمَنْ لَاتَعْتَذِرُونَ بِجَهَالَتِهِ فَإِنَّ الْعِلْمَ الَّذِی هَبَطَ بِهِ آدَمُ وَ جَمِیعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِیُّونَ إِلَی خَاتَمِ النَّبِیِّینَ فِی

عِتْرَهِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فَأَنَّى يُتَاهُ بِكُمْ بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ يَا مَنْ نَسَخَ مِنْ أَصْلَابِ السَّفِينَهِ هَذِهِ مِثْلَهَا فِيكُمْ فَارْكَبُوهَا فَكَمَا نَجَا فِی هَاتِيکَ مَنْ نَجَا فَكَذَلِکَ يَنْجُو فِی هَذِهِ مَنْ دَخَلَهَا أَنَا رَهِينٌ بِذَلِکَ قَسَماً حَقّاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ أَ مَا بَلَغَكُمْ مَا قَالَ فِيكُمْ نَبِيُّكُمْ صلى الله عليه و آله حَيْثُ يَقُولُ فِی حَجَّهِ الْوَدَاعِ إِنِّی تَارِکٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَيْتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِّی فِيهِمَا أَلَا هٰذٰا عَذْبٌ فُرٰاتٌ فَاشْرَبُوا وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ فَاجْتَنِبُوا.» الكافی: 294/1، حديث 3؛ «عن ابی عبد الله عليه السلام قَالَ رسول الله صلى الله عليه و آله عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ عَلِيٌّ عَمُودُ الدِّينِ وَ قَالَ هَذَا هُوَ الَّذِی يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِی وَ قَالَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيْنَمَا مَالَ وَ قَالَ إِنِّی تَارِکٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ عز و جل وَ أَهْلَ بَيْتِی عِتْرَتِی أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَّغْتُ إِنَّكُمْ سَتَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِی الثَّقَلَيْنِ وَ الثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِی فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَاتُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُم... .»

« ثقلین » یعنی دو ثِقل و دو شیء گران بها. خود پیامبر و ائمه طاهرین، تجسم عینی قرآن کریم بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن می فرماید:

«فَاستَنْطِقُوهُ» ؛ یعنی شما اگر می توانید، قرآن را به حرف درآورید که با زبان خودش حقایق آیات را برای شما بیان کند ؛ اما قرآن در دنیا با کسی حرفی نمی زند.

قرآنی که در این دنیا در اختیار داریم، قرآن صامت است.

«و لن ینطق» ؛ قرآن تا روز قیامت با شما سخن نمی گوید. باید کسی باشد تا از سوی او حرف بزند و زبان قرآن باشد. خود قرآن می فرماید : زبان من، پیامبر و اهل ذکر هستند. حضرت می فرماید: قرآن با شما سخن نمی گوید. «و لکِنَّ أُخبرکُم عنه» ؛ من از قرآن به شما خبر می دهم.

«ألا انَّ فیهِ عِلمُ ما یَأتی» (1)دانش آن چه تا ابد خواهد آمد، در قرآن کریم است. اگر زبان وحی نبود، هیچ منبعی نمی توانست آینده را پیش بینی کند. دانشمندان ما نمی توانند آینده را پیش بینی کنند. آنان فقط از گذشته، آن هم به طور ناقص خبر می دهند. اگر زبان انبیا نبود، هیچ آینده نگری نبود. در سوره بقره، از زبان ابراهیم، از آمدن پیامبر اسلام خبر می دهد و یا در سوره اعراف می فرماید:

« الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ ... » (2)

وحی در تورات و انجیل از آمدن پیامبر اسلام خبر داده است. اگر این زبان ها نبود، هیچ انسانی از آینده خبر نداشت. حدود هزار آیه قرآن کریم از آینده خبر داده است.

قرآن کریم، از قیامت، از آینده اجتماعی و سیاسی و اخلاقی مردم کره زمین خبر می دهد :

« أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهٰا عِبادِیَ الصّٰالِحُونَ » (3)

ص:59

1- 1) - نهج البلاغه: خطبه 157، و من خطبه له علیه السلام ینبه فیها علی فضل الرسول الأعظم، و فضل القرآن... ؛ «أَرْسَلَهُ عَلَی حِینِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِیقِ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدَی بِهِ ذَلِکَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ یَنْطِقَ وَ لَکِنْ أُخْبِرُکُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِیهِ عِلْمَ مَا یَأْتِی وَ الْحَدِیثَ عَنِ الْمَاضِی وَ دَوَاءَ دَائِکُمْ وَ نَظْمَ مَا بَیْنَکُم... .»
2- 2) - اعراف (7) : 157؛ «همان کسانی که از این رسول و پیامبر ناخوانده درس، که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات وانجیل نگاشته می یابند ، پیروی می کنند.»
3- 3) - انبیاء (21) : 105؛ «و همانا زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.»

در آینده، سراسر زمین را بندگان صالح و شایسته پروردگار متعال به ارث خواهند برد و همه جریانات باطن مردم، روی خط انصاف و عدالت قرار خواهد گرفت، تا جایی که بنابه فرموده امام باقر علیه السلام ، دختر زیبایی که دو صندوق طلا و نقره به همراه خود از بازار بغداد به بازار شام ببرد، در آن زمان، چشمی که به شهوت او را بنگرد و دستی که به این طلاّ و نقره دراز شود، وجود ندارد. (1) همه چشم ها در خط عدالت و همه دست ها در خط کرامت هستند. اگر قرآن کریم نبود، هیچ کس از آینده خبر نداشت. اگر زبان قرآن نبود و اوضاع قیامت را مطرح نمی کرد، ما هم مانند کسانی که قیامت را باور ندارند، پوچ و بیهوده می شدیم. امید به آینده است که ما را این اندازه با صفا و با وفا نگه داشته است.

آیت اللّٰه میلانی از ظاهر دنیا گذشته بود و از خاک به افلاک و از فرش زمین تا عرش برین پرواز کرده بود. مرحوم حاج هادی ابهری، که از اولیای طراز اول خدا بود، می گوید: به کربلا رفتم و تنها تقاضایی که از حضرت سید الشهدا کردم، این بود که یک رفیق خوب که تو می پسندی سر راه من قرار بدهد. وقتی که می خواستم از حرم خارج شوم، نخستین بار آیه اللّٰه العظمی میلانی را دیدم. ایشان فرمود: ابهری!

1- 1) - بحار الأنوار: 317/52، باب 27، حدیث 11؛ «قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : بنا یفتح الله وبنا یختم الله وبنا یمحو ما یشاء وبنا یثبت وبنا یدفع الله الزِّمان الکلب، وبنا ینزِّل الغیث، فلا یغرِّنکم بالله الغرور، ما أنزلت السماء قطره من ماء منذ حبسه الله عز و جل ولو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها، و لأخرجت الأرض نباتها، ولذهبت الشحناء من قلوب العباد، و اصطلحت السباع و البهائم، حتی تمشی المرأه بین العراق إلی الشام، لاتضع قدمیها إلّاعلی النّبات و علی رأسها زبیلها لایهیّجها سبع ولا تخافه.»

رفیقی که می خواستی، من هستم: تو ذوق لعل خوبان را چه دانی

رفیق موافق و رفیقی که بر دین و ایمان انسان بیفزاید گنج است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در روز بیستم ماه رمضان، به امام مجتبی علیه السلام فرمود : حسن جان ! در را ببند و کسی را راه نده. نمی خواهم این مردم را ببینم ؛ اما به خانه حُجر بن عدی برو و او را به این جا بیاور که دل من برای او تنگ شده است. (1)از نعمت های بسیار بالای بهشت، رفیق خوب است. لذت ایشان را خداوند با

1- 2) - بحار الأنوار: 290/42، باب 127؛ «قال محمد بن الحنفیه رضی الله عنه : وبتنا لیله عشرین من شهر رمضان مع أبی و قد نزل السمّ إلی قدمیه، و کان یصلّی تلک اللیله من جلوس، و لم یزل یوصّینا بوصایاه و یعزّینا عن نفسه و یخبرنا بأمره و تبیانه إلی حین طلوع الفجر، فلما أصبح استأذن الناس علیه، فأذن لهم بالدخول، فدخلوا علیه و أقبلوا یسلّمون علیه، و هو یردّ علیهم السلام ، ثم قال: أیها الناس اسألونی قبل أن تفقدونی و خففوا سؤالکم لمصیبه إمامکم، قال فبکی الناس عند ذلک بکاءاً شدیداً، و أشفقوا أن یسألوه تخفیفاً عنه، فقام إلیه حجر بن عدیّ الطائی و قال: فیا أسفی علی المولی التقی أبو الأطهار حیدره الزکیّ قتله کافر حنث زنیم لعین فاسق نغل شقیّ فیلعن ربّنا من حاد عنکم ویبرء منکم لعناً وبیّ لأنّکم بیوم الحشر ذخری و أنتم عتره الهادی النبیّ فلما بصر به سمع شعره قال له: کیف لی بک إذا دعیت إلی البراءه منی، فما عساک أن تقول؟ فقال: و الله یا أمیرالمؤمنین لو قطّعت بالسیف إرباً إرباً و اضرم لی النار و القیت فیها لآثرت ذلک علی البراءه منک، فقال: وفّقت لکلّ خیر یا حجر، جزاک الله خیراً عن أهل بیت نبیّک. ثم قال: هل من شربه من لبن؟ فأتوه بلبن فی قعب، فأخذه و شربه کله، فذکر الملعون بن ملجم و أنه لم یخلّف له شیئاً، فقال علیهم السلام : «وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا »اعلموا أنّی شربت الجمیع و لم أبق لأسیرکم شیئاً من هذا، ألا و إنّه آخر رزقی من الدنیا، فبالله علیک یا بنیّ إلا ما أسقیته مثل ما شربت، فحمل إلیه ذلک فشربه.

رفیق و هم راز و همراه، به کمال می رساند. خواجه نصیر طوسی وقتی داشت در کاظمین جان می داد، به ایشان گفتند : شما را به نجف ببریم یا نه؟ گفت : اگر مرا به نجف ببرید، بی احترامی به موسی بن جعفر علیه السلام است. مرا در همین جا دفن کنید و بر سنگ قبرم فقط این آیه از قرآن را بنویسید :

« وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ » (1)

من سگی گرسنه هستم که دو دست خود را در خانه ایشان دراز کرده ام.
یک دو سه یار همدم و هم راز هم دو تا هم سه تا دگر همه هیچ

من به درس میرزا جواد آقا می رفتم. سبزی فروش نزدیک خانه ایشان می گفت که ایشان با قدِ خمیده آمد و یک کیلو سبزی خرید. ایشان خیلی با ادب حرف می زدند. پس از مدتی برگشتند. دیدم که بسته سبزی دست ایشان است. نگران شدم که آیا اشتباهی کرده ام؟ ایشان فرمودند : خودتان گِره سبزی را باز کنید و هر بخشی از آن را در بخش معیّن خودش بگذارید، ریحان و تَره و ... گفتم : مگر سبزی خراب بود؟ فرمود: نه، عالی بود ؛ اما وقتی به خانه بردم و گره را باز کردم تا سبزی را پاک کنم، دیدم میان سبزی ها یک مورچه است. لانه این مورچه، یا در مغازه شما و یا همین اطراف است. دیدم این مورچه، در خانه من لانه اش را پیدا نمی کند و از همسرش و بچه هایش جدا می ماند و من در قیامت نمی توانم جواب خداوند را بدهم. سبزی هایی را که به من می دهی، دقت کن که در آن مورچه نباشد.

اگر انسان به این حد می رسد، به این علت است که آینده را باور کرده است. این

1- 1) - کهف (18) : 18؛ «و سگشان دو دستش را در آستانه غار گسترانیده است.»

آینده را زبان وحی به ما خبر داده است :

«ألا ان فیه علم ما یأتی»

یک خبر قرآن این است که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام رخ می دهد، زمانی که همه قلب ها عاشق و پر محبت است و خشونت و ستمی وجود ندارد. خبر دیگر آن از قیامت است که گوشه ای از آن، همان سوره ای است که هر وقت پیامبر و ائمه، آن را می خواندند هر کس از کوچه رد می شد، صدای گریه اش بلند می شد.

« إِذٰا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا » (1)

« وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا » (2)

« وَ قٰالَ الْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا » (3)

« يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا » (4)

تاریخ و ساعت را می گوید که بندگان تو در ماه رمضان، مثلاً مناجات و نیایش کردند. گناهان ما را نیز باید بازگو کند ؛ ولی پیش از آن، به او می گویند : از گناهان بنده من حرف نزن. این هم یکی از اخباری است که از قرآن و روایات استفاده می شود.

1- 1) - زلزله (99) : 1؛ «روزی که زمین به جنبش و لرزش درآید.»
2- 2) - زلزله (99) : 2؛ «و آن چه ثقل در زمین است بیرون ریخته شود، از جنازه هایی که دفن شده اند تا معدن هایی که مدفونند.»
3- 3) - زلزله (99) : 3؛ «همه انسان ها فریاد می زدند که چه شده است.»
4- 4) - لزله (99) : 4؛ «زمین با خدا حرف می زند و اخباری که در آن بوده است را بازگو می کند.»

« يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ » (1)

این مجالس را ما دوبار می بینیم : یک بار اکنون و یک بار هم در قیامت. این گوشه ای از خبر قیامت است :

«ألا انَّ فيهِ عِلْمُ ما يَأتى و الحديث عَن الماضِى»

قصه یوسف را به درستی در اختیار شما می گذارد : «و دواء دائكم» ؛ (2) این قرآن داروی بیماری شما است :

« وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ » (3)

قرآن نظام دهنده زندگی است، یعنی نظام دهنده اقتصاد، اخلاق، منش و کردار شما است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

1- 1) - زلزله (99) : 6؛ «آن روز، مردم [پس از پایان حساب] به صورت گروه های پراکنده [به سوی منزل های ابدی خود، بهشت یا دوزخ] باز می گردند تا اعمالشان را [به صورت تجسم یافته] به آنان نشان دهند.»
2- 2) - نهج البلاغه: خطبه 157؛ «... أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ... .»
3- 3) - اسراء (17) : 82؛ «و ما از قرآن آن چه را برای مؤمنان، مایه درمان ورحمت است ، نازل می کنیم.»

دو واقعیت در سوره یوسف4

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در سوره مبارکه یوسف دو واقعیت مطرح شده است، که عبارت اند از: عشق الهی و عشق حیوانی.

عشق حیوانی عشقی است که اگر زلف جان کسی به آن گِره بخورد، او را تا بی نهایت کوچک شدن می برد. قرآن مجید که می فرماید : در قیامت، اعمال سنجیده می شود، درباره عده ای می فرماید :

« فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَزْناً » (1)

چون ایشان چیزی ندارند، برای آنان ترازویی قرار نمی دهند. اینان به نهایت کوچکی رسیده اند. نقطه مقابل آن، عشق الهی است که انسان را به سوی بی نهایت بزرگ شدن حرکت می دهد.

عشق الهی انسانی را از عمق چاه، بر تخت عزیزی مصر وجود می رساند و او را

1- 1) - کهف (18) : 105؛ «و روز قیامت، میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم.»

ص:66

ص:67

به اسوه ای تبدیل می کند که برای هر جمعیت و دل و جانی و هر پیر و جوان و مرد و زنی الگو می شود. این سعه عشق الهی در دنیا است ، اما تماشای جمال واقعی او باید در قیامت صورت بگیرد. سعه وجودی این عاشق، در دنیا نمی گنجد و خداوند باید جهان بی نهایتی را برپا کند تا بتوان در آن بی نهایت ها را دید. در این سوره مبارکه، عشق در این دو سو مطرح شده است. نماد عشق حیوانی، یک خانم جوان است به نام زلیخا و نماد عشق الهی، جوانی است در اوج زیبایی، به نام یوسف. این دو عشق، با هم، در یک جنگ شدید، از سوی زلیخا و جهاد جانانه از سوی یوسف قرار گرفته اند. عشق الهی، عشق حیوانی را سرکوب کرد و پستی این عشق و کمال آن عشق را تجلّی و ظهور داد. هر که کند روی طلب سوی او قبله ذرات شود کوی او

زیباترین مطلبی که در توضیح این یک بیت می توانم بگویم، این است که صاحب دعای ابو حمزه ثمالی، حضرت زین العابدین علیه السلام ، روی منبر مسجد شام، به مردم گفت که می دانید چه کسی را کشته اید؟ کسی را که همه ماهیان دریا و پرندگان هوا و فرشتگان خدا برای او گریه کردند، همه جنیان و درختان و انبیا و علی و زهرا و امام مجتبی علیهم السلام ، برای او گریه کردند. شما شامیان کر بودید و ناله همه موجودات را که برای او بلند بود، نشنیدید وگرنه، می شنیدید که همه ذرات عالم، در عصر عاشورا می گفتند :

«بأبی أنت و أمی یا أبا عبد اللّه !» (1)

1- 1) - وسائل الشیعه: 502/14، باب 66، حدیث 19694؛ «عَنِ الرَّیَّانِ بْنِ شَبِیبٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام فِی حَدِیثٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ یَا ابْنَ شَبِیبٍ إِنْ کُنْتَ بَاکِیاً لِشَیْ ءٍ فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام فَإِنَّهُ ذُبِحَ کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ ثَمَانِیَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ شَبِیهُونَ وَ لَقَدْ بَکَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ لِقَتْلِه... .» مستدرک الوسائل: 391/1، باب 22، حدیث 952؛ «عَنْ زُرَارَهَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا زُرَارَهُ إِنَّ السَّمَاءَ بَکَتْ عَلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام أَرْبَعِینَ صَبَاحاً إِلَی أَنْ قَالَ علیه السلام وَ مَا اخْتَضَبَتْ مِنَّا امْرَأَهٌ وَ لَاادَّهَنَتْ وَ لَااکْتَحَلَتْ وَ لَارَجَّلَتْ حَتَّی أَتَانَا رَأْسُ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ زِیَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ... .» بحارالأنوار: 215/45، باب 40؛

المناقب، ابن شهر آشوب: 54/4؛ «قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام أَرْبَعِينَ يَوْماً بِالدَّمِ.»

عشق که بازار بُتان جای اوست

قدم اوّل عشق

بنابر آیات و روایات، ما قدم اول را برای عاشق شدن برنمی داریم. قدم اول را او برمی دارد و تو قدم دوم را. او به سوی تو می آید و خود را به قلب تو می نمایاند : گر به ره عشق در آتش خوش است

ص:69

اهل ملامت که سلامت روند

عاشق جان و مال، نمی تواند خود را نگه دارد و همواره به معشوق می گوید :

جان و مال را چگونه و کِی برای تو خرج کنم؟ معشوق راهنمایی می کند و می گوید :

برای تو پنج وقت ملاقات قرار داده ام. نماز خواندن، سرود و شعر عشق است به زبان عربی و بیان عشق دل است. آن وقت که در برابر او می ایستد و با همه وجود می گوید :

« إِيّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيّاکَ نَسْتَعِينُ * اِهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِيمَ » (1)

او می گوید : راه باز کنید. بنده ام راه می خواهد. موجودات و تعلقات! برای عاشق من راه باز کنید که او می خواهد بیاید. اصرار امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن، برای درک همین حقایق است. اگر انسان عمرش تمام شود و به حلاوت این سخنان نرسد دچار خسران بزرگ شده است.

خانمی نزد عارفی آمد و گفت : شوهرم می خواهد مرا رها کند و به دنبال زن دیگری برود. آن گاه گفت: می دانم که نگاه به نامحرم حرام است؛ از این رو، من خودم را به زنان دیگر نشان می دهم تا ایشان برای تو تعریف کنند که کسی در این شهر، زیباتر از من نیست. این عارف، به جای این که این خانم را راهنمایی کند، نعره ای زد و غش کرد. خانم هم ترسید و از آن جا رفت. عارف را به هوش آوردند و گفتند: چرا پاسخ او را ندادی؟ گفت: پاسخی نداشتم که بدهم. او به من گفت: من

1- 1) - فاتحه (1) : 5 - 6؛ «[پروردگارا !] تنها تو را می پرستیم وتنها از تو کمک می خواهیم . * ما را به راهِ راست راهنمایی کن .»

زیباترین زن این شهر هستم و شوهرم می خواهد مرا رها کند. دیدم خدا دارد به من می گوید: من که زیبای بی نهایت هستم، چرا دنبال غیر من رفتی؟ آیا کسی زیباتر از مرا پیدا کردی؟ ثروتمندتر از مرا پیدا کردی؟ کریم تر از مرا پیدا کردی؟ آمرزنده تر از مرا پیدا کردی؟ (1)

عشق حیوانی، با بدن سر و کار دارد و ناپایدار است ، اما عشق الهی، چون یک طرف آن، حضرت حق است و در طرف دیگر، دل است، کشش حضرت حق، کشش بی نهایت است و وقتی در این دل تجلّی کند، به علت شایستگی صاحب دل و بر اثر کشش معشوق، عاشق می شود. این عشق، همواره رو به افزایش می رود و جایی برای نفرت و طلاق و جدایی برای او نمی گذارد. این شعله، همچنان اضافه می شود تا وجود عاشق را به حقیقت معشوق تبدیل می کند :

«اللٰهم أذِقْنا حَلاوَةَ وُدِّکَ» (2)

1- 1) - بحار الأنوار: 38/101، باب 34، حدیث 34؛ «قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِیسَ فَمَنْ تَرَکَهَا خَوْفاً مِنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِیمَاناً یَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِی قَلْبِهِ.» حدیث 35؛ «وَ قَالَ لِکُلِّ عُضْوٍ مِنِ ابْنِ آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزِّنَا فَالْعَیْنُ زِنَاهُ النَّظَرُ وَ اللِّسَانُ زِنَاهُ الْکَلَامُ وَ الْأُذُنَانِ زِنَاهُمَا السَّمْعُ وَ الْیَدَانِ زِنَاهُمَا الْبَطْشُ وَ الرِّجْلَانِ زِنَاهُمَا الْمَشْیُ وَ الْفَرْجُ یُصَدِّقُ ذَلِکَ وَ یُکَذِّبُهُ.» الکافی: 559/5، حدیث 12؛ «عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِیسَ مَسْمُومٌ وَ کَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِیلَةً... .» المحاسن: 109/1، باب 49، حدیث 101؛ «یحیی بن المغیره عن ذافر رفعه قال قال عیسی ابن مریم علیه السلام إیاکم و النظره فإنها تزرع فی القلب و کفی بها لصاحبها فتنه.»
2- 2) - بحار الأنوار: 147/91، باب 32؛ «الْمُنَاجَاهُ السَّابِعَهُ مُنَاجَاهُ الْمُطِیعِینَ لِلَّهِ لِیَوْمِ الْخَمِیسِ ... اللَّهُمَّ احْمِلْنَا فِی سُفُنِ نَجَاتِکَ وَ مَتِّعْنَا بِلَذِیذِ مُنَاجَاتِکَ وَ أَوْرِدْنَا حِیَاضَ حُبِّکَ وَ أَذِقْنَا حَلَاوَةَ وُدِّکَ وَ قُرْبِکَ ... .»

همه دنیا و آخرت، در این محبت غرق است. در این عشق است که عاشق حق، نه دنیا می خواهد و نه آخرت. ظاهراً این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید :

این قلبی که نه طالب دنیا است و نه طالب عقبی، بلکه طالب مولا است و معشوق هم چون همه کاره عالم است، عاقبت به همه عالم می گوید: مطیع عاشق من و مِلک او باش. (1)امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : گفتار، نشان دهنده وضع باطن است. این گوینده باید مزه عشق را چشیده باشد. بعضی از این اشعار، حکمت الهی است و با دل کار می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : گنج هایی زیر عرش خدا هست که کلید آن ها زبان شعرای حکیم است. این کار دل است که انسان واقعاً خدا را از درون باور کند راه آن پس از بعثت پیامبر تا قیامت، کتاب عشق حضرت حق، یعنی قرآن مجید است. این عشق، از آن راه برقرار می شود.

مردی را می شناختم که شغلش حمالی بود. همسرش مرده بود و او در گوشه ای زندگی می کرد. یک مقدار دید چشم او تار شده بود. من گاهی نزد او می رفتم. به من می گفت : هر وقت می خواهی نزد من بیایی، سعی کن شب جمعه باشد که من بیایم و در مجلس دعای کمیل علی علیه السلام بنشینم و لذّت ببرم. او واقعاً با امیرالمؤمنین علیه السلام هم نشینی می کرد. آن زمان، روزی بیست تومان بدست می آورد. از روز شنبه تا پنجشنبه پول هایش را جمع می کرد. به سیصد تومان یا چهارصد تومان که می رسید،

1- 1) - تحریر المواعظ العددیه: 245؛ «و قال صلی الله علیه و آله : القلب ثلاثه أنواع: قلب مشغول بالدنیا، و قلب مشغول بالعقبی، و قلب مشغول بالمولی؛ أمّا القلب المشغول بالدنیا فله الشدّه و البلاء، و أمّا القلب المشغول بالعقبی فله الدرجات العلی، و أمّا القلب المشغول بالمولی فله الدّنیا و العقبی و المولی.»

بیست تومان برای مخارج یک هفته برمی داشت و بقیه آن را برای یک خانواده فقیر که مخارج آن اداره نمی شد، صرف می کرد. من هر وقت نزد او می رفتم، ساعت معینی بود که مزاحم شغل او نباشد. او در گوشه ای نشسته بود و قرآن مجید روی زانویش و او غرق در کتاب خدا بود. آیه ای می خواند و زار زار گریه می کرد. هر سه شبانه روز هم یک بار قرآن را ختم می کرد. از راه قرآن، دل باخته خداوند بود. وقتی با من حرف می زد، احساس می کردم که نور از دهان او خارج می شود. امروزه این افراد، در جامعه کم شده اند؛ این کتاب عشق است.

قرآن پنجاه اسم دارد. یک اسم آن، رحمت است. رحمت عین عشق است ، اما انسان باید دل بدهد که این آیات، برای او جلوه کند و در تجلی آیات، صدای پای عشق شنیده شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: این افراد، هر وقت قرآن می خوانند، اگر خداوند جلوی جان ایشان را نگیرد، جان بدن را رها کرده، پرواز می کند. (1)در شب عاشورا، با آن وضعیت گرسنگی و تشنگی و تاریکی بیابان، با یقین به کشته شدن همه افراد، امام حسین علیه السلام به قمر بنی هاشم علیه السلام فرمود : برو جلوی حمله دشمن را بگیر و به آنها بگو: جنگ را تا فردا صبح به تأخیر بیندازید :

«فانّه یَعلمُ إنّی أُحِبُّ الصلاه له و تلاوه کتابه» (2)

1- 1) - نهج البلاغه: خطبه 184 (هَمَّام)؛ «... أَمَّا اللَّیْلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِینَ لَأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ یُرَتِّلُونَهَا تَرْتِیلاً یُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ یَسْتَثِیرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآیَهٍ فِیهَا تَشْوِیقٌ رَکَنُوا إِلَیْهَا طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَیْهَا شَوْقاً وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْیُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآیَهٍ فِیهَا تَخْوِیفٌ أَصْغَوْا إِلَیْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِیرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِیقَهَا فِی أُصُولِ آذَانِهِم... .»
2- 2) - بحار الأنوار: 391/44، باب 37؛ اللهوف، سید بن طاووس: 89؛ «... فَجَاءَ الْعَبَّاسُ إِلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ الْقَوْمُ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَیْهِمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَی غَدٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِیَّهَ لَعَلَّنَا نُصَلِّی لِرَبِّنَا اللَّیْلَهَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ یَعْلَمُ أَنِّی کُنْتُ قَدْ أُحِبُّ الصَّلَاهَ لَهُ وَ تِلَاوَهَ کِتَابِهِ وَ کَثْرَهَ الدُّعَاءِ وَ الِاسْتِغْفَارِ ... .»

خدا می داند که من عاشق این کتاب هستم. یک شب دیگر من زنده باشم و قرآن بخوانم.

صاحب بصیرتی به من می گفت که آیات عذاب را هم روی منبرها قرائت می کنی؟ گفتم : بله. گفت: کنار آیات عذاب، گریه هم می کنی؟ گفتم: نه، گفت: پس چرا با این زبان آلوده و چشم کور قرآن می خوانی؟ مگر آیات عذاب را باور نکرده ای؟ اگر باور کرده ای، چرا ناله نمی زنی؟ در آن جا که خداوند می فرماید :

« وَ أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ مٰا أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ * فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ » (1)

شکم شما را در قیامت از زقوم پر می کنم که یک قطره از آن را اگر به هفت دریا بزنم، یک موجود زنده در آن نمی ماند. گفتم: دعا کن که از این پستی نجات پیدا کنیم.

شیخ بهایی می گوید : ای باد صبا به پیام کسی چو به شهر خطاکاران برسی

بگذر به محله مهجوران

1- 1) - واقعه (56) : 41 - 42؛ «و شقاوتمندان ، چه دون پایه اند شقاوتمندان ! در میان بادی سوزان و آبی جوشان [قرار دارند].»

گفتم که مگر به سی برسی خود را دریابی و دانی چه کسی (1)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:75

1- 1) - شیخ بهایی.

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382 الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

أحسن القصص بودن داستان یوسف، به علت زیبایی صورت یوسف نیست، بلکه به خاطر سیرت او است که این زیبایی، با دوام و همیشگی است. خداوند این سیرت را در این سوره، ملاک انسانیت معرفی کرده است و آن را نقطه پرواز انسان دانسته است.

در داستان یوسف، خداوند دو عشق را مطرح می کند. مایه و اصل یکی، شهوت حیوانی است که دوامی ندارد و در باطن، گرگ بسیار خطرناکی است که دهانش برای بلعیدن انسانیت انسان باز است. ریشه این عشق، چون با حق پیوند ندارد، پیامبر آن را

«اعدی عَدُوک نَفسک الّتی بَینَ جَنْبَیک» (1)

1- 1) - بحار الأنوار: 64/67، باب 45، حدیث 1؛ عوالی اللآلی: 118/4، حدیث 187؛ و نیز در این زمینه آمده است: من لایحضره الفقیه: 381/4، حدیث 5833؛ الأمالی للصدوق: 393، حدیث 4، المجلس الثانی و الستون؛ «عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِه ... مَنِ اعْتَدَلَ یَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ وَ مَنْ کَانَتِ الدُّنْیَا هِمَّتَهُ اشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا وَ مَنْ کَانَ غَدُهُ شَرَّ یَوْمَیْهِ فَهُوَ مَحْرُومٌ وَ مَنْ لَمْ یُبَالِ بِمَا رُزِئَ مِنْ آخِرَتِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ دُنْیَاهُ فَهُوَ هَالِکٌ وَ مَنْ لَمْ یَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَیْهِ الْهَوَی وَ مَنْ کَانَ فِی نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَیْرٌ لَهُ یَا شَیْخُ ارْضَ لِلنَّاسِ مَا تَرْضَی لِنَفْسِکَ وَ ائْتِ إِلَی النَّاسِ مَا تُحِبُّ أَنْ یُؤْتَی إِلَیْک ... .»

ص:77

ص:78

ص:79

نامیده است. این در ظاهر، عشق است و در باطن یک تمایل صد در صد حیوانی است که طوفان کوبنده ای را بر ضدّ انسان ایجاد کرده، عقل را اسیر می کند. انسان حاضر نیست در فضای این عشق، سود و ضرر را تشخیص دهد. در این عشق، لذت بدن مطرح است، جهل محض است و عقل در آن نیست.

در طرف دیگر، عشق الهی است که آتش است، اما آتش الهی، که اگر در درون کسی افروخته شود، چنان عقل را می پزد که انسان در عصر خود یا در همه اعصار و قرون، عاقل ترین انسان می شود. چنانکه پیامبران نیز عاشق خدا بودند :

« وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ » (1)

اهل دل، این «اشد حباً» را با واژه عشق معنا می کنند تا بتوانند آن را به درک مردم برسانند. علت عشق اینان هم معرفت، عقل، وجدان و فکر ایشان است و به کارگیری این ابزار معنوی ایشان را رفعت داده تا مقام پیامبری به ایشان داده شده است.

در «اصول کافی» آمده است که پیامبران، عاقل ترین مردم زمان خود بودند و انبیای اولوالعزم، عاقل ترین موجودات تا روز قیامت هستند. (2) آنان از فرشتگان هم که

1- 1) - بقره (2) : 165؛ «ولی آنان که ایمان آورده اند ، محبت و عشقشان به خدا بیش تر و قوی تر است .»
2- 2) - الکافی: 12/1، حدیث 11؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَابَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً وَ لَارَسُولًا حَتَّی یَسْتَکْمِلَ الْعَقْلَ وَ یَکُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِیعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا یُضْمِرُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فِی نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنِ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِینَ وَ مَا أَدَّی الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّی عَقَلَ عَنْهُ وَ لَابَلَغَ جَمِیعُ الْعَابِدِینَ فِی فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ مَا یَتَذَکَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.»

عقل محض هستند، عاقل ترند. این وجدان الهی، چنان عقل را کامل می سازد که ایشان از همه جهانیان، نسبت به مردم، در منش و کردار، با وجدان تر بودند و از نظر انصاف دهی به مردم، منصف ترین مردم روی زمین بودند. رفتاری که با مردم داشتند، شگفت انگیز است ؛ مانند رفتاری که یوسف با خانواده، برادران، مردم مصر و کسانی که او را از چاه درآوردند، داشته است.

این آتش که آتش الهی و «نار اللّه» است، در درون، با حرارت خود، نیروهای الهی را می پزد و سرانجام، از وجود انسان، انسان کامل و جامع می سازد.

در روایات، درباره این انسان کامل آمده است :

«بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الأَرضُ و السَمَاء» (1)به خاطر گُل وجود باطن او، خداوند آسمان ها را سر پا نگه می دارد. اگر او بمیرد، زمین دهان باز می کند و همه را فرو می برد ؛ چون تکیه گاه و لنگر آسمان ها و زمین، انسان کامل است که با این عشق، به درجه پختگی و کمال رسیده است.

1- 1) - تفسیر المحیط الأعظم و البحر الخضم: 462/1؛ شجرهطوبی: 270/2؛ مجمع النورین: 284؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن: 34/23؛ «اشار به قوله امام صادق علیه السلام : هذا علی إلیه، و أشهد أن الأئمه الأبرار و الخلفاء الأخیار بعد الرسول المختار علی قامع الکفار و من بعده سید أولاده الحسن بن علی، ثم أخوه السبط التابع لمرضات اللّه الحسین، ثم العابد علی، ثم الباقر محمد، ثم الصادق جعفر، ثم الکاظم موسی، ثم الرّضا علیّ، ثم التقی محمّد، ثم النّقی علیّ، ثم الزّکیّ الحسن، ثم الحجّه الخلف القائم المنتظر المهدی المرجی الذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السماء و به یملأ اللّه الأرض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما.»

وقتی یک کاسب، به حضرت رضا علیه السلام عرض می کند که یابن رسول اللّه! اجازه بفرمایید که من از شهر خودمان بیایم و در خراسان خدمت شما زندگی کنم. علت آن هم این است که در شهر ما عده ای سبک مغز پیدا شده اند که حاضر به پذیرش حقایق نیستند و من زجر می کشم. ائمه، در این شهر حتّی بدن ما را نمی خواهند ؛ رنج افتادن بدن ما را می خواهند و به ما فرموده اند :

«المُؤمِنُ مِن نَفسِهِ فِی شُغُلٍ و الناسُ مِنهُ فِی رَاحَهٍ» (1)

1- 1) - الکافی: 239/2، حدیث 30؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِنَّ لِأَهْلِ الدِّینِ عَلَامَاتٍ یُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِیثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَهِ وَ وَفَاءً بِالْعَهْدِ وَ صِلَهَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَهَ الضُّعَفَاءِ وَ قِلَّهَ الْمُرَاقَبَهِ لِلنِّسَاءِ أَوْ قَالَ قِلَّهَ الْمُوَاتَاهِ لِلنِّسَاءِ وَ بَذْلَ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَهَ الْخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَ مَا یُقَرِّبُ إِلَی اللَّهِ عز و جل زُلْفَی طُوبَی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ طُوبَی شَجَرَهٌ فِی الْجَنَّهِ أَصْلُهَا فِی دَارِ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَیْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِی دَارِهِ غُصْنٌ مِنْهَا لَایَخْطُرُ عَلَی قَلْبِهِ شَهْوَهُ شَیْءٍ إِلَّا أَتَاهُ بِهِ ذَلِکَ وَ لَوْ أَنَّ رَاکِباً مُجِدّاً سَارَ فِی ظِلِّهَا مِائَهَ عَامٍ مَا خَرَجَ مِنْهُ وَ لَوْ طَارَ مِنْ أَسْفَلِهَا غُرَابٌ مَا بَلَغَ أَعْلَاهَا حَتَّی یَسْقُطَ هَرِماً أَلَا فَفِی هَذَافَارْغَبُوا إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ نَفْسِهِ فِی شُغُلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ إِذَا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ افْتَرَشَ وَجْهَهُ وَ سَجَدَ لِلَّهِ عز و جل بِمَکَارِمِ بَدَنِهِ یُنَاجِی الَّذِی خَلَقَهُ فِی فَکَاکِ رَقَبَتِهِ أَلَا فَهَکَذَا کُونُوا.» بحار الأنوار: 291/64، باب 14، حدیث 14؛ الأمالی للصدوق: 493، حدیث 12، المجلس الرابع و السبع؛ «عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ الْمُؤْمِنُ خَلَطَ عِلْمَهُ بِالْحِلْمِ یَجْلِسُ لِیَعْلَمَ وَ یُنْصِتُ لِیَسْلَمَ وَ یَنْطِقُ لِیَفْهَمَ لَایُحَدِّثُ أَمَانَتَهُ الْأَصْدِقَاءَ وَ لَایَکْتُمُ شَهَادَتَهُ الْأَعْدَاءَ وَ لَایَفْعَلُ شَیْئاً مِنَ الْحَقِّ رِیَاءً وَ لَایَتْرُکُهُ حَیَاءً إِنْ زُکِّیَ خَافَ مَا یَقُولُونَ وَ یَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِمَّا لَایَعْلَمُونَ لَایَغُرُّهُ قَوْلُ مَنْ جَهِلَهُ وَ یَخْشَی إِحْصَاءَ مَنْ قَدْ عَلِمَهُ وَ الْمُنَافِقُ یَنْهَی وَ لَایَنْتَهِی وَ یَأْمُرُ بِمَا لَایَأْتِی إِذَا قَامَ فِی الصَّلَاهِ اعْتَرَضَ وَ إِذَا رَکَعَ رَبَضَ وَ إِذَا سَجَدَ نَقَرَ وَ إِذَا جَلَسَ شَغَرَ یُمْسِی وَ هَمُّهُ الطَّعَامُ وَ هُوَ مُفْطِرٌ وَ یُصْبِحُ وَ هَمُّهُ النَّوْمُ وَ لَمْ یَسْهَرْ إِنْ حَدَّثَکَ کَذَبَکَ وَ إِنْ وَعَدَکَ أَخْلَفَکَ وَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُ خَانَکَ وَ إِنْ خَالَفْتَهُ اغْتَابَکَ.» بحار الأنوار: 293/64، باب 14، حدیث 15؛ الخصال: 269/1، حدیث 4؛ «... عَنِ

الطّاوُسِ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ قُلْتُ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ الْوَرَعُ فِی الْخَلْوَهِ وَ الصَّدَقَهُ فِی الْقِلَّهِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَهِ وَ الْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ الصِّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ.»

مؤمن رنج ها را تحمل می کند که مردم از دست او در راحتی باشند.

کدام پیامبر و نبی و امام، راحت بود؟ رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود : هیچ پیامبری در میان پیامبران، مانند من رنج ندیده است. (1) ائمه علیهم السلام بدن راحت نمی خواهند، بلکه دل و مغز و نفس راحت می خواهند. ایشان با بدنی که برای دنیا و آخرت خود در تلاش است، موافق اند ؛ ولی با کسی که خدعه گر و حیله گر است و عقل خود را صرف مکاری می کند و با روح آلوده و دل نجس زندگی می کند، مخالف هستند، امام رضا علیه السلام به آن شخص فرمود : هرگز اجازه نمی دهم از شهر خود هجرت کنی.

وقتی علت را پرسید حضرت فرمودند: زیرا خداوند به خاطر تو یک نفر، همه عذاب ها را بر مردم آن شهر حرام کرده است. (2) اگر تو بیرون بیایی، یا طوفان می شود یا صاعقه می زند و همه را به عذاب دچار می کند. راحت مردم به خاطر تو است، گرچه آنان با تو دشمن باشند.

امروز در سراسر کره زمین، فقط یک نفر انسان کامل است و آن هم شخص

1- 1) - کنز العمال، المتقی الهندی: 130/3، حدیث 5817 و 5818؛ «ما أوذی أحد ما أوذیت.» «ما أوذی أحد مثل ما أوذیت فی الله.»
2- 2) - بحار الأنوار: 278/49، باب 18، حدیث 32؛ الاختصاص: 87؛ رجال الکشی: 594، حدیث 1111؛ «عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ آدَمَ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام إِنِّی أُرِیدُ الْخُرُوجَ عَنْ أَهْلِ بَیْتِی فَقَدْ کَثُرَ السُّفَهَاءُ فِیهِمْ فَقَالَ لَاتَفْعَلْ فَإِنَّ أَهْلَ بَیْتِکَ یُدْفَعُ عَنْهُمْ بِکَ کَمَا یُدْفَعُ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِأَبِی الْحَسَنِ الْکَاظِمِ علیه السلام .»

معصوم است. به یقین بدانید که اگر این انسان کامل از دنیا برود، با جدا شدن روح او از بدن، همه آسمان ها به هم می ریزند و زمین هم اهل خود را فرو می برد. در روایات آمده است که پس از رفتن او قیامت می شود :

« وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ » (1)

وقتی که امام حسین علیه السلام را کشتند، اگر زین العابدین علیه السلام نبود، قطعاً نظام عالم به هم می ریخت. پشت پرده این عالم، خبرهای شگفت انگیزی است که ما از آن خبر نداریم. نمی دانیم بین خدا و بندگان کامل و اولیای او چه ارتباطی برقرار است. زمین تاریک بود و آسمان ها بی نور بودند و خداوند مخالف ظلمت است. به فرشتگان فرمود :

« إِنِّی جٰاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً ... » (2)

تا زمین به وجود آن خلیفه روشن شود.

« وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا » (3)

نور مربی و روشن شدن به نور انسان کامل، این کار عشق است. که یوسف در این نقطه از عشق بود.

عشق حیوانی و الهی، مانند خدا و انسان، حق و باطل، روز و شب، یک جا جمع نمی شوند. وقتی مقابل هم قرار بگیرند، هم دیگر را دفع می کنند، ولی دو عاشق

1- 1) - تکویر (81) : 2؛ «و هنگامی که ستارگان تیره و بی نور شوند.»
2- 2) - بقره (2) : 30؛ «مسلّماً من جانشینی در زمین قرار خواهم داد .»
3- 3) - زمر (39) : 69؛ «و زمین به نور پروردگارش روشن می شود .»

مجازی، مانند یک پسر و دختر، که عشق ایشان حیوانی است، به شدت همدیگر را جذب می کنند. یوسف و زلیخا به شدت هم دیگر را دفع می کردند. زلیخا اظهار علاقه می کرد ؛ ولی یوسف می گفت : من به تو هیچ میلی ندارم. این درگیری تا ده سال ادامه داشت تا این که بدون هیچ جرمی، یوسف را به زندان انداخت. وقتی با بی احترامی او را در زندان انداختند، اولین بار که با خود حدیث نفس می کرد، با حالتی عاشقانه به خداوند عرض کرد :

« قٰالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّٰا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ ... » (1)

زندگی در آن کاخ، برای من تلخ بود. الان راحت شدم ؛ یعنی زیباترین زن مصری برای یوسفی که عشق حیوانی نداشت، تلخ بود. یوسف، زلیخا را تاریک و به صورت یک دیو ماده می دید. چشم و زبان او چشم و زبان دیگری بود.

تواضع صاحب کتاب ریاض المسائل (2)

1- 1) - یوسف (12) : 33؛ «پروردگارا ! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند .»
2- 2) - ریاض المسائل کتابی استدلالی در فقه شیعه امامیه به زبان عربی. نوشته سید علی طباطبائی (م 1231 ق) شرحی است مزجی بر مختصر النافع نوشته محقق حلی (م 676 ق) از آن رو که نویسنده ریاض، شرح موجزی نیز بر مختصر النافع نگاشته، این اثر به الشرح الکبیر نیز معروف است. تألیف آن در فاصله 1192 - 1196 ق سامان گرفته است. نخستین بار در 1268 ق یعنی سی سال پس از وفات مؤلف چاپ سنگی شد و پس از آن نیز بیش از ده بار به همان صورت به چاپ رسیده است. به جز چاپهای سنگی چند چاپ دیگر با تحقیق و تصحیح از این کتاب به انجام رسیده است که عبارتند از: تحقیق دارالهادی، بیروت، 1412 ق؛ تحقیق جامعه مدرسین، قم 1414 ق؛ تحقیق مؤسسه آل البیت، قم 1418 ق. ریاض نخستین اثر فقهی استدلالی مبسوطی است که تمامی ابواب فقه به جز امر به معروف و مفلس را دارا است، و در دوره ای جزو متون درسی بوده است. این کتاب بر مستند الشیعه ملا احمد نراقی و جواهر الکلام تأثیر فراوان داشت و در مواردی نیز عین عبارات آن را به تفصیل

آورده اند. شیخ انصاری شاگردانش را بر بحث و تحقیق در کتاب ریاض تشویق می کرد و می گفت: در دستیابی به رتبه اجتهاد بسیار نقش دارد. سید علی طباطبائی نویسنده منتهی المقال خواهر زاده وحید بهبهانی (م 1206 ق) و داماد او است. که در مکتب فقهی و اصولی وی پرورش یافته است جز نزد وحید و فرزندش شاگردی نکرده است. (دایره المعارف تشیّع: 427/8)

صاحب کتاب فقهی ریاض، هنگام نوشتن این کتاب، به بحث قبله که رسید، دید در این رشته تخصصی ندارد. کسی که می خواهد این بحث فقهی را بنویسد، واقعاً به تخصص علم نجوم نیازمند می شود که ماه و ستاره و گردش زمین و درجات جغرافیایی را بداند. ایشان این رشته را نخوانده بود. به یکی از شاگردان خود که متخصص این فن بود، گفت: دو سه ماه به خانه ما تشریف بیاورید و به من درس نجوم بدهید. آخوند واقعی شیعه، این اندازه متواضع است. علما این تواضع را از انبیا دارند، عاشق خدا کبر و غرور ندارد.

حکایت تواضع ملا طاهر قزوینی

ملا طاهر قزوینی، در شهر قزوین، کتابی از ملا محسن فیض (1) به دستش رسید و این علم پیچیده فیض را متوجه نشد. گفت: نویسنده این کتاب، کافر است. فیض انسان کوچکی نبود. چهارصد سال است که مردم و علما سر سفره فیض کاشانی هستند. سه ماه بعد دریافت که اشتباه کرده است. با پای برهنه، حدود صد و چند کیلومتر، از قزوین و بویین زهرا و جاده ساوه به قم آمد و نود کیلومتر هم تا کاشان آمد و درِ خانه فیض را زد. فیض گفت: کیست؟ با گریه گفت :

«یا محسن قد أتاک المسیء»

1- 1) - شرح حال ملا محسن فیض کاشانی در کتاب مرگ و فرصت ها جلسه 12 آمده است.

گفت من در حق تو اشتباه کردم. این هم پاهای تاول زده ام. آمده ام بگویم: اشتباه کرده ام. من طاقت عذاب خدا را ندارم. آتش عشق از من دیوانه پرس

آری عنوان مرجعیت و رئیس جمهور و استاد و استادیار کارساز نیست، بلکه تنها عشق، کارساز است.

شاگرد با جسارت و بی ادبانه به استاد گفت: تو می دانی که من متخصص علم نجومم؟ باید بیایی و شاگردی مرا بکنی. ایشان فرمود: من حاضرم بیایم ، اما به علت موقعیتی که دارم، این قدر مردم به من مراجعه می کنند که اگر بخواهم به خانه تو بیایم، وقت بسیاری از من گرفته می شود. گفت: فقط در این صورت ممکن است.

استاد گفت: باشد. کتاب نجوم را زیر بغل گذاشت و از خانه بیرون آمد و به حرم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رفت و کتاب را نشان ابی عبدالله داد و گفت: من دارم فقه می نویسم و مجبورم این کتاب را هفت - هشت ماه بخوانم. شاگرد من حاضر نشد خانه من بیاید. من حاضرم به خانه او بروم ؛ اما وقتم تلف می شود. به جای او شما این علم را به من درس بده و زار زار گریه کرد. بعد از آن امام حسین علیه السلام را زیارت کرد و دو رکعت نماز زیارت خواند. ابی عبد الله هم نظری به او فرمود و همه کتاب را در سینه او گنجانید. او آمد و کتاب فقه را به زیباترین و دقیق ترین شکل نوشت : گر بماندیم زنده بردوزیم

عاشق پرورگار به علت وجود این عشق. چشم به مال و منال مردم ندارد و کمبودی هم در او نیست که حرص و حسد، او را پر کند. زیبایی صورت ها بر او جلوه نمی کند. لحظه مرگ عاشق، چه لحظه شیرینی است. در قیامت نیز چهره ای نورانی دارند :

« وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَهٌ » (1)

« ضٰاحِكَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ » (2)

وقتی وارد بهشت می شود، آرام می گیرد و این صدا را می شنود :

« سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ » (3)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

1- 1) - عبس (80) : 38؛ «چهره ایشان می درخشد.»

2- 2) - عبس (80) : 39؛ «خندان و مسرور است.»
3- 3) - یس (36) : 58؛ «بنده من! پروردگار تو است که به تو سلام می کند.»

سقوط نفس

6

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

ص:88

ص:90

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در یک بخش از این سوره الهی، سخن از سقوط بسیار خطرناک نفس انسانی است. به بیان ساده تر، منیّتی که انسان در پاسخ پرسش دیگران مطرح می کند. این من به معنای بدن نیست، بلکه به معنای خود طبیعی و انسانی است. این خود، با آثار فراوانی همراه است که بدن هم به دنبال همان آثار، عکس العمل نشان می دهد.

مجموع عکس العمل های بدن، مربوط به خود طبیعی است.

خداوند از این من، به «نفس» (1) تعبیر کرده است و آثاری را در قرآن مجید بیان

1- 1) - من لایحضره الفقیه: 381/4، حدیث 5833؛ «عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِه. . . مَنْ كَانَتِ الدُّنْيَا هِمَّتَهُ اشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا وَ مَنْ كَانَ غَدُهُ شَرَّ يَوْمَيْهِ فَهُوَ مَحْرُومٌ وَ مَنْ لَمْ يُبَالِ بِمَا رُزِئَ مِنْ آخِرَتِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ دُنْيَاهُ فَهُوَ هَالِكٌ وَ مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى وَ مَنْ كَانَ فِی نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَه ... .» بحار الأنوار: 126/7، باب 6، حدیث 3؛ الأمالی للطوسی: 36، حدیث 38 المجلس الثانی؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا فَإِنَّ فِی الْقِيَامَهِ خَمْسِينَ مَوْقِفاً كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ أَلْفِ سَنَهٍ مِمّا تَعُدُّونَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الآيَهَ فِی يَوْمٍ كَانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَهٍ.» بحار الأنوار: 64/67، باب 45، حدیث 5؛ الأمالی للطوسی: 115، حدیث 176، المجلس الرابع؛ «عَنِ الثُّمَالِيِّ قَالَ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَقُولُ ابْنَ آدَمَ لَاتَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَاعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ وَ مَا كَانَتِ الْمُحَاسَبَهُ مِنْ هَمِّكَ وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَاراً وَ الْحُزْنُ لَكَ دِثَاراً اِبْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عز و جل مَسْئُولٌ فَأَعِدَّ جَوَاباً.»

می کند که هیچ یک از آن ها هنگام ولادت انسان، فعلیت ندارد، بلکه در مسیر حیات و رفتارهای خانوادگی و فراز و نشیب زندگی، این آثار پیدا می شوند. داستان آن، از زمان حضرت آدم علیه السلام مطرح بوده است و بعد هم به دایره علم کشیده شده است.

در اسلام به این نفس، توجه بسیار شده است. در اروپا هم از قرن هجدهم میلادی، موضوع علم روان شناسی و روان کاوی قرار گرفته است و امروزه از رشته های علمی سطح بالای جهان است.

قرآن و روایات، درباره نفس و آثار آن، انصافاً سنگ تمام گذاشته و کامل ترین رهنمودها را دارند. قرآن مجید در روان کاوی درباره نفس انسانی، یک روان کاوی کامل و جامع دارد که مربیان و عالمان و اساتید، اگر بر اساس روان کاوی قرآن مجید، از ابتدا با کودکان رفتار کنند، می توانند ابعاد باطنی آنان را تا اندازه ای جهت بدهند.

روایات (1) هم در این باره سخن گفته اند و گوشه ای را خالی نگذاشته اند.

1- 1) - بحار الأنوار: 67/72، باب 45، حدیث 23؛ عوالی اللآلی: 246/1، حدیث 1؛ «رُوِیَ فِی بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ اسْمُهُ مُجَاشِعٌ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ کَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی مَعْرِفَهِ الْحَقِّ فَقَالَ صلی الله علیه و آله مَعْرِفَهُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی مُوَافَقَهِ الْحَقِّ قَالَ مُخَالَفَهُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی رِضَا الْحَقِّ قَالَ سَخَطُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی وَصْلِ الْحَقِّ قَالَ هَجْرُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی طَاعَهِ الْحَقِّ قَالَ عِصْیَانُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی ذِکْرِ الْحَقِّ قَالَ نِسْیَانُ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی قُرْبِ الْحَقِّ قَالَ التَّبَاعُدُ مِنَ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی أُنْسِ الْحَقِّ قَالَ الْوَحْشَهُ مِنَ النَّفْسِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَکَیْفَ الطَّرِیقُ إِلَی ذَلِکَ قَالَ الِاسْتِعَانَهُ بِالْحَقِّ عَلَی النَّفْسِ.»

خدا در قرآن می فرماید :

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ » (1)

به راستی که دین اسلام جامع تمام دستورهای فردی ، اجتماعی و اخلاقی است.

یک بخش از این آیات، درباره سقوط بسیار خطرناک نفس انسانی است. این سقوط، حرکت نزولی و محرومیت از واقعیات عالم است که محور اندیشه ها و خواسته های باطن و ظاهر او می شود. کام جویی یعنی این که بدن را در معرض لذت ها قرار دهد، بدون این که این لذت ها را محاسبه کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: انسان در این سقوط، از شنیدن و دیدن حقایق، کر و کور می شود. این، بخش بزرگی از آیات این سوره است و بخش دیگر، نشان دهنده صعود به جایگاه کرامت و عظمت بی نهایت و اتصال به حقایق هستی است.

خداوند در این بخش از آیات، زیبایی هایی را از نفس انسانی نشان می دهد که خیره کننده عقل ها تا روز قیامت است. آیا ما چه اندازه در این آیات و دقایق آن ها اندیشه کرده ایم؟ این سوره، دریایی بدون ساحل است. به نظر من، اگر یک انسان قرآن شناس که به باطن این سوره دست یافته، بخواهد حقایق این سوره را بیان کند، بیش از صد سال طول می کشد. (2)

1- 1) - مائده (5) : 3؛ «امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت ، امامت ، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل کردم ».

2- 2) - بحار الأنوار: 69/67، باب 45، حدیث 16؛ تفسیر الإمام العسکری: 38، ذیل آیه «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ»؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ لَا أُنَبِّئُکُمْ بِأَکْیَسِ الْکَیِّسِینَ وَ أَحْمَقِ الْحُمَقَاءِ قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَکْیَسُ الْکَیِّسِینَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ أَحْمَقُ الْحُمَقَاءِ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسُهُ هَوَاهُ وَ تَمَنَّی عَلَی اللَّهِ الْأَمَانِیَّ فَقَالَ الرَّجُلُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَیْفَ یُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَی رَجَعَ إِلَی نَفْسِهِ وَ قَالَ یَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا یَوْمٌ مَضَی عَلَیْکِ لَایَعُودُ إِلَیْکِ أَبَداً وَ اللَّهِ سَائِلُکِ عَنْهُ فِیمَا أَفْنَیْتِهِ فَمَا الَّذِی عَمِلْتِ فِیهِ أَ ذَکَرْتِ اللَّهَ أَمْ حَمِدْتِیهِ أَ قَضَیْتِ حَقَّ أَخٍ مُؤْمِنٍ أَ نَفَّسْتِ عَنْهُ کُرْبَتَهُ أَ حَفِظْتِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ فِی أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ أَ حَفِظْتِیهِ بَعْدَ الْمَوْتِ فِی مُخَلَّفِیهِ أَ کَفَفْتِ عَنْ غِیبَهِ أَخٍ مُؤْمِنٍ بِفَضْلِ جَاهِکِ أَ أَعَنْتِ مُسْلِماً

مَا الّذِی صَنَعْتِ فِیهِ فَیَذْکُرُ مَا کَانَ مِنْهُ فَإِنْ ذَکَرَ أَنَّهُ جَرَی مِنْهُ خَیْرٌ حَمِدَ اللّهَ عز و جل وَ کَبَّرَهُ عَلَی تَوْفِیقِهِ وَ إِنْ ذَکَرَ مَعْصِیَةً أَوْ تَقْصِیراً اسْتَغْفَرَ اللَّهَ عز و جل وَ عَزَمَ عَلَی تَرْکِ مُعَاوَدَتِهِ وَ مَحَا ذَلِکَ عَنْ نَفْسِهِ بِتَجْدِیدِ الصَّلَاهِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ وَ عَرْضِ بَیْعَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی نَفْسِهِ وَ قَبُولِهَا وَ إِعَادَهِ لَعْنِ شَانِئِیهِ وَ أَعْدَائِهِ وَ دَافِعِیهِ عَنْ حُقُوقِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِکَ قَالَ اللَّهُ عز و جل لَسْتُ أُنَاقِشُکِ فِی شَیْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ مَعَ مُوَالَاتِکِ أَوْلِیَائِی وَ مُعَادَاتِکِ أَعْدَائِی.» نهج البلاغه: حکمت 208؛ «قَالَ علیه السلام مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَ مَنْ خَافَ أَمِنَ وَ مَنِ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ وَ مَنْ فَهِمَ عَلِمَ.»

مرحوم آیت اللّٰه العظمی حکیم (1) کتابی دارند به نام حقایق الاصول، که دو جلد

1- 1) - حکیم، آیه اللّٰه سید محسن (1306 - 1390 ق) فرزند سید مهدی از علمای مشهور و از مراجع تقلید شیعه در عراق. حکیم در خانواده ای اصیل و روحانی در نجف اشرف متولد شد. پدرش مرجع تقلید شیعیان بنت جُبیل لبنان بود. در 7 سالگی پدرش از دنیا رفت و از همان سال قرائت قرآن و سپس صرف و نحو و علوم عربی را شروع کرد. تربیت علمی او به عهده برادر بزرگترش سید محمود حکیم قرار گرفته بود. مقدمات را تا «قوانین» نزد برادر خواند و در ادامه در محضر عالمان بزرگی مانند آخوند ملا کاظم خراسانی، آقا ضیاء عراقی، میرزا حسین نائینی و سید محمود سعید حبوبی و امثالهم حاضر شود و زانوی شاگردی بر زمین زد. در جریان قیام و مبارزه آزادی خواهانه علماء دین از جمله سید محمد سعید حبوبی (1322 ق) در کنار استاد خویش قرار گرفت و او را یاری داد. در 1333 ق متوجه امر تدریس شد و در 1350 ق برای اولین بار به جبل عامل مسافرت نمود و تا 1351 ق آنجا ماند و برای دومین بار در 1353 ق به آنجا مسافرت نمود. پس از وفات سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید کثیری از شیعیان گردید و پس از وفات مرحوم بروجردی مرجعیت او قوت بیشتری گرفت. حکیم در زندگی خویش توجه زیادی به بینوایان و یتیمان داشت و از همراهی با سران حکومت پرهیز کرد و در هدایت مردم برای مقابله با ظلم و ستم حکام جور نقش بسزایی داشت. سرانجام در ربیع الاوول 1390 ق (1348 ش) به علت بیماری سرطان، به جوار حق تعالی شتافت. در تشییع جنازه کم نظیر او جمع زیادی از شیعیان شرکت کردند و او را در نجف اشرف در کنار کتابخانه ای که خود بنا کرده بود، دفن نمودند. حکیم تألیفاتی دارد که معروفترین آنها مستمسک العروه الوثقی است که تعلیق بر عروه الوثقی شیخ کاظم یزدی است؛ نهج الفقاهه، تعلیق بر مکاسب شیخ انصاری؛ حقائق الاصول، تعلیق بر کفایه الاصول آخوند خراسان؛ دلیل الناسک، تعلیق بر مناسک شیخ انصاری؛ منهاج الصالحین، رساله علمیه اوست؛ منهاج الناسکین در اعمال حج؛ تعلیقه بر ملحقات عروه (خطی)؛ تعلیقه بر مهمات التبصره (خطی). دائره المعارف تشیّع: 476/6 - 477.

است. در جلد اول آن، از آقا سید اسماعیل صدر (1) که از شاگردان درجه اول میرزای شیرازی است، نقل می کند که می گوید: من و هم درسی هایم، زمانی که در ردیف مجتهدان شیعه و صاحب ملکه اجتهاد شده بودیم، خدمت آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی (2) آمدیم و به ایشان عرض کردیم : یک تفسیر قرآن برای

1- 1) - السید اسماعیل بن محمد بن صدر الدین المعروف بالسید اسماعیل الصدر ولد سنه 1258 بأصبهان و توفی بالکاظمیه یوم الثلاثاء 12 جمادی الاولی سنه 1338 و دفن فی الرواق الشریف. (أعیان الشیعه: 403/3)

2- 2) - فتح علی بن حسن السلطان آبادی الحائری (1317 ه) فقیه إمامی، عارف ذوباع طویل فی التفسیر، درس فی بلاده إیران و قصد العراق فأدرک محمد حسن بن الباقر النجفی صاحب الجواهر فی أواخر أیامه و حضر علی: مرتضی الأنصاری و علی الخلیلی ثم تخرّج بالسید محمد حسن الشیرازی و انتقل معه الی سامراء و کان فی غایه الزهد و الورع، دائم الذکر. موسوعه طبقات الفقهاء: 984/14، قسم 2؛ نجوم السماء: 205/2؛ أعیان الشیعه: 392/8.

ما بگویید. کسی که مجتهد است، قرآن را خوب می فهمد ، اما قرآن تنها همان مقدار که مجتهد می فهمد، نیست. قرآن همان مقدار نیست که یک فیلسوف، مانند علّامه طباطبایی (1) یا یک عارف کم نظیر، مانند سید حیدر آملی (2) در قرن هفتم، که تفسیر

1- 1) - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه اول آمده است.
2- 2) - شرح حال فقهاء و حکماء، رضااستادی: 10 - 16؛ «آیه الله سید حیدر آملی در سال 719 یا720 ه .ق در شهر آمل به دنیا آمد. نام او حیدر و لقب او رکن الدین و نسب او به هیجده واسطه به امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام می رسد. دوران تحصیل: از حدود ده سالگی در آمل شروع به تحصیل نمود و پس از چندی با سفر به خراسان و استرآباد و اصفهان از اساتید آن شهرها بهره برد و این دوران بیست سال طول کشید که خود گوید: از سالهای کودکی تا حدود سی سالگی به تحصیل علوم ظاهری از منقول و معقول به طریقه شیعه و اجداد معصومین خود مشغول بودم و پس از تکمیل تحصیل از اصفهان به آمل بازگشتم. پس از بازگشت به آمل شاید به خاطر اینکه علاوه بر سیادت و بزرگی خاندانش، به مراتب علمی بالایی دست یافته بود مورد عنایت خاص حاکم آنجا قرار گرفت. به جاه و مقام و مال فراوانی رسید اما پس از گذشت اندک زمانی به همه آن مادیّات پشت، و روی سوی اللّه تبارک و تعالی کرده و به قصد زیارت بیت المقدس با ظاهری فقیرانه از آمل خارج و از راه قزوین و ری به اصفهان رفت. سال 751 تا پایان عمر یعنی سال 787 یا قدری بیشتر در نجف و حله و بغداد بوده که احتمالاً توقف در نجف و استفاضه از فیوضات علوی بیش از توقف در جاهای دیگر بوده است. اساتید و مشایخ او: علامه سید حیدر آملی در طول بیش از سی سال تحصیل در حوزه های مختلف و مصاحبت با اهل معرفت، اساتید و مشایخ فراوانی داشت اما ما فقط چند نفر آنها را می شناسیم: 1- محمد بن الحسن فرزند علّامه حلّی و معروف به فخر المحققین (771 - 682) دارای آثار فراوان از جمله: ایضاح الفوائد فی حلّ مشکلات القواعد که شرح قواعد الاحکام پدرش علامه حلّی است. 2- نصیر الدین کاشی حلّی متوفای 755 (نه 735 که در برخی نوشته ها سبق قلم شده است) وی در کاشان متولد شده و در حلّه ساکن بوده و در نجف به خاک سپرده شده است. 3- شیخ نورالدین طهرانی (تیرانی)، سید حیدر در اصفهان در مدت کوتاهی از او استفاده معنوی و اجازه ای مکتوب

نیز از او دریافت کرده است. تألیفات: در سال 781 یعنی در شصت و دو سالگی می خواسته نگارش شرح فصول خود را آغاز کند در مقدمه آن شرح می نویسد در این مدّت طولانی سی ساله (که از آمل بیرون آمده و در نجف و حلّه و... بوده ام) حدود چهل کتاب و رساله به عربی و فارسی نوشته ام و تعدادی از آنها را به ترتیب تاریخ تألیف یاد می کند. و نیز در جلد اول تفسیرش به نام المحیط الاعظم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم که در سال 777 مشغول نوشتن آن بوده گوید: بر اکثر کتاب هایی که نزدیک به بیست (یا بیست و چهار) کتاب است پرداختم و این نگارش در مدت بیست و چهار سال انجام شد بنابراین بخشی از تألیفات ایشان حاشیه و شرح بر کتابهای دیگران و بخشی از آنها تألیف مستقل بوده است و این بیست و چهار سال از 753 تا 777 یعنی سال آغاز تألیف تفسیر المحیط الاعظم می باشد و مقصود از سی سال که در آغاز شرح فصول گفته است تألیفات من در این سی سال انجام شده، سال 751 که سال ورود به نجف اشرف است تا سال 781 یعنی سال آغاز تألیف شرح فصوص می باشد.

«بحر المحیط» را می نویسد، می فهمد و یا همان مقداری نیست که دانشمند متخصص علم کلام، فخر رازی (1) در چهل جلد تفسیرش می نویسد.

اهل تسنن از ابن عباس نقل می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: اگر آن چه از سوره حمد می دانم، برای شما بگویم، پس از تمام شدن آن، شما باید هفتاد شتر جوان بیاورید تا آن نوشته ها را بار کنید و ببرید ، ولی باز هم قرآن، تنها

1- 1) - شرح حال ایشان در کتاب مرگ و فرصت ها، جلسه 2 آمده است.

همان مقداری نیست که حضرت فرمودند. (1)ملا فتحعلی به آنان خیلی احترام کرد و فرمود: من فقط بعد از نماز مغرب و عشا فرصت دارم که درس بدهم. شب اول که خدمت ایشان رفتیم، نمی دانستیم از کجای قرآن می خواهد شروع کند. ایشان این آیه را مطرح کرد :

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ » (2)

« حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمٰانَ » (3)

این از توجه خاص خدا به انسان است. یک ساعت این آیه را توضیح داد و ما شش نفر که اهل علم بودیم، برایمان بسیار جالب بود. فردا شب که آمدیم، دوباره همان آیه را مطرح کرد. شب سوم، چهارم، پنجم تا چهلم، هر شب مطلب جدیدی در تفسیر همان آیه می گفت. فرمود: من این آیه را که انتخاب کردم، تا آخر عمر برای ما بس است که درباره آن بحث کنیم و به آیه جدیدی نیاز نیست.

1- 1) - بحار الأنوار: 103/89، باب 8، حدیث 82؛ المناقب، ابن شهرآشوب: 43/2؛ «قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيراً مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَهِ الْكِتَابِ.» عوالی اللآلی: 102/4، حدیث 150؛ «روی عن علی علیه السلام أنه قال لو شئت لأوقرت سبعین بعیرا من باء بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ.» تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین: 23/1؛ تفسیر اثنا عشری: 30/1؛ «او کتبت معانی الفاتحه لا وقرت سبعین بعیرا. یعنی اگر بنویسم جمیع معانی و حقایق فاتحه الکتاب را هفتاد شتر از آن پر بار کنم و نیز از ابن عباس روایت است که أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه از اول شب تا وقت نماز صبح از برای من تفسیر فاتحه الکتاب می فرمود و هنوز از تفسیر باء بسم اللّه در نگذشته بود و بعد از آن فرمود: (انا نقطه تحت الباء) من نقطه ام که در زیر باء است یعنی نقطه مرکز علم اولین و آخرینم.
2- 2) - مائده (5) : 3؛ «امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب به ولایت ، امامت ، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل کردم.»
3- 3) - حجرات (49) : 7؛ «خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست .»

در بخش دیگر سوره یوسف، نفسی مطرح است که حالت صعود گرفته و به مقام قرب الهی رسیده است و به تصریح همین سوره از بندگان مخلَص خدا شده است.

این روایت را مرحوم نراقی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند :

«هَلَکَ العٰامِلُونَ الَّا الْعٰابِدُونَ وَ هَلَکَ العٰابِدُونَ الَّا العٰامِلُونَ وَ هَلَکَ العٰامِلُونَ الَّا الصّادِقُونَ وَ هَلَکَ الصّادِقُونَ الَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَکَ الْمُخْلِصُونَ الَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَکَ الْمُتَّقُونَ الَّا الْمُوْقِنُونَ وَ اِنَّ الْمُوقِنینَ لَعَلیٰ خَطَرٍ عَظیم» (1)کل انسان ها هلاک شدند. مگر اهل علم و اهل علم هلاک شدند الا اهل عمل و عمل کنندگان به علم نیز هلاک شدند مگر مخلصین و مخلصین در جایگاه خطر بزرگ قرار دارند.

خدای حضرت یعقوب علیه السلام ، این پیامبر پیر و فرزندان او را وادار کرد که در برابر این نفس، تعظیم کنند. یوسف چهل سال قبل به پدرش گفت :

« إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً » (2)

خدا یعقوب را خورشید می داند. این، خود بحث دارد که خورشید منبع تغذیه

1- 1) - بحار الأنوار: 245/67، باب 54، حدیث 18؛ مستدرک الوسائل: 99/1، باب 8، حدیث 86؛ مصباح الشریعه: 36؛ «... هَلَکَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَکَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَ هَلَکَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلَکَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَکَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَکَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُوقِنُونَ وَ إِنَّ الْمُوقِنِینَ لَعَلَی خَطَرٍ عَظِیم... .»

2- 2) - یوسف (12) : 4؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت : پدرم ! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند .»

منظومه شمسی است و به آن ها انرژی می دهد. خدا می فرماید: نفس تو که به این جا برسد، بر یک پیامبر هم واجب می کنم که به تو تعظیم کند. وزن تو از او بیش تر است. رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت (1)

همه عظمت این نفس، به دیدن خدا نبود، بلکه به خدا گونه شدن بود.

انیشتین هم در قلبش خدا را دید. وقتی آن دانشمند مصری به او نامه نوشت که اکنون که بُعد چهارم را کشف کردی، عقیده ات درباره خدا چیست، انیشتین در پاسخ او نوشت : چه نوشته ای و چه می گویی؟ ما که خدا را در همان اتم و افلاک دیدیم. تو هنوز در مصر خدا را ندیده ای؟ خدا دیدن مهم نیست. خدا گونه شدن مهم است. همه موجودات که خدا را می بینند :

« یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ... » (2)

همه حیوانات، بعد از نیمه هر شب، خدا را مناجات می کنند. در این کویرها و آب ها چه خبر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده ای از محلی رد می شدند. یک سگ قوی هیکل، به شدت پارس کرد. اصحاب وحشت کردند. پیامبر ایشان را آرام کرد و فرمود : نترسید ! این

ص:100

1- 1) - سعدی شیرازی.
2- 2) - حشر (59) : 24؛ «آن چه در آسمان ها و زمین است، همواره برای او تسبیح می گویند .»

حیوان با من حرف می زند : ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

پارس سگ که تمام شد، حضرت فرمود: سگ مرا می شناخت و می گفت: یا رسول اللّه! هر روز خدا را شکر می کنم که قسمت مرا در این آفرینش، سگ شدن قرار داد و انسان قرار نداد که بی نماز شوم.

نماد آن نفسی که سقوط خطرناک کرد و از حقایق محروم شد، زلیخا بود و نماد نفسی که اوج گرفت، یوسف بود. زلیخا در مکتب مادی گری صرف، کلاس رفته بود ، اما یوسف در مکتب وحی تربیت شده بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:101

آثار تربیت نفس

7

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

مسأله مهمّ دیگری که در این سوره، مطرح شده است، مسأله نفسی است که در کمال سقوط قرار گرفته و به علت افتادن در بند سقوط، آثار شیطانی و زشتی را از خود بروز می دهد و صاحب خود را سال ها به گناه و ستم سنگینی دچار می سازد؛ علت آن هم این است که صاحب آن، در گردونه تربیت یک مکتب مادی بوده است.

نفس دیگری هم در کمال صعود قرار گرفت، پرده های این عالم ظاهر را کنار زد، به ماورای عالم پرواز کرد و به مقام بندگی رسید و اعمال بدن را از کنار قرب او هدایت می کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : بدن ایشان در زمین و جانشان در عالم بالا است.

نماد نفسی که در کمال سقوط قرار داشت، زلیخا بود. همه ارزش کار و منش یوسف برای این بود که جوان بود و در کمال شهوت و زیبایی خیره کننده قرار داشت ، ولی این قوه، در تسلط نفس روحانی او بود و با اختیار، آن را کنترل می کرد.

این گونه نبود که خداوند او را مسلوب الاختیار کرده باشد. خدا به اجبار نفس یوسف را کنترل نمی کرد، بلکه خود یوسف با استمداد و استعانت از خدای مهربان ، نفس خود را مهار می کرد.

ص:102

ص:103

ص:105

خواسته های نفسی که ساقط شده بدتر از خواسته های موجودات درنده است.

موجودات درنده، در حمله خود، دست و پا را قطع می کنند ؛ اما نفس شریر، به کرامت و انسانیت حمله می کند و انسانی را به وجود می آورد که مانند زلیخا پوچ و منحط می شود و همه حیات را در این می بیند که این دو بدن، لحظاتی در کنار هم باشند. به فکر ارزیابی حلال و حرام نیست و همه هستی را در این بدن خلاصه می کند ، اما طرف مقابل او زیباترین صدا از نفس پاکش برمی آید. تعبیر قرآن این است :

« وَ رٰاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهٰا عَنْ نَفْسِهِ ... » (1)

این صدای نفس زلیخا است که تشنه زنا هستم، آن هم «محصنه»؛ (2) اما نفس این جوان سیزده، چهارده یا پانزده ساله، می گوید که «معاذ اللّٰه!» من در پناه ذات مستجمع جمیع صفات به سر می برم و گرسنه زنا و گناه نیستم. این قدر این نفس قدرت دارد که زیبایی و آرایش زلیخا کم ترین زخمی به او نمی زند. وقتی او را به زندان تاریک انداختند، این چنین گفت :

1- 1) - یوسف (12) : 23؛ «و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود ، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام جویی شد .»
2- 2) - من لایحضره الفقیه: 573/3، حدیث 4961؛ وسائل الشیعه: 315/20، باب 2، حدیث 25710؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ أَ لَاأُخْبِرُکُمْ بِأَکْبَرِ الزِّنَا قَالُوا بَلَی قَالَ هِیَ امْرَأَهٌ تُوطِئُ فِرَاشَ زَوْجِهَا فَتَأْتِی بِوَلَدٍ مِنْ غَیْرِهِ فَتُلْزِمُهُ زَوْجَهَا فَتِلْکَ الَّتِی لَایُکَلِّمُهَا اللَّهُ وَ لَایَنْظُرُ إِلَیْهَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَایُزَکِّیهَا وَ لَهَا عَذَابٌ أَلِیمٌ.» الکافی: 177/7، حدیث 2؛ تهذیب الأحکام: 3/10، باب 1، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ الْحُرُّ وَ الْحُرَّهُ إِذَا زَنَیَا جُلِدَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَ الْمُحْصَنَهُ فَعَلَیْهِمَا الرَّجْمُ.» الکافی: 177/7، حدیث 3؛ وسائل الشیعه: 62/28، باب 1، حدیث 34211؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الرَّجْمُ فِی الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عز و جل إِذَا زَنَی الشَّیْخُ وَ الشَّیْخَهُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّهَ فَإِنَّهُمَا قَضَیَا الشَّهْوَهَ.»

« قٰالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّٰا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ ... » (1)

این نشان می دهد که صفحه این نفس ملکوتی، به قدر سر سوزنی زخم بر نداشته است ، امّا در این مدّت طولانی، این انسان ملکوتی، فقط گفت: «مَعٰاذَ اللّٰهِ !» . یوسف از کنار قرب حق، می بیند که زنا و گناه، سنگین ترین آتش روز قیامت است :

«وَمَنْ یَفعَلُ فَیُضاعَف لَه العَذابُ»

دو بدنی که به حال نامشروع، با هم تماس پیدا کنند، خداوند در قیامت عذاب ایشان را دو برابر و چند برابر می کند. (2) یوسف می بیند :

« إِنَّهُ کٰانَ فٰاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ سٰاءَ سَبِیلاً » (3)

1- 1) - یوسف (12) : 33؛ «یوسف گفت : پروردگارا ! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند .»
2- 2) - من لایحضره الفقیه: 4، باب 22، حدیث 4987؛ وسائل الشیعه: 310/20، باب 1، حدیث 25694؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا زَنَی الزَّانِی خَرَجَ مِنْهُ رُوحُ الْإِیمَانِ فَإِنِ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَیْهِ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَایَزْنِی الزَّانِی حِینَ یَزْنِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَایَشْرَبُ الشَّارِبُ حِینَ یَشْرَبُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَایَسْرِقُ السَّارِقُ حِینَ یَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ کَانَ أَبِی علیه السلام یَقُولُ إِذَا زَنَی الزَّانِی فَارَقَهُ رُوحُ الْإِیمَانِ قُلْتُ فَهَلْ یَبْقَی فِیهِ مِنَ الْإِیمَانِ شَیْءٌ مَا أَوْ قَدِ انْخَلَعَ مِنْهُ أَجْمَعُ قَالَ لَابَلْ فِیهِ فَإِذَا قَامَ عَادَ إِلَیْهِ رُوحُ الْإِیمَانِ.» من لایحضره الفقیه: 365/4، حدیث 5762؛ وسائل الشیعه: 20/311، باب 1، حدیث 25700؛ «... یَا عَلِیُّ فِی الزِّنَا سِتُّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی الدُّنْیَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی الْآخِرَهِ فَأَمَّا الَّتِی فِی الدُّنْیَا فَیَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَ یُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَ یَقْطَعُ الرِّزْقَ وَ أَمَّا الَّتِی فِی الْآخِرَهِ فَسُوءُ الْحِسَابِ وَ سَخَطُ الرَّحْمَنِ وَ خُلُودٌ فِی النَّارِ... .» الکافی: 541/5، حدیث 4؛ وسائل الشیعه: 307/20، حدیث 25685؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا کَثُرَ الزِّنَا مِنْ بَعْدِی کَثُرَ مَوْتُ الْفَجْأَهِ.»
3- 3) - نساء (5) : 22؛ «یقیناً این عمل ، عملی بسیار زشت و منفور و بد راهی است .»

او می بیند که یک زن و مرد نامحرم که فقط به هم دست می دهند، (1) مقدمه لرزش عرش الهی است ؛ چون مقدمه آلوده کردن یک مملکت و یک ملت است.

یوسف این ها را می بیند. در قرآن و روایات مطرح است که این طرفی ها در تاریکی مطلقی به سر می برند و آن چه برای ایشان مطرح است، شکم و شهوت است ، اما آن طرف، درِ همه ارزیابی ها برای ایشان باز است و شایسته هم ارزیابی می کنند.

آنان حاضر نیستند چنین داد و ستدی را انجام دهند و خدا را به شیطان و کرامت را به پستی بفروشند.

یک اقرار هم از نفس خود زلیخا بشنوید. این وقتی است که می خواهند یوسف را از زندان آزاد کنند. وقتی است که شهوت آتشین فرو نشسته است و نزدیک هجده - نوزده سال از آن قضایا گذشته است. در پایان عمر، به ویژه گناه کاران حرفه ای، وضع بدی پیدا می کنند :

« فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ » (2)

همه ندیدنی ها را درباره خود خواهی دید. این لحظه اوج پشیمانی است :

1- 1) - من لایحضره الفقیه: 13/4، باب ذکر جمل من مناهی النبی صلی الله علیه و آله ، حدیث 4968؛ وسائل الشیعه: 195/20، باب 105، حدیث 25412؛ «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله . مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً تَحْرُمُ عَلَیْهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ عز و جل وَ مَنِ الْتَزَمَ امْرَأَةً حَرَاماً قُرِنَ فِی سِلْسِلَةٍ مِنْ نَارٍ مَعَ شَیْطَانٍ فَیُقْذَفَانِ فِی النَّار... .»
2- 2) - ق (50) : 22؛ «پس ما پرده بی خبری را از دیده [بصیرت] ات کنار زدیم؛ در نتیجه، دیده ات امروز بسیار تیزبین است .»

« وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئٰاتِ حَتّٰى إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ إِنِّى تُبْتُ الْآنَ ... » (1)

بسیاری در لحظه مرگ، پشیمان شده، سخنان عجیبی می گویند ، ولی دیگر به درد نمی خورد. در برزخ، بیداری به اوج می رسد ودر قیامت، اوج بیش تری می گیرد. (2)

1- 1) - نساء (5) : 18؛ «و توبه برای کسانی نیست که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند ، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که همه فرصت ها از دست رفته] می گوید : اکنون توبه کردم ».

2- 2) - جامع الأخبار: 38؛ «خطبنا رسول الله یا أیها الناس إن فی القیامه أهوالا و أفزاعا و حسره و ندامه حتی یغرق الرجل فی عرقه إلی شحمه أذنه فلو شرب من عرقه سبعون بعیرا ما نقص منه قالوا یا رسول الله ما النجاه من ذلک قالوا اجثوا رکبتکم بین یدی العلماء تنحوا منها و من أهوالها فإنی أفتخر یوم القیامه بعلماء أمتی علی سائر الأنبیاء قبلی... .» بحار الأنوار: 222/6، باب 8، حدیث 22؛ «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُقْبِلٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ.. قَالَ عليه السلام إِذَا مَاتَ الْكَافِرُ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفاً مِنَ الزَّبَانِيَةِ إِلَى قَبْرِهِ وَ إِنَّهُ لَيُنَاشِدُ حَامِلِيهِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَانِ وَ يَقُولُ لَوْ أَنَّ لِى كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَقُولُ ارْجِعُونِ لَعَلِّى أَعْمَلُ صٰالِحاً فِيمٰا تَرَكْتُ فَتُجِيبُهُ الزَّبَانِيَةُ كَلّٰا إِنَّهٰا كَلِمَةٌ أَنْتَ قَائِلُهَا وَ يُنَادِيهِمْ مَلَكٌ لَوْ رُدَّ لَعَادَ لِمَا نُهِىَ عَنْهُ فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ وَ فَارَقَهُ النَّاسُ أَتَاهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ فِى أَهْوَلِ صُورَةٍ فَيُقِيمَانِهِ ثُمَّ يَقُولاٰنِ لَهُ مَنْ رَبُّکَ وَ مَا دِينُکَ وَ مَنْ نَبِيُّکَ فَيَتَلَجْلَجُ لِسَانُهُ وَ لَايَقْدِرُ عَلَى الْجَوَابِ فَيَضْرِبَانِهِ ضَرْبَةً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ يَذْعَرُ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ ثُمَّ يَقُولاٰنِ لَهُ مَنْ رَبُّکَ وَ مَا دِينُکَ وَ مَنْ نَبِيُّکَ فَيَقُولُ لَاأَدْرِى فَيَقُولاٰنِ لَهُ لَادَرَيْتَ وَ لَاهَدَيْتَ وَ لَاأَفْلَحْتَ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَاباً إِلَى النَّارِ وَ يُنْزِلاٰنِ إِلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ مِنْ جَهَنَّمَ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عز و جل وَ أَمّٰا إِنْ كٰانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضّٰالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ يَعْنِى فِى الْقَبْرِ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ يَعْنِى فِى الْآخِرَهِ.» الکافی: 440/2، حدیث 2؛ وسائل الشیعه: 16/87، باب 93، حدیث 21057؛ «عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمْعَةٍ قَبِلَ اللَّهُ

تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْجُمْعَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبِلَ اللّٰهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ يَوْماً لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ.»

یوسف یک انسان بصیر و حقیقت بین بود و زلیخا نتوانست او را به این معامله وادار کند :

« الْخَبِیثٰاتُ لِلْخَبِیثِینَ و اَلطَّیِّبٰاتُ لِلطَّیِّبِینَ ... » (1)

اگر زلیخا مردی را هم نفس خود در آن قصر می یافت ، بدون شک، زنا صورت می گرفت ، اما نفس یوسف هماهنگ با نفس زلیخا نبود بلکه نفسی ممتاز و الهی بود که آلوده نشد. (2)« وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَعْمیٰ وَ الْبَصِیرُ * وَ لاَ الظُّلُمٰاتُ وَ لاَ النُّورُ وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ » (3)

زلیخا را یک میت نجس و یوسف را یک زنده پاک می نامد : ذره ذره کاندرین ارض و سماست جنس خود را هر یکی چون کهرباست

1- 1) - نور (24) : 26؛ «زنان پلید برای مردان پلید و مردان پلید برای زنان پلیدند و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاکند .»
2- 2) - بحار الأنوار: 50/67، باب 44، حدیث 6؛ الخصال، شیخ صدوق: 31/1، حدیث 110؛ «عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ إِذَا طَابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طَابَ جَسَدُهُ وَ إِذَا خَبُثَ الْقَلْبُ خَبُثَ الْجَسَد.» بحار الأنوار: 84/44، باب 20، حدیث 1، باب سائر ما جری بینه، امام حسن علیه السلام و بین معاویه و أصحابه؛ «قَامَ الْحَسَنُ علیه السلام فَنَفَضَ ثِیَابَهُ وَ هُوَ یَقُولُ الْخَبِیثٰاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ الْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثٰاتِ هُمْ وَ اللَّهِ یَا مُعَاوِیَهُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُکَ هَؤُلَاءِ وَ شِیعَتُکَ وَ الطَّیِّبٰاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبٰاتِ أُولٰئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّٰا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ هُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ أَصْحَابُهُ وَ شِیعَتُه.»
3- 3) - فاطر (35) : 19 - 21؛ «نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یک سان نیستند ، و نه تاریکی ها و روشنایی ، و نه سایه و باد گرم سوزان .»

ناریان مر ناریان را جاذبند

همه نمازخوان ها با هم هماهنگ نیستند :

« فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ » (1)

کسانی که نمازشان «تَنهی عَنِ الفَحشاءِ وَالمُنکَر» است با کسانی که اینگونه نیستند، هرگز هماهنگ نیست. او نماز می خواند و نمازش او را به جهنم می برد. (2) همه جهنمی ها بی نمازها و بی روزه ها نیستند. گاهی عبادت ها باعث جهنم می شوند : « الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ » (3)

1- 2) - ماعون (107) : 4؛ «پس وای بر نمازگزاران !»
2- 3) - الکافي: 269/3، حدیث 7؛ وسائل الشیعه: 4/23، باب 6، حدیث 4413؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ لَاتَتَهَاوَنْ بِصَلَاتِکَ فَإِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ لَیْسَ مِنِّی مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ لَیْسَ مِنِّی مَنْ شَرِبَ مُسْکِراً لَایَرِدُ عَلَیَّ الْحَوْضَ لَاوَ اللَّهِ.» الکافی: 269/3، حدیث 10؛ وسائل الشیعه: 35/4، باب 9، حدیث 4447؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِی الصَّلَاهِ فَخَفَّفَ صَلَاتَهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لِمَلَائِکَتِهِ أَ مَا تَرَوْنَ إِلَی عَبْدِی کَأَنَّهُ یَرَی أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِیَدِ غَیْرِی أَ مَا یَعْلَمُ أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِیَدِی» بحار الأنوار: 259/81، باب 16؛ عدهالداعی: 217؛ «وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ صَلَّی صَلَاهً یُرَائِی بِهَا فَقَدْ أَشْرَکَ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآیَهَ قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیٰ إِلَیَّ أَنَّمٰا إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَمَنْ کٰانَ یَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صٰالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبٰادَهِ رَبِّهِ أَحَداً.»
3- 4) - ماعون (107) : 5 - 6؛ «کسانی که از نمازشان غافل و در آن، سهل انگارند، * همانان که همواره ریا می کنند.»

عبادتی که در آن، فریب و حیله و ریا باشد، انسان را به جهنم می برد. نفس الهی عامل هماهنگی است. یوسف و زلیخا کاملاً ناهماهنگ بودند. در تاریخ می خوانیم که وقتی عثمان را کشتند و مردم به سوی علی علیه السلام هجوم بردند و بیعت کردند.

حضرت اولین کاری که کرد، به همه استان ها استاندار جدید فرستاد و استاندارهای پیش از خود را به علت ناصالح بودن و نه به علت حزب و دار و دسته خاصی بودن، عوض کرد. یک استاندار باسواد و باکرامت را برای یمن انتخاب کرد و نامه ای هم به او داد که برای اداره امور، وضع مردم استان را گزارش دهند.

استاندار به یمن آمد و در مسجد، نامه حضرت را خواند. مردم گریه کردند و گفتند : آیا می شود ما خط علی علیه السلام را ببینیم؟ نامه را به اولی داد که کنار منبر بود. بعد یکی یکی آن را دیدند. بعد گفت : رأی گیری کنید. هفتصد نفر را انتخاب کردند و از میان ایشان هفتاد نفر، از میان آنان سی نفر را و سپس ده نفر را از میان آنان انتخاب کردند. سرانجام از میان ده نفر، یکی را انتخاب کردند که رأی به نام ابن ملجم درآمد.

ابن ملجم در مدینه، خدمت حضرت رسید. حضرت به صورت او خیره شد و گفت : اسم تو چیست؟ گفت : عبدالرحمن بن ملجم مرادی. آن گاه به حضرت گفت: عجیب عاشق تو هستم ! (1)

1- 1) - بحار الأنوار: /42 259 - 262، باب 127؛ «عَنْ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَشْيَاخِهِ وَ أَسْلَافِهِ قَالُوا لَمَّا تُوُفِّيَ عُثْمَانُ وَ بَايَعَ النَّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ حَبِيبُ بْنُ الْمُنْتَجَبِ وَالِياً عَلَى بَعْضِ أَطْرَافِ الْيَمَنِ مِنْ قِبَلِ عُثْمَانَ فَأَقَرَّهُ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى عَمَلِهِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَاباً يَقُولُ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى حَبِيبِ بْنِ الْمُنْتَجَبِ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ وَ بَعْدُ فَإِنِّي وَلَّيْتُكَ مَا كُنْتَ عَلَيْهِ لِمَنْ كَانَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْسِكْ عَلَى عَمَلِكَ وَ إِنِّي أُوصِيكَ بِالْعَدْلِ فِي رَعِيَّتِكَ وَ الْإِحْسَانِ إِلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ مَنْ وُلِّيَ عَلَى رِقَابِ عَشَرَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَعْدِلْ بَيْنَهُمْ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَدَاهُ مَغْلُولَتَانِ إِلَى

عُنُقِهِ لَايَفُكّهَا إِلّا عَدْلَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا..ً فَلَمَّا بَايَعُوا قَالَ لَهُمْ أُرِيدُ مِنْكُمْ عَشَرَةً مِنْ رُؤَسَائِكُمْ وَ شُجْعَانِكُمْ أُنْفِذُهُمْ إِلَيْهِ كَمَا أَمَرَنِی بِهِ فَقَالُوا سَمْعاً وَ طَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ مِائَةً ثُمَّ مِنَ الْمِائَةِ سَبْعِينَ ثُمَّ مِنَ السَّبْعِينَ ثَلَاثِينَ ثُمَّ مِنَ الثَّلَاثِينَ عَشَرَةً فِيهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِیُّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ خَرَجُوا مِنْ سَاعَتِهِمْ فَلَمَّا أَتَوْهُ علیه السلام سَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ هَنَّئُوهُ بِالْخِلَافَهِ فَرَدَّ علیهم السلام وَ رَحَّبَ بِهِمْ فَتَقَدَّمَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْکَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَ الْبَدْرُ التَّمَامُ وَ اللَّيْثُ الْهُمَامُ وَ الْبَطَلُ الضِّرْغَامُ وَ الْفَارِسُ الْقَمْقَامُ وَ مَنْ فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَى سَائِرِ الْأَنَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْکَ وَ عَلَى آلِکَ الْكِرَامِ أَشْهَدُ أَنَّکَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صِدْقاً وَ حَقّاً وَ أَنَّکَ وَصِیُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْخَلِيفَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَحَدَ حَقَّکَ وَ مَقَامَکَ أَصْبَحْتَ أَمِيرَهَا وَ عَمِيدَهَا لَقَدِ اشْتَهَرَ بَيْنَ الْبَرِيَّهِ عَدْلُک...ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ارْمِ بِنَا حَيْثُ شِئْتَ لِتَرَى مِنَّا مَا يَسُرُّکَ فَوَ اللَّهِ مَا فِينَا إِلَّا كُلُّ بَطَلٍ أَهْيَسَ وَ حَازِمٍ أَكْيَسَ وَ شُجَاعٍ أَشْوَسَ وَرِثْنَا ذَلِکَ عَنِ الْآبَاءِ وَ الْأَجْدَادِ وَ كَذَلِکَ نُورِثُهُ صَالِحَ الْأَوْلَادِ قَالَ فَاسْتَحْسَنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَلَامَهُ مِنْ بَيْنِ الْوَفْدِ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُکَ يَا غُلَامُ قَالَ اِسْمِی عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِیِّ قَالَ لَهُ أَ مُرَادِیٌّ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ علیه السلام إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِيمِ قَالَ وَ جَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يُكَرِّرُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ يَضْرِبُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَ يَسْتَرْجِعُ ثُمَّ قَالَ وَيْحَکَ أَ مُرَادِیٌّ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ فَعِنْدَهَا تَمَثَّلَ علیه السلام يَقُولُ أَنَا أَنْصَحُکَ مِنِّی بِالْوَدَادِ مُكَاشَفَهً وَ أَنْتَ مِنَ الْأَعَادِی أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِی عَذِيرَکَ مِنْ خَلِيلِکَ مِنْ مُرَادٍ قَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَهَ لَمَّا دَخَلَ الْوَفْدُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَايَعُوهُ وَ بَايَعَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَلَمَّا أَدْبَرَ عَنْهُ دَعَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ثَانِياً فَتَوَثَّقَ مِنْهُ بِالْعُهُودِ وَ الْمَوَاثِيقِ أَنْ لَايَغْدِرَ وَ لَايَنْكُثَ فَفَعَلَ ثُمَّ سَارَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَدْعَاهُ ثَالِثاً ثُمَّ تَوَثَّقَ مِنْهُ فَقَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُکَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَحَدٍ غَيْرِی فَقَالَ امْضِ لِشَأْنِکَ فَمَا أَرَاکَ تَفِی بِمَا بَايَعْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ كَأَنَّکَ تَكْرَهُ وُفُودِی عَلَيْکَ لَمَّا سَمِعْتَهُ مِنِ اسْمِی وَ إِنِّی وَ اللَّهِ لَأُحِبُّ الْإِقَامَهَ مَعَکَ وَ الْجِهَادَ بَيْنَ يَدَيْکَ وَانَّ قَلْبِی مُحِبٌّ لَکَ وَ إِنِّی وَ اللَّهِ أُوَالِی وَلِيَّکَ وَ أُعَادِی عَدُوَّکَ قَالَ فَتَبَسَّمَ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ بِاللَّهِ يَا أَخَا مُرَادٍ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْءٍ تَصْدُقُنِی فِيهِ قَالَ إِی وَ عَيْشِکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ هَلْ كَانَ لَکَ دَايَهٌ يَهُودِيَّهٌ فَكَانَتْ إِذَا بَكَيْتَ تَضْرِبُکَ وَ تَلْطِمُ جَبِينَکَ وَ تَقُولُ لَکَ اسْكُتْ فَإِنَّکَ أَشْقَى مِنْ عَاقِرِ نَاقَهِ صَالِحٍ وَ إِنَّکَ سَتَجْنِی فِی كِبَرِکَ جِنَايَهً عَظِيمَهً يَغْضَبُ اللَّهُ بِهَا عَلَيْکَ وَ يَكُونُ مَصِيرُکَ إِلَى النَّارِ فَقَالَ قَدْ كَانَ ذَلِکَ وَ لَكِنَّکَ وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَاكُذِبْتُ وَ لَقَدْ نَطَقْتُ حَقّاً وَ قُلْتُ صِدْقاً وَ أَنْتَ وَ اللَّهِ قَاتِلِی لَامَحَالَهَ وَ

سَتَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأسِهِ وَ لَقَدْ قَرُبَ وَقْتُکَ وَ حَانَ زَمَانُک . . . .»

اگر در ارادت خود، راست گو بودی که تا آخر عمر با علی هماهنگ بودی. ای نمازخوان لقمه حرام خور و روزه گیر بی کرامت و پست، تو عاشق علی نیستی، بلکه تو و علی یک دیگر را دفع می کنید. این آدم، درماه رمضان، در شب قدر آمد و علی علیه السلام را به شهادت رساند.

خرمافروشی علی را در کوچه دید و گفت: فدایت شوم! چه دردی داری؟ گفت:

سرم درد می کند. گفت: آقا جان! دوا نمی خواهید؟ گفت: نه. گفت: چرا سرتان درد می کند؟ گفت: چون سر تو دیشب درد گرفت. سر تو با سر من یکی است. جان او با جان علی این اندازه نزدیک شده است.

بیست سال پس از شهادت امام علی علیه السلام ، آمد و در خانه ام سلمه را زد و گفت : با امام حسین علیه السلام کار دارم. من به کوفه می روم، اگر امام حسین علیه السلام آمد، بگو: میثم سلام رساند. ام سلمه از جا پرید و گفت : آقا! چند سال داری؟ گفت: 35 سال.

گفت: تو هنوز به دنیا نیامده بودی ؛ اما ده سال در مدینه، پیامبر در نماز شب، تو را دعا می کرد: (1)

1- 1) - بحار الأنوار: 343/41، باب 114؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 292/2؛ «کان میثم التمار مولی علی علیه السلام عبداً لإمرأه من بنی أسد فاشتراه علی علیه السلام ... و حجّ فی السنه التی قتل فیها، فدخل علی امّ سلمه، فقالت له: من أنت؟ قال: عراقی فاسنسبته فذکر لها أنه مولی علی علیه السلام . فقالت: أنت هیثم؟ قال: بل أنا میثم، فقالت: سبحان اللّه و اللّه لربّما سمعت رسول اللّه یوصی بک علیاً فی جوف اللیل. . . .»

من کی ام لیلی، لیلی کیست من هر دو یک روحیم اندر دو بدن

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از مردنم، رابطه ام با شما که با من هستید، محفوظ است.

اگر رنجی به شما برسد، من در برزخ ناراحت می شوم و پرونده شما را هر هفته در برزخ به من ارائه می دهند. اگر ببینم که گناهی مرتکب شده اید، من برای شما استغفار می کنم. ما به گردن هم حق داریم. این هماهنگی مال نفوسی است که هم رنگ هم هستند. شما هم نگاه کنید که با چه کسی هماهنگی دارید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:114

ص:115

نقش رهبران الهی

در صعود نفس

8

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

کلمه «نفس» که خداوند متعال، در آیات قرآن، آثار مثبت و منفی او را بیان می کند، همان منِ واقعی انسانی است که در سوره مبارکه یوسف، چند بار همراه بعضی آثارش بیان شده است. اگر این منِ انسانی، این خودیت طبیعی و این ریشه وجود انسان که بدن، ظرف آن است، در فضای تربیت رهبران الهی و ملکوتی قرار گیرد، در او میل شدید به صعود و حرکت به سوی وطن اصلی پیدا می شود که همان حضرت حق است.

وقتی به این وطن می رسد، به فرموده قرآن کریم، در آرامشی کامل، جامع و همیشگی قرار می گیرد ، اما اگر این نفس انسانی، در فضای تربیت انبیا قرار نگیرد و به تصرف شیاطین درآید، به سوی نزول، سقوط، سرگردانی و پوچی حرکت می کند.

وقتی که شهوت رانی در او فعال است، صاحبش نمی فهمد که پایان این راه، ناامنی و ذلت است. نفسی که رو به سوی اعلی علیین و وطن اصلی دارد، در مسیر این حرکت، تحت ولایت خداوند است و ولایت او چه تشریعی که بیان حلال و حرام و مسائل عالی اخلاقی است و چه تکوینی که توفیق و کمک خداوند است،

ص:118

در او تجلی می کند و آثار ماندگار و همیشگی را از خود بروز می دهد. (1)

ص:120

1- 1) - أطیب البیان فی تفسیر القرآن: 114/1 - 115؛ «خداوند برای هدایت و ایصال بنعم باقیه اخروی دو دستگاه قرار داده یکی دستگاه هدایت تکوینی و یکی دستگاه هدایت تشریعی، هدایت تکوینی عبارت از اعطاء عقل است که ممیّز خیر و شرّ و نفع و ضرر و سعادت و شقاوت و سود و زیان و حسن و قبح است و در حقیقت رسول و پیغمبر باطن میباشد و هدایت تشریعی عبارت از ارسال رسل و انزال کتب و جعل احکام است که خداوند انسان را بوسیله آنها بجمیع منافع دنیوی و اخروی دلالت میکند و از مضارّنشأتین او را آگاه میسازد، و اگر انسان بهدایت آنان مهتدی گردید و قابلیّت وصول بنعم اخروی را که عبارت از تکمیل نفس و تحصیل معارف و ملکات فاضله و اخلاق پسندیده است واجد شد البته بسعادت دنیا و آخرت و فیوضات غیر متناهی حق نائل خواهد شد. و از این جهت اطلاق هادی بر عقل می شود زیرا انسان را بخیر و شر دلالت می کند و بر رسول و امام و عالم نیز می شود چون بسعادت و رستگاری نشأتین راهنمایی می نمایند ولی در حقیقت هادی ذات مقدّس حقتعالی است و اینها وسائل و اسبابی است که برای هدایت بشر قرار داده است و هدایت یا ارائه طریق و ارشاد است که شأن داعیان الی اللّه میباشد و یا ایصال و رسانیدن بغایت و مقصود است که بواسطه تاییدات و توفیقات و مزید عنایات حضرت باری نسبت ببندگان تحقّق مییابد و چون انسان در هیچ امری استقلال کامل ندارد و آن بآن محتاج بامداد و اعانت حق است، باید دائما و قدم بقدم تسدید و توفیق حق تبارک و تعالی شامل حال او شود و او را یاری و مدد فرماید تا صراط مستقیم و راه سعادت خود را طی نماید و بمنزل مقصود و غایت مطلوب برسد و از این بیان واضح می شود که بنده دائما باید طلب هدایت از درگاه حضرت احدیّت نماید.» در کتاب شریف کافی از امام کاظم علیه السلام نقل شده: الکافی: 16/1، حدیث 12؛ «ابُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام . . . یَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حُجَّتَیْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ علیه السلام وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ یَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِی لَایَشْغَلُ الْحَلَالُ شُکْرَهُ وَ لَایَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ... .»

خداوند این دو مرحله را در آیات سوره یوسف، در منش یوسف و زلیخا نشان می دهد. یکی نماد نفس صعودی و یکی نماد نفس نزولی است. نفس صعودی همه اعضا و جوارح را در استخدام نفس الهی می گیرد و نفس نزولی، آن ها را در استخدام شهوات به کار می گیرد و به هیچ قید و حدّ و مرزی مقیّد نیست. برای او مهم نیست که همه حقوق پایمال شود. وقتی شعله مادی گری زلیخا با پیر شدن او فروکش کرد، در جلسه ای که شاه مصر، او را به محاکمه کشید که نزدیک بیست سال قبل، مقصر تو بودی یا یوسف، مطلب بسیار مهمی را درباره خود گفت که با همین مطلب، یوسف تبرئه شد.

اگر محققانه به یک صفحه سوره یوسف دقت شود، به نظر می آید که این، سخن زلیخا است ؛ ولی به نظر بعضی آمده است که سخن یوسف است ؛ اما محال است که این سخن از یوسف باشد ؛ به دلیل این آیه از سوره یوسف که خداوند می فرماید :

« إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ »

به راستی که او از بندگان خالص ما بود. (1) ترکیب آیات این سوره و شکل آن ها ما را به این نتیجه می رساند که این سخن زلیخا است، نه کسی که از عباد مخلَص است.

چه اتفاقی در بیست سال پیش افتاد؟ پادشاه مصر به این زن و زنانی که آن روز در آن مهمانی حضور داشتند، می گوید: آن اتفاق را بگویید. زنان می گویند: ما هیچ رفتار زشتی از این جوان، در کاخ ندیدیم. عده ای خانم سطح بالای مملکت که هر

1- 1) . یوسف (12)، آیه 24.

گونه کام جویی و زر و زور در اختیارشان بوده است و می توانستند دروغ بگویند، انصاف دادند و گفتند که ما از او هیچ زشتی سراغ نداریم ، اما زلیخا می گوید: من چون او را دعوت به زشتی کردم، اکنون می خواهم حرفی را بزنم :

« ذٰلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ ... » (1)

دست کم بداند که بعد از آن همه بلایی که به سر او آوردم، یک کار خوب در حق او کردم که بداند در این جلسه ای که او غایب بوده است، من به او خیانت نکردم :

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ » (2)

در آن مکتبی که من رشد کردم، در خانواده ای که من زاده شدم، نفس من به أماره سوء تبدیل شده بود ؛ یعنی کاملاً نفس من در تصرف شیاطین بوده است، به شدت به گناه دعوت می کرد و من بدنی در اختیار این نفس بودم. دیگر به این توجه نداشتم که زنی شوهردارم و ممکن است آبرویم بریزد. من این گونه تربیت شده بودم. آیین من اصالت لذت بود.

مکتبی که امروز بر آمریکا و اروپا حاکم است. اروپا و آمریکا اصالت را به آزادی در لذت داده است. به نفس باورانده است که حیات یعنی اصالت لذت و آن چه انبیا و اولیا گناه نامیده اند، گناه نمی دانند. اصالت لذت برای ایشان، دین شده است.

وجدان سرکوب کننده گناه ندارند. شعور الهی و نفس انسانی و روح ملکوتی، برای

1- 1) - یوسف (12) : 52؛ «[من به پاکی او و گناه خود اعتراف کردم] و این اعتراف، برای این است که یوسف بداند من در غیاب او به وی خیانت نورزیدم.»
2- 2) - یوسف (12) : 53؛ «نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد.»

انسان نمانده است، بلکه یک بدن لذت گرا مانده است:

«الصُورهُ صُورهُ انسان وَالقَلبُ قَلبُ حَیوٰان» (1)ظاهر انسانی دارد اما در باطن حیوانی بیش نیست. هر انسانی دنبال تحصیل علم برود، عالم می شود. تحصیل علم، به دین وابسته نیست. زحمت می کشند و عالم می شوند :

« یَعْلَمُونَ ظاٰهِراً مِنَ الْحَیاٰهِ الدُّنْیا » (2)

همه مسائل فیزیکی و پزشکی و شیمیایی را می دانند اما از حقیقت خویشتن غافلند :

« وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غاٰفِلُونَ » (3)

یک طرف وجود، به علم روشن است و طرف دیگر آن، تاریک تاریک است.

روح تاریک که از بدن روشن با این علم جدا شد، در قیامت که من این دو را کنار هم

1- 1) - نهج البلاغه: خطبه 86، فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق؛ «وَ آخَرُ قَدْ تَسَمَّی عَالِماً وَ لَیْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضَالِیلَ مِنْ ضُلَّالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاکاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْکِتَابَ عَلَی آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَی أَهْوَائِهِ یُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ یُهَوِّنُ کَبِیرَ الْجَرَائِمِ یَقُولُ أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِیهَا وَقَعَ وَ یَقُولُ أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ وَ بَیْنَهَا اضْطَجَعَ فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَیَوَانٍ لَایَعْرِفُ بَابَ الْهُدَی فَیَتَّبِعَهُ وَ لَابَابَ الْعَمَی فَیَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِکَ مَیِّتُ الْأَحْیَاءِ.»
2- 2) - روم (30) : 7؛ «[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند.»
3- 3) - روم (30) : 7؛ «و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند .»

بیاورم، نور این بدن، در آن جا به درد نمی خورد. آن جا ادای تکلیف و عابد بودن به درد می خورد که آنها این را ندارند. بدن باید در تاریکی برود. اگر این نفس، اماره شود، قرآن مجید می فرماید: به دنبال این اماره شدن، دچار تسویل و دسّ و هوا و سَفَه و حال رهینه می شود وانسان را دچار خسارت وتحمیلات شیطانی می سازد.

فردای قیامت، هر یک از این آثار و حالات، به صورت غل و زنجیر و زقوم برای او درمی آید.

« قٰالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ » (1)

یعقوب به برادران یوسف می گوید : شما فریب نفس تاریک خود را خوردید و بیچاره شدید. این نفس، به شما وانمود کرده است که با کشتن این بچه، به من نزدیک تر می شوید و بعد نزد خدا می روید و توبه می کنید. شما با سوزاندن دل من گناه کردید. این نفس، چهل سال است که شما را به این گناهان دل خوش کرده است. نفس شما این را وارونه جلوه داده و به آن عمل بسیار زشت آلود کرده است.

حالت دیگر، دَسّ است ؛ یعنی با هر گناه، تیشه ای به سلامت نفس زده اید و آن را به صورت یک موجود بد قیافه و ناقص درآورده اید. (2)

1- 1) - یوسف (12) : 18؛ «گفت : چنین نیست که می گویید ، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست.»
2- 2) - الحدیت، روایات تربیتی: 359/3، از المنجد در لغت (دس) نقل می کند: «العرق دسّاس ای انّ اخلاق الآباء تتّصل الی الابناء. این، حدیث در کمال صراحت از قانون وراثت سخن گفته و از عامل آن بکلمه عرق تعبیر نموده است. به پیروان خود توصیه می کند: ببینید نطفه خودتان را در چه محلی مستقر میکنید، از قانون وراثت غافل مباشید، توجه کنید زمینه پاکی باشد تا فرزندان شما وارث صفات ناپسند نشوند. همچنین در تفسیر الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل: 237/20 آمده؛ ««وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها» «دسّاها» من ماده «دس» و هی فی الأصل بمعنی إدخال الشیء قسرا، و جاء فی الآیه؛ «59.»من سوره النحل قوله سبحانه: أَمْ يَدُسُّهُ فِی التُّرابِ، إشاره إلی عاده الجاهلیین فی و أد البنات، أی إدخالهن فی التراب

كرها و قسرا و منه «الدسيسه» التى تقال للأعمال الخفيه و الضاره و ما هى المناسبه بين معنى الدسّ، و قوله سبحانه: «وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها».»

شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: پدر من از مخالفان سرسخت شما بود و اکنون کسی نزد من آمده است و می گوید: من هزار دینار از پدرت طلب دارم. چه کار کنم؟ امام فرمود: از خود پدرت بپرس. شب به قبرستان بقیع برو و چیزی را که به تو یاد می دهم، بگو. پدرت ظاهر می شود. این شخص فردا صبح آمد و گفت: یابن رسول اللّٰه! دیشب رفتم و پدرم را دیدم. او گفت: درست است، من به او بدهکارم ، اما پدرم را با یک هیولای سیاه دیدم که تاکنون ندیده بودم. امام فرمود: او باطن پدرت بود. (1)

1- 1) - بحار الأنوار: 245/46، باب 5، حدیث 33، قریب به این مضمون از امام باقر علیه السلام آمده است: «رَوَی أَبُو عُتَیْبَهَ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَدَخَلَ رَجُلٌ فَقَالَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَتَوَلَّاکُمْ وَ أَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّکُمْ وَ أَبِی کَانَ یَتَوَلَّی بَنِی أُمَیَّهَ وَ کَانَ لَهُ مَالٌ کَثِیرٌ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ غَیْرِی وَ کَانَ مَسْکَنُهُ بِالرَّمْلَهِ وَ کَانَ لَهُ جُنَیْنَهٌ یَتَخَلَّی فِیهَا بِنَفْسِهِ فَلَمَّا مَاتَ طَلَبْتُ الْمَالَ فَلَمْ أَظْفَرْ بِهِ وَ لَا أَشُکُّ أَنَّهُ دَفَنَهُ وَ أَخْفَاهُ مِنِّی قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَ فَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ وَ تَسْأَلَهُ أَیْنَ مَوْضِعُ مَالِهِ قَالَ إِی وَ اللَّهِ إِنِّی لَفَقِیرٌ مُحْتَاجٌ فَکَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ کِتَاباً وَ خَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ ثُمَّ قَالَ انْطَلِقْ بِهَذَا الْکِتَابِ اللَّیْلَهَ إِلَی الْبَقِیعِ حَتَّی تَتَوَسَّطَهُ ثُمَّ تُنَادِی یَا درجان یَا درجان فَإِنَّهُ یَأْتِیکَ رَجُلٌ مُعْتَمٌّ فَادْفَعْ إِلَیْهِ کِتَابِی وَ قُلْ أَنَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ فَإِنَّهُ یَأْتِیکَ فَاسْأَلْهُ عَمَّا بَدَا لَکَ فَأَخَذَ الرَّجُلُ الْکِتَابَ وَ انْطَلَقَ قَالَ أَبُو عُتَیْبَهَ فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَیْتُ أَبَا جَعْفَرٍ لَأَنْظُرَ مَا حَالُ الرَّجُلِ فَإِذَا هُوَ عَلَی الْبَابِ یَنْتَظِرُ أَنْ یُؤْذَنَ لَهُ فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلْنَا جَمِیعاً فَقَالَ الرَّجُلُ اللَّهُ یَعْلَمُ عِنْدَ مَنْ یَضَعُ الْعِلْمَ قَدِ انْطَلَقْتُ الْبَارِحَهَ وَ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَ فَأَتَانِی الرَّجُلُ فَقَالَ لَا تَبْرَحْ مِنْ مَوْضِعِکَ حَتَّی آتِیَکَ بِهِ فَأَتَانِی بِرَجُلٍ أَسْوَدَ فَقَالَ هَذَا أَبُوکَ قُلْتُ مَا هُوَ أَبِی قَالَ غَیَّرَهُ اللَّهَبُ وَ دُخَانُ الْجَحِیمِ وَ الْعَذَابُ الْأَلِیمُ قُلْتُ أَنْتَ أَبِی قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا غَیَّرَکَ عَنْ صُورَتِکَ وَ هَیْئَتِکَ قَالَ یَا بُنَیَّ کُنْتُ أَتَوَلَّی بَنِی أُمَیَّهَ وَ أُفَضِّلُهُمْ عَلَی أَهْلِ بَیْتِ النَّبِیِّ بَعْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَعَذَّبَنِیَ اللَّهُ بِذَلِکَ وَ کُنْتَ أَنْتَ تَتَوَلَّاهُمْ وَ کُنْتُ أَبْغَضُکَ عَلَی ذَلِکَ وَ حَرَمْتُکَ مَالِی فَزَوَیْتُهُ عَنْکَ وَ أَنَا الْیَوْمَ عَلَی ذَلِکَ مِنَ النَّادِمِینَ فَانْطَلِقْ یَا بُنَیَّ إِلَی جَنَّتِی فَاحْفِرْ تَحْتَ الزَّیْتُونَهِ وَ خُذِ الْمَالَ مِائَهَ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَادْفَعْ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام خَمْسِینَ أَلْفاً وَ الْبَاقِی لَکَ ثُمَّ قَالَ وَ أَنَا مُنْطَلِقٌ حَتَّی آخُذَ الْمَالَ وَ آتِیَکَ بِمَالِکَ قَالَ أَبُو عُتَیْبَهَ فَلَمَّا کَانَ مِنْ قَابِلٍ

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام مَا فَعَلَ الرَّجُلُ صَاحِبُ الْمَالِ قَالَ قَدْ أَتَانِی بِخَمْسِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَقَضَیْتُ مِنْهَا دَیْناً کَانَ عَلَیَّ وَ ابْتَعْتُ مِنْهَا أَرْضاً بِنَاحِیَهِ خَیْبَرَ وَ وَصَلْتُ مِنْهَا أَهْلَ الْحَاجَهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی.»

نفس انسان، با گناه کردن، بد قیافه می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: گاهی خواب های وحشتناک که دیده می شود، خواب بیننده باید به خودش توجه کند که باطن او دارد برای او جلوه می کند : (1)« یَوْمَ تُبْلَی السَّرٰائِرُ » (2)

چهره ها چه قیافه ای به خود می گیرد :

« وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَویٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْویٰ » (3)

حالت دیگر نفس، رهینه بودن است : (4)

1- 1) - بحار الأنوار: 167/58، باب 44، حدیث 19؛ «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِذَا کَانَ الْعَبْدُ عَلَی مَعْصِیَهِ اللَّهِ عز و جل وَ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَیْراً أَرَاهُ فِی مَنَامِهِ رُؤْیَا تُرَوِّعُهُ فَیَنْزَجِرُ بِهَا عَنْ تِلْکَ الْمَعْصِیَهِ وَ إِنَّ الرُّؤْیَا الصَّادِقَهَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِینَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّهِ.»

2- 2) - طارق (86) : 31؛ «روزی که رازها فاش می شود .»

3- 3) - نازعات (79) : 40 - 41؛ «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است، * پس بی تردید جایگاهش بهشت است .»

4- 4) - الکافی: 455/2، حدیث 8؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اقْصُرْ نَفْسَکَ عَمَّا یَضُرُّهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُفَارِقَکَ وَ اسْعَ فِی فَکَاکِهَا کَمَا تَسْعَی فِی طَلَبِ مَعِیشَتِکَ فَإِنَّ نَفْسَکَ رَهِینَهٌ بِعَمَلِک.» وسائل الشیعه: 161/15، باب 1، حدیث 20210؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِرَجُلٍ إِنَّکَ قَدْ جُعِلْتَ طَبِیبَ نَفْسِکَ وَ بُیِّنَ لَکَ الدَّاءُ وَ عُرِّفْتَ آیَهَ الصِّحَّهِ وَ دُلِلْتَ عَلَی الدَّوَاءِ فَانْظُرْ کَیْفَ قِیَامُکَ عَلَی نَفْسِکَ.» من لایحضره الفقیه: 402/4، حدیث 5866؛ «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ قَرِینٌ مُرْشِدٌ اسْتَمْکَنَ عَدُوُّهُ مِنْ عُنُقِهِ.»

« كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَهٌ * إِلاّٰ أَصْحٰابَ الْيَمِينِ » (1)

مجموع گناهانی که نفس مرتکب می شود، زندانی را می سازد که تا ابد هم دری ندارد که انسان از آن بیرون بیاید. یوسف نفس راضیه و مرضیه شد. انبیا برای این زحمت کشیدند که نفس مطمئنه بسازند. (2)

ص:127

1- 1) - مدثر (74) : 38 - 39؛ «هر کسی در گرو دست آورده های خویش است ، مگر سعادتمندان .»
2- 2) - الکافی: 127/3، حدیث 2؛ «عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَاوَ اللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزِعَ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَاتَجْزَعْ فَوَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله لَأَنَا أَبَرُّ بِکَ وَ أَشْفَقُ عَلَيْکَ مِنْ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَکَ افْتَحْ عَيْنَکَ فَانْظُرْ قَالَ وَ يُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّهُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ علیه السلام فَيُقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّهُ علیه السلام رُفَقَاؤُکَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيُنَادِی رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّهِ فَيَقُولُ يٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ارْجِعِی إِلىٰ رَبِّکِ رٰاضِيَهً بِالْوَلَايَهِ مَرْضِيَّهً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِی فِی عِبٰادِی يَعْنِی مُحَمَّداً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ ادْخُلِی جَنَّتِی فَمَا شَیْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنِ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَ اللُّحُوقِ بِالْمُنَادِی.» تفسیرالقمی: 421/2؛ «قوله يٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلىٰ رَبِّکِ رٰاضِيَهً مَرْضِيَّهً قال إذا حضر المؤمن الوفاه نادی مناد من عند الله یا أیتها النفس المطمئنه ارجعی بولایه علی مرضیه بالثواب فَادْخُلِی فِی عِبٰادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی فلا یکون له همه إلا اللحوق بالنداء.» تفسیرالقمی: 421/2؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله يٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلىٰ رَبِّکِ رٰاضِيَهً مَرْضِيَّهً فَادْخُلِی فِی عِبٰادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی یعنی الحسین بن علی علیه السلام .»

حکایت عاقل بامحبت

یک سوار عاقل، روی اسب نشسته بود، دید مردی در فاصله چهل - پنجاه متری خوابیده و دهان او باز است. مار سیاه خطرناکی به سوی او می رود. عقل 75 اثر دارد. انسان عاقل، با محبت است و ضرر کسی را نمی خواهد. عاقل منبع خیر است و دین دارد. مار به سوی دهان گرم این مرد خفته می رفت ، ولی هنگامی که به او رسید، مار به درون دهان او رفته بود. این شخص با چوب دستی که در دست داشت، یکی دو تا ضربه به این مرد زد. آن مرد از خواب بیدار شد و گفت: چرا مرا می زنی؟ چرا به من ستم می کنی؟ من که با تو کاری و ارتباطی ندارم ، اما او دو ضربه دیگر به او زد و گفت: برخیز و بدو ؛ اگر آهسته بدوی، باز هم تو را می زنم. چهار پنج ساعت او را دواند تا این که به یک درخت سیب رسیدند. در آن جا مقداری سیب پژمرده و ترش شده ریخته بود. به او گفت: بنشین و از این سیب ها بخور. او را وادار کرد که چند برابر غذایش از آن سیب ها بخورد. پس از آن، باز هم او را وادار به دویدن کرد. در این جا حالت استفراغ شدید به آن مرد دست داد.

پس از استفراغ، وقتی مار را دید، آن گاه بود که به این مرد تعظیم کرد و گفت تو خیلی عاقل و بزرگواری. او گفت: من اگر این کار را کردم، برای نجات تو بود.

انبیا آمدند تا ما این اژدهای نفس را استفراغ کنیم. آنان نخست ما را با نهیب توحید بیدار کردند و بعد با تکالیفی که با طبع ما سازگار نبودند. صبح خواب راحت را رها کن و برخیز و نماز بخوان یا پولی که به آن علاقه داری، رها کن. انسان هم گاهی فحش می دهد: ظالم! ستمگر! کذاب! مجنون! ولی وقتی روز قیامت اژدهای

ص:128

نفس را می بیند، می گوید: عجب انسان های والایی! البته در این جا باید نفس را استفراغ کرد. یوسف عجیب انسانی بود که اصلا ماری به کام جان او فرو نرفته بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:129

سقوط و صعود نفس

9

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در طبیعت، هر موجودی، با توجه به ذات و هویت و حیثیت آن، میلی دارد که آن موجود بر اساس همان میل حرکت می کند. در این جا باید چند واقعیت را توضیح داد تا جایگاه زلیخا در سقوط نفس و یوسف در صعود نفس روشن شود. در آیه ای از قرآن میل به صعود و رفعت و در آیه ای دیگر، میل به پستی مطرح شده است.

در سوره فاطر می فرماید :

« مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّهَ فَلِلّهِ الْعِزَّهُ جَمِیعاً » (1)

کلمه «مَن» یعنی هر کس که در این دنیا علاقه مند و خواستار عزت است. کلمه «عزت» به معنای قدرت شکست ناپذیر است. کسی که علاقه دارد خود را به نقطه ای برساند که عوامل شکست نتوانند او را از بین ببرند، کسی که علاقه دارد به استحکامی برسد که در برابر همه خطرها مصونیت ابدی پیدا کند، همه این عزت، فقط برای خداوند است:

1- 1) - فاطر (35) : 10؛ «کسی که عزت می خواهد ، پس [باید آن را از خدا بخواهد ؛ زیرا] همه عزت ویژه خدا است .»

ص:131

« إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (1)

خداوند در جایگاهی قرار دارد که هیچ عامل شکستی، قدرت شکست دادن او را ندارد. (2) هر کس چنین استواری ای می خواهد، این استواری نزد خدا است ؛ یعنی باید حرکت معنوی به سوی او کنید تا به این استواری که نزد او است، برسید.

نباید شهوت و مقام و چهره و ریاست، شما را بشکند. هر کس چنین پایداری ای می خواهد، این نوع استحکام، از آن خدا است. حقیقتی را بیان می کند که طبیعت آن، میل به سوی بالا دارد و اصلاً میل به سوی سقوط ندارد. میل به ارزش ها و کرامت ها دارد. طبیعت آن این میل را دارد و طبیعت هم ساخت خداوند است.

می خواهد خود را از لابه لای هر خطر و فتنه ای رد کند و به خدا برساند. می خواهد خود را از زندگی پر فتنه و فساد به خدا برساند :

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... » (3)

یعنی حقایق باطنی، باور داشتن قیامت و جزا و زنده شدن پس از مرگ و قرآن و انبیا، این ها باور پاک هستند ؛ اما باید به او مرکب داد تا خود را به پروردگار برساند و این ظرف را به خدا وصل کند و شکست ناپذیر شود. آتش ابراهیم را نسوزاند، چاه به یوسف آسیبی نرساند و کاخ عزیز نتوانست یوسف را به زانو بیاورد. او از لابه لای همه این فتنه ها گذشت و عزیز مصر شد. خداوند هم او را عزیز ملک وجود کرد.

1- 1) - دخان (44) : 42؛ «او توانای شکست ناپذیر است.»
2- 2) - نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله : 558، حدیث 1911؛ «طوبی لمن تواضع فی غیر منقصه و ذلّ فی نفسه فی غیر مسکنه و أنفق من مال جمعه فی غیر معصیه و خالط أهل الفقه و الحکمه و رحم أهل الذّلّ و المسکنه، طوبی لمن ذلّ نفسه و طاب کسبه و حسنت سریرته و کرمت علانیته و عزل عن النّاس شرّه، طوبی لمن عمل بعلمه و أنفق الفضل من ماله و أمسک الفضل من قوله.»

3- 3) - فاطر (35) : 10؛ «حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می روند.»

کلم الطیب به سوی خداوند مرکب دارد و عمل صالح، مرکب آن است. در آخر سوره کهف می فرماید :

« فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً ... » (1)

در همه پاکی های باطن، میل به صعود هست. خشوع، خضوع، مهربانی و همه این حالات پاک، به خداوند میل دارند و مرکب می خواهند تا ایشان را به خدا برساند و عزیز بشوند :

« وَ لِلّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ » (2)

اگر می خواهید عزیز شوید، از هیچ عشوه گر و خناس و حزبی نترسید. اگر همه دنیا کافر و غرق در فساد بشوند:

« وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً » (3)

و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند. محال است به شما ضرر بزنند. امام حسین علیه السلام با 71 نفر است ؛ ولی شکست پذیر نیست. یاران واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام به چهل نفر نمی رسیدند. امام باقر علیه السلام می فرماید: حقیقت مطلب را از کتاب خدا شنیدید :

« وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا » (4)

1- 1) - کهف (18) : 110؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد ، پس باید کاری شایسته انجام دهد .»
2- 2) - منافقون (63) : 8؛ «در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.»
3- 3) - اسراء (17) : 88؛ «و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند .»
4- 4) - مریم (19) : 57؛ «و او را به جایگاه و مقام بلندی ارتقا دادیم .»

ما او را به جایگاه بالایی بردیم. (1) وجود مقدس او جلودار مرکب تو می شود. این سخن بزرگی است. خود خداوند، در قرآن فرموده است که وقتی آن طرف بیایید، ساقی مجلس شما خودم می شوم :

« وَ سَقاٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرٰاباً طَهُوراً » (2)

ساقی و وکیل و کارگردان شما می شوم. این ها همه، آیه دارد :

« نِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصِیرُ » (3)

بدانید که خدا سرپرست و یار شماست ؛ نیکو سرپرست و یاوری است. انسان راه را بلد نیست اما خدا به او نشان می دهد. این آیات را ما می فهمیم. بیشتر مردم در فسادها و تباهی ها غرق هستند. چه شد که دست ما را گرفتی؟ علت جدا کردن ما چیست؟ ما که به تو نرسیدیم ؛ ولی مهم این است که از متن فساد و فتنه و خطر، ما را عبور می دهی. ما نمازی می خوانیم ؛ یعنی یاغی نیستیم. این حالی که در آن هستیم، واللّه العلی العظیم دست شفاعت پیامبر و اهل بیت است که به سوی ما دراز می شود و ما را نجات می دهد : (4)

1- 1) - بحار الأنوار: 76/38، باب 60؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 135/2؛ «أَبُو الْمَضَاءِ صَبِیحٌ مَوْلَی الرِّضَا علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یُحَدِّثُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ رَفَعْنٰاهُ مَکٰاناً عَلِیًّا قَالَ نَزَلَتْ فِی صُعُودِ عَلِیٍّ علیه السلام عَلَی ظَهْرِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله لِقَلْعِ الصَّنَمِ.»
2- 2) - انسان (76) : 21؛ «و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند ».
3- 3) . انفال (8) : 40.
4- 4) - بحار الأنوار: 98/65، باب 18، حدیث 24؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام : 2/57، باب 31، حدیث 213؛ «عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ وُلِّینَا حِسَابَ شِیعَتِنَا فَمَنْ کَانَتْ مَظْلِمَتُهُ فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ عز و جل حَکَمْنَا فِیهَا فَأَجَابَنَا وَ مَنْ کَانَتْ مَظْلِمَتُهُ فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَاهَا فَوُهِبَتْ لَنَا وَ مَنْ کَانَتْ مَظْلِمَتُهُ فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَنَا کُنَّا أَحَقَّ مَنْ عَفَا وَ صَفَحَ.» بحار الأنوار: 98/65، باب 18، حدیث 2؛ «عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه

السلام قَالَ قَالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ بَشِّرْ شِيعَتَکَ أَنِّى الشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَقْتَ لَاتَنْفَعُ فِيهِ إِلَّا شَفَاعَتِى.»

« اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ » (1)

ما را از فتنه ها بیرون می کشد. وقتی شیطان سراغ ما می آید ، خدا او را دفع می کند. این ولایت و محبت و رحمت خدا است. وقتی حر بن یزید، نزدیک خیمه ها رسید، پذیرفته شد و جزء این 72 نفر شد. عرض کرد: من پیش از بیرون آمدن از کوفه، فرمانبر یزید و مشرک بودم و به نیت محاصره تو بیرون آمدم. شما و خانواده ات را گرفتار ایشان کردم. مسیری که آمدم، سراسر گناه بود، پس چرا وقتی می خواستم از خانه حرکت کنم، به من گفتند : «أبشرک بالجنه» ؛ تو را به بهشت بشارت می دهیم؟ فرمود: بله، تا چند دقیقه دیگر، این تحقق پیدا می کند.

این ها همگی علامت رحمت و لطف و مغفرت و کرامت خداوند است. سفارش کرده اند که چشم شما باز باشد تا ببینید در چه حالی قرار دارید. ما چیزی کم نداریم.

یوسف همه پاکی ها را در وجود خود جمع کرده است و همه را از یعقوب و اسحاق و ابراهیم دارد. خیلی ها هم در این خانه ها بودند ، مانند پسر نوح ، اما این چیزها را، نیاموختند. یوسف قوی ترین مرکب را به این پاکی ها داده است. بالاترین عمل او، نه گفتن به آن زن عشوه گر است. او را بالا بردند. حالا یوسف مصر وجود شده است. به دست آوردن آن، کار مشکلی نیست، با عبادت بسیار به دست نمی آید، بلکه با نه گفتن زیاد به دست می آید. روزه گیر و نمازخوان، شکست پذیر است. کسی که نه می گوید و هنرمند نَه گفتن است، به دست خدا می افتد و خود خدا او را می برد:

1- 1) - بقره (2) : 257؛ «خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند ؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل ، شرک ، فسق وفجور] به سوی نورِ [ایمان ، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد .»

«ما أخلَصَ عَبْدٌ لِلّٰهِ عز و جل أربَعینَ صَباحَاً»

اگر چهل شبانه روز، درون و برون را از آلودگی پاک کند

«الّا جَرَتْ یَنابِیعَ الحِکمَه مِن قَلبِهِ عَلی لِسانِه» (1)چشمه های حکمت از قلب او بر زبان او جاری می شود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

1- 2) - بحار الأنوار: 242/67، باب 54، حدیث 10؛ عیون أخبار الرضا: 2/69، باب 31، حدیث 321؛ «عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عز و جل أَرْبَعِینَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ یَنَابِیعُ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَی لِسَانِهِ.» الکافی: 16/2، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِیمَانَ بِاللَّهِ عز و جل أَرْبَعِینَ یَوْماً أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذِکْرَ اللَّهِ عز و جل أَرْبَعِینَ یَوْماً إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ عز و جل فِی الدُّنْیَا وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا فَأَثْبَتَ الْحِکْمَهَ فِی قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ثُمَّ تَلَا إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّهٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ فَلَا تَرَی صَاحِبَ بِدْعَهٍ إِلَّا ذَلِیلًا وَ مُفْتَرِیاً عَلَی اللَّهِ عز و جل وَ عَلَی رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا ذَلِیلًا.» وسائل الشیعه: 59/1، باب 8، حدیث 125؛ «عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَ یَقُولُ طُوبَی لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَهَ وَ الدُّعَاءَ وَ لَمْ یَشْغَلْ قَلْبَهُ بِمَا تَرَی عَیْنَاهُ وَ لَمْ یَنْسَ ذِکْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ یَحْزُنْ صَدْرَهُ بِمَا أَعْطِیَ غَیْرُهُ.»

جلوه ای از حیات امیرمؤمنان علیه السلام

10

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

حضرت مجتبی علیه السلام مطلب بسیار مهمی را نقل کرده اند که نشان دهنده عظمت حقایق الهی و پستی امور وابسته به شیطان و هوای نفس است. حضرت می فرماید :

پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام ، در آخرین لحظات زندگی بود و نفس های آخر را می کشید.

لحظه جدایی از دنیا برای ایشان نزدیک شده بود. من چهره مبارک ایشان را تماشا می کردم و بی تاب می شدم. ایشان نگاه خود را متوجه من کرد و فرمود : حسن جان! تو و بی تابی! یعنی وجود مقدسی که از سوی خداوند، به عنوان صاحب ولایت کبری انتخاب شده است، چرا بی تابی می کند؟ تو باید آرام باشی.

به ایشان گفتم: چرا بی تابی نکنم؟ شخصی مانند من که شما را می شناسد و می داند که شما گنج خدا در هستی هستید و خدا این گنج را در دنیا ظاهر کرده است تا که انسان ها سرمایه دار شوند ، اما تا لحظاتی دیگر، ما شما را از دست می دهیم، آیا نباید بی تابی کنم؟

امام جوابی نفرمود. شگفتی مطلب این جا است که امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت دیده و زهر خورده، این لحظات را به کلاس موعظه تبدیل کرد. این چه درس خوبی است که حتی نفس های آخر را باید درست خرج کرد! حساب نکن که من چند لحظه دیگر، به جدایی می رسم. در همان چند لحظه ای که باقی مانده بود، فرمود:

ص:140

«ألا اُعَلِّمُکَ خِصالاً أَربَعَ؟»

آیا چهار واقعیت ملکوتی را به تو نگویم؟ این چهار حقیقت را به تو می گویم و بعد می میرم:

«ان أنتَ حَفَظتَهُنَّ نِلتَ بِهِنَّ النَجاه»

اگر این چهار حقیقت را حفظ کنی و از دست ندهی، خود را به نجات رسانده ای

«وإن ضَیَّعْتَهُنَّ»

اگر شما که امام هستی، این ها را ضایع کنی،

«فاتَکَ الدّارانِ»

نه دنیا برای تو می ماند و نه آخرت :

«لا غِنی أکبرُ مِنَ العَقلِ» (1)یعنی ، سرمایه ای بزرگ تر از عقل، در این دنیا نیست. وقتی می فرماید: أکبر، یعنی با هیچ میزانی نمی توان آن را ارزیابی کرد.

«العَقلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَحمان وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنانْ» (2)

1- 1) - بحار الأنوار: 111/75، باب 19؛ کشف الغمه: 1/572؛ «وَ قَالَ علیه السلام دَخَلْتُ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ یَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَجَزِعْتُ لِذَلِکَ فَقَالَ لِی أَ تَجْزَعُ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ لَا أَجْزَعُ وَ أَنَا أَرَاکَ عَلَی حَالِکَ هَذِهِ فَقَالَ علیه السلام أَ لَا أُعَلِّمُکَ خِصَالًا أَرْبَعَ إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النَّجَاهَ وَ إِنْ أَنْتَ ضَیَّعْتَهُنَّ فَاتَکَ الدَّارَانِ یَا بُنَیَّ لَا غِنَی أَکْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا فَقْرَ مِثْلُ الْجَهْلِ وَ لَا وَحْشَهَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَا عَیْشَ أَلَذُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ فَهَذِهِ سَمِعْتُ عَنِ الْحَسَنِ یَرْوِیهَا عَنْ أَبِیهِ علیه السلام فَارْوِهَا إِنْ شِئْتَ فِی مَنَاقِبِهِ أَوْ مَنَاقِبِ أَبِیه.»
2- 2) - الکافی: 11/1، حدیث 3؛ «أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِی کَانَ

فِی مُعَاوِیَهَ فَقَالَ تِلْکَ النَّکْرَاءُ تِلْکَ الشَّیْطَنَهُ وَ هِیَ شَبِیهَهٌ بِالْعَقْلِ وَ لَیْسَتْ بِالْعَقْلِ.» الکافی: 10/1 - 11؛ «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ هَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَی آدَمَ علیه السلام فَقَالَ یَا آدَمُ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أُخَیِّرَکَ وَاحِدَهً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْهَا وَ دَعِ اثْنَتَیْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ یَا جَبْرَئِیلُ وَ مَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَیَاءُ وَ الدِّینُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّی قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ لِلْحَیَاءِ وَ الدِّینِ انْصَرِفَا وَ دَعَاهُ فَقَالَا یَا جَبْرَئِیلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَکُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَیْثُ کَانَ قَالَ فَشَأْنَکُمَا وَ عَرَجَ.»

به وسیله عقل ، خدا پرستش می شود به خاطر شعور و عقل خود، علی علیه السلام حاکم شد و کشور به دست علی افتاد. کشور او هم پهناور بود و مدیر شایسته هم کم داشت. استاندار صالح و کارگردان کم داشت ، اما کوچک ترین کلید و سِمَتی را به برادرها وبرادرزاده های خود نداد. چون می دانست باید درباره حکومت، به خداوند پاسخ بدهد.

حکایت تکان دهنده علی علیه السلام و بیت المال

وقتی عقیل، برادر پیر و قد خمیده امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او آمد و گفت: به زحمت، زندگی ام را اداره می کنم، علی علیه السلام فرمود : آیا در خوراک خود، کمبود داری یا پوشاک فرزندانت را نداری؟ گفت: نه ، ولی در مضیقه ام ؛ یعنی می خواهم هفته ای هفت روز که با این بچه ها آب دوغ می خورم، یک وعده هم کباب بخورم و یک وعده هم می خواهم دوستانم را دعوت کنم. امام فرمود: بعد از نماز مغرب و عشا بیا. مهم این است که این بخش را اهل تسنّن نقل کرده اند. دست عقیل، پدر حضرت مسلم را گرفت و به پشت بام برد و گفت: عقیل جان ! مغازه ها باز هستند یا نه؟ گفت: نه. فرمود: آیا کسی هست که از آن ها مراقبت کند؟ گفت: نه. فرمود: من این جا می نشینم و تو برو و قفل یکی از این مغازه ها را بشکن، هر چه می خواهی، خواربار و پارچه از آن مغازه بردار.

ص:143

عقیل به حاکم مملکت گفت: آیا تو، علی، صاحب ولایت کبری، مرا به دزدی امر می کنی؟ حضرت فرمود : من به تو می گویم از یک مغازه بدزدی ؛ ولی تو به من می گویی از یک مملکت بدزدم و به تو بدهم، آیا من برای تو به جهنم بروم؟ (1)علی، به خاطر عقلش عبد اللّه است. این عقل مسموع است. گوش خود را کنار قرآن و اولیا برده و حقایق را شنیده و عقل او پخته شده است. این عقل نباید محوری جز خدا داشته باشد. حلقه غلامی خدا را بر گوش آویزان می کند. زین العابدین علیه السلام یک شب در این مجلس ها شرکت نمی کند و زار زار می گرید که خدایا! آیا مرا از چشم خود انداختی که نتوانستم در مجلس اولیائت شرکت کنم؟ مطالعه و گوش دادن به یک دور «شرح نهج البلاغه» و قرآن کریم، مطالعه یک دور شرح زندگی

1- 1) - بحارالأنوار: 113/41، باب 107؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 109-108/2؛ «قَدِمَ عَلَيْهِ عَقِيلٌ فَقَالَ لِلْحَسَنِ اكْسُ عَمَّكَ فَكَسَاهُ قَمِيصاً مِنْ قُمُصِهِ وَ رِدَاءً مِنْ أَرْدِيَتِهِ فَلَمَّا حَضَرَ الْعِشَاءُ فَإِذَا هُوَ خُبْزٌ وَ مِلْحٌ فَقَالَ عَقِيلٌ لَيْسَ إِلَّا مَا أَرَى فَقَالَ أَ وَ لَيْسَ هَذَا مِنْ نِعْمَهِ اللَّهِ وَ لَهُ الْحَمْدُ كَثِيراً فَقَالَ أَعْطِنِي مَا أَقْضِي بِهِ دَيْنِي وَ عَجِّلْ سِرَاحِي حَتَّى أَرْحَلَ عَنْكَ قَالَ فَكَمْ دَيْنُكَ يَا أَبَا يَزِيدَ قَالَ مِائَهُ أَلْفِ دِرْهَمٍ قَالَ لَاوَ اللَّهِ مَا هِيَ عِنْدِي وَ لَاأَمْلِكُهَا وَ لَكِنِ اصْبِرْ حَتَّى يَخْرُجَ عَطَائِي فَأُوَاسِيَكَهُ وَ لَوْ لَاأَنَّهُ لَابُدَّ لِلْعِيَالِ مِنْ شَيْءٍ لَأَعْطَيْتُكَ كُلَّهُ فَقَالَ عَقِيلٌ بَيْتُ الْمَالِ فِي يَدِكَ وَ أَنْتَ تُسَوِّفُنِي إِلَى عَطَائِكَ وَ كَمْ عَطَاؤُكَ وَ مَا عَسَاهُ يَكُونُ وَ لَوْ أَعْطَيْتَنِيهِ كُلَّهُ فَقَالَ مَا أَنَا وَ أَنْتَ فِيهِ إِلَّا بِمَنْزِلَهِ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ كَانَا يَتَكَلَّمَانِ فَوْقَ قَصْرِ الْإِمَارَهِ مُشْرِفِينَ عَلَى صَنَادِيقِ أَهْلِ السُّوقِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ إِنْ أَبَيْتَ يَا بَا يَزِيدَ مَا أَقُولُ فَانْزِلْ إِلَى بَعْضِ هَذِهِ الصَّنَادِيقِ فَاكْسِرْ أَقْفَالَهُ وَ خُذْ مَا فِيهِ فَقَالَ وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّنَادِيقِ قَالَ فِيهَا أَمْوَالُ التُّجَّارِ قَالَ أَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَكْسِرَ صَنَادِيقَ قَوْمٍ قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ جَعَلُوا فِيهَا أَمْوَالَهُمْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَفْتَحَ بَيْتَ مَالِ الْمُسْلِمِينَ فَأُعْطِيَكَ أَمْوَالَهُمْ وَ قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ أَقْفَلُوا عَلَيْهَا وَ إِنْ شِئْتَ أَخَذْتَ سَيْفَكَ وَ أَخَذْتُ سَيْفِي وَ خَرَجْنَا جَمِيعاً إِلَى الْحِيرَهِ فَإِنَّ بِهَا تُجَّاراً مَيَاسِيرَ فَدَخَلْنَا عَلَى بَعْضِهِمْ فَأَخَذْنَا مَالَهُ فَقَالَ أَ وَ سَارِقاً جِئْتَ قَالَ تَسْرِقُ مِنْ وَاحِدٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَسْرِقَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ جَمِيعاً قَالَ لَهُ أَ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَخْرُجَ إِلَى مُعَاوِيَهَ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ قَالَ فَأَعِنِّي

عَلَى سَفَرِى هَذَا فَقَالَ يَا حَسَنُ أعْطِ عَمَّکَ أرْبَعَمِائَهِ دِرْهَمٍ فَخَرَجَ عَقِيلٌ وَ هُوَ يَقُولُ سَيُغْنِينِى الَّذِى أغْنَاکَ عَنِّى وَ يَقْضِى دَيْنَنَا رَبٌّ قَرِيب.»

پیامبران و امامان و عالمان واقعی شیعه، عقل را پخته می کند.

(1) [1]

ص:145

1- 1) - امیرکبیر: میرزا محمدتقی خان (ح 1222 - 1268 ق) فرزند کربلایی محمد قربان، یکی از نامدارترین رجال ترقی خواه ایران در دوره اخیر و صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار. پدرش از مردم هزاوه فراهان و نخست آشپز و در اواخر عمر ناظر و ریش سفید میرزا عیسی قائم مقام معروف به میرزا بزرگ بود. امیر در دستگاه قائم مقام پرورش یافت و در اوایل جوانی منشی و محرم راز میرزا بزرگ گردید. پس از چندی به معرفی قائم مقام بزرگ، امیر به خدمت محمد خان زنگنه، امیرنظام، درآمد و لقب وزیر نظام یافت. با مرگ محمد شاه (6 شوال 1264 ق) میرزا تقی خان وزیر نظام، ناصرالدین میرزا ولیعهد را در تبریز بر تخت نشاند و به سرعت مقدمات انتقال او را به پایتخت فراهم ساخت. ناصرالدین شاه در میانه راه میرزا تقی خان را به امیر نظام و در ورود به تهران او را به امیرکبیر و اتابک اعظمی ملقب ساخت و وزارت خویش را به او داد. (22 ذیقعده 1264 ق). امیرکبیر در مدتی کوتاه دستگاه فروپاشیده دولت را که نتیجه بی کفایتی محمدشاه و وزیرش حاج میرزا آغاسی بود، سامان بخشید و فتنه مدعیان قدرت از جمله شورش بابیان را فرونشاند. وی در مدت سه سال و سه ماهی که سمت صدر اعظمی ایران را داشت دست به اصلاحات اجتماعی و سیاسی عمیقی زد، وضع آشفته نظام را سامان داد و به تأسیس نیروی بحریه پرداخت، دست قدرتهای بیگانه را از دخالت در امور داخلی ایران کوتاه کرد، القاب و عناوین مفتخوران را برداشت. سفر امیرکبیر به روسیه و عثمانی و آشنایی او با پیشرفت های کشورهای اروپایی، انگیزه او را در ساختن کارخانه ها، ترجمه کتب اروپایی، تأسیس مدرسه دارالفنون، اعزام محصل به اروپا و دایر کردن روزنامه وقایع اتفاقیه در پایتخت گردید. با آغاز اقدمات اصلاحی امیرکبیر، بلافاصله سفارت انگلیس، مهد علیا مادر شاه، میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران و آقاخان نوری مدعی صدارت در سرنگون ساختن او متحد گردیدند. ناصرالدین شاه که تا مدتی در برابر تحریکات و القاآت دشمنان امیر در ایستاد، سرانجام تسلیم آنان گردید و در جمعه 20 محرم وی را از وزارت برداشت، اما مقام امارت نظام را همچنان به عهده او گذاشت. ناصرالدین شاه اندکی بعد امیر را به کاشان تبعید کرد ولی در

آنجا نیز دشمنانش وی را راحت نگذاشته با گرفتن فرمان قتل او از پادشاه در 18 ربیع الاول در حمام فین کاشان به قتلش آوردند و سرانجام کارزار تاریک دشمنان امیرکبیر به زیان او و ایران پایان گرفت. امیر را پس از قتل در کاشان به خاک سپردند، اما چند ماه بعد عزت الدوله بقایای پیکرش را به کربلا انتقال داد و در جوار مرقد امام حسین علیه السلام مدفون ساخت. (معارف و معاریف، دایره المعارف جامع اسلامی: 531/2 - 533)

قائم مقام فراهانی که روس و انگلیس نگذاشتند بیش از هشت ماه نخست وزیر باشد، یک استاد دانا گرفته است تا به دو فرزند قائم مقام درس بدهد. یک روز قائم مقام فراهانی کنار معلم می نشیند و از بچه های خود سؤال درسی می پرسد. وقتی بچه ها نمی توانند جواب پدر را بدهند، سرآشپز قائم مقام می گوید: اگر اجازه می دهید، من جواب می دهم و همه سؤال ها را پاسخ داد. قائم مقام به او گفت: آیا کلاس می روی؟ گفت : نه. من زودتر می آیم و پشت در می ایستم و گوش می کنم.

وقتی معلم درس می دهد، من یاد می گیرم. گفت: از فردا او نیز به کلاس درس بیاید.

بعد دستش را روی سر بچه هایش گذاشت و گفت:

« یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ » (1)

این کودک، آینده بسیار روشنی دارد و با عنوان میرزا تقی خان امیرکبیر، مملکت را از دست بیگانه درمی آورد. آن گاه شروع به فرهنگ سازی می کند. دار الفنون، کارخانه های اسلحه سازی، قند و شکر، مس و آهن و پارچه بافی درست می کند. در سه سال و هفت ماه، کشور را تا نزدیک روس و آلمان و انگلیس بالا می آورد ؛ اما یک شب ناصرالدین شاه را مست می کنند و او حکم قتل او را می دهد. او را در حمام

1- 1) - نور (24) : 35؛ « نزدیک است روشنی بدهد گر چه آتش به آن نرسیده باشد.»

می کشند و در حرم ابی عبداللّٰه علیه السلام به خاک می سپارند. خود من سندی را از بایگانی وزارت انگلیس دیدم که در آن، به سفیر خود نوشته بود: اگر میرزا تقی خان امیرکبیر، این عقل پخته را از ایران نمی گرفتیم، ایران اکنون از ژاپن صد سال جلوتر بود.

نگذارید عقل شما ضایع شود. بگذارید بیست سال دیگر، عالمان این کشور، شما باشید:

«کُلُّکُم راعٌ و کُلُّکُم مَسئولٌ عَن رَعیَّتِهِ» (1)همه مراعات کننده و پاسخگو باید باشید.

اگر همه کلیدهای این کشور، در دست انسان های متدین و پخته بود، هیچ مشکلی نداشتیم و فقیری هم وجود نداشت.

حسن جان!

«وَ لا فَقرَ مِثْلُ الجَهلِ»

انسان احمق و بی شعور نمی فهمد. این نفهمی را باید در مجالس الهی از بین برد.

حسن جان! وای از جهل و نفهمی! شما مردم ما را در کَف و سینه اسیر می کنید.

«وَ لا وَحشَةَ أَشَدُّ مِنَ العُجبِ»

1- 1) - عوالی اللآلی: 129/1، حدیث 3؛ إرشادالقلوب، دیلمی: 184/1؛ «و قال صلی الله علیه و آله کلکم را علیه السلام و کلکم مسئول عن رعیته فالإمام را علیه السلام و هو المسئول عن رعیته و الرجل فی أهله را علیه السلام و هو مسئول عن رعیته و المرأه فی بیت زوجها راعیه و هی مسئوله عن رعیتها و الخادم فی مال سیده را علیه السلام و هو مسئول عن رعیته و الرجل فی مال أبیه را علیه السلام و هو مسئول عن رعیته و کلکم را علیه السلام و کلکم مسئول عن رعیته.»

یعنی ، هیچ امر وحشتناکی بدتر از عجب نیست ؛ (1) این است که در «من» حبس بشوی باد «من» چشم را کور و گوش را کر می کند. هیچ گاه از خودت راضی نباش.

اگر از همه عالم به خدا نزدیک تر هستی، از خودت راضی نباش. جدت پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود :

«ما عَبدناکَ حَقَ عِبادَتِک وَما عَرفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتکِ» (2)چهارم این که

«وَ لا عیشَ أَلَذُّ مِن حُسنِ الخُلقِ» (3)

1- 1) - الکافی: 313/2، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَیْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَاذَلِکَ مَا ابْتُلِیَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَداً.» هم چنین در ادامه در حدیث آمده: «عَنْ عَلِیِّ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِی یُفْسِدُ الْعَمَلَ فَقَالَ الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ یُزَیَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَیَرَاهُ حَسَناً فَیُعْجِبَهُ وَ یَحْسَبَ أَنَّهُ یُحْسِنُ صُنْعاً وَ مِنْهَا أَنْ یُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَیَمُنَّ عَلَی اللَّهِ عز و جل وَ لِلَّهِ عَلَیْهِ فِیهِ الْمَنُّ.» الکافی: 314/2، حدیث 8؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَیْنَمَا مُوسَی علیه السلام جَالِساً إِذْ أَقْبَلَ إِبْلِیسُ وَ عَلَیْهِ بُرْنُسٌ ذُو أَلْوَانٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْ مُوسَی علیه السلام خَلَعَ الْبُرْنُسَ وَ قَامَ إِلَی مُوسَی فَسَلَّمَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ مُوسَی مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا إِبْلِیسُ قَالَ أَنْتَ فَلَا قَرَّبَ اللَّهُ دَارَکَ قَالَ إِنِّی إِنَّمَا جِئْتُ لِأُسَلِّمَ عَلَیْکَ لِمَکَانِکَ مِنَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ مُوسَی علیه السلام فَمَا هَذَا الْبُرْنُسُ قَالَ بِهِ أَخْتَطِفُ قُلُوبَ بَنِی آدَمَ فَقَالَ مُوسَی فَأَخْبِرْنِی بِالذَّنْبِ الَّذِی إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذْتَ عَلَیْهِ قَالَ إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَ اسْتَکْثَرَ عَمَلَهُ وَ صَغُرَ فِی عَیْنِهِ ذَنْبُهُ وَ قَالَ قَالَ اللَّهُ عز و جل لِدَاوُدَ علیه السلام یَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِینَ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّیقِینَ قَالَ کَیْفَ أُبَشِّرُ الْمُذْنِبِینَ وَ أُنْذِرُ الصِّدِّیقِینَ قَالَ یَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِینَ أَنِّی أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّیقِینَ أَلَّا یُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَیْسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَکَ.»
2- 2) - بحار الأنوار: 23/68، باب 61، ذیل حدیث 1.
3- 3) - بحار الأنوار: 75/111، باب 19، مواعظ الحسن بن علی علیه السلام ؛ کشف الغمه: 572/1؛ «قَالَ علیه السلام دَخَلْتُ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ یَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَجَزِعْتُ لِذَلِکَ

فَقَالَ لِی أَ تَجْزَعُ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ لَاأَجْزَعُ وَ أَنَا أَرَاکَ عَلَی حَالِکَ هَذِهِ فَقَالَ عِلیه السلام أَ لَاأُعَلِّمُکَ خِصَالاً أَرْبَعَ إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النَّجَاهَ وَ إِنْ أَنْتَ ضَیَّعْتَهُنَّ فَاتَکَ الدَّارَانِ یَا بُنَیَّ لَاغِنَی أَکْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَافَقْرَ مِثْلُ الْجَهْلِ وَ لَاوَحْشَهَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَاعَیْشَ أَلَذُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ فَهَذِهِ سَمِعْتُ عَنِ الْحَسَنِ یَرْوِیهَا عَنْ أَبِیهِ علیه السلام فَارْوِهَا إِنْ شِئْتَ فِی مَنَاقِبِهِ أَوْ مَنَاقِبِ أَبِیه.»

هیچ زندگی ای لذیذتر از حسن خلق نیست ؛ به همه مهر بورزی و خوش خلق و خوش برخورد باشی و همه در کنار تو خوش باشند. (1)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:149

1- 1) - الکافی: 99/2 و 100، احادیث 1 و 2 و 4 و 9؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِنَّ أَکْمَلَ الْمُؤْمِنِینَ إِیمَاناً أَحْسَنُهُمْ خُلُقا.» «عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا یُوضَعُ فِی مِیزَانِ امْرِئٍ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.» «عَنْ عَنْبَسَهَ الْعَابِدِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا یَقْدَمُ الْمُؤْمِنُ عَلَی اللَّهِ عز و جل بِعَمَلٍ بَعْدَ الْفَرَائِضِ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی مِنْ أَنْ یَسَعَ النَّاسَ بِخُلُقِهِ.» «وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَوْحَی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِلَی بَعْضِ أَنْبِیَائِهِ علیه السلام الْخُلُقُ الْحَسَنُ یَمِیثُ الْخَطِیئَهَ کَمَا تَمِیثُ الشَّمْسُ الْجَلِیدَ.»

ثمره نفس پاک

11

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

بخشی از آیات شریفه سوره یوسف، نقش باطن پاک، باصفا، ملکوتی، سالم و دور از هر نقش شیطانی را در کردار و منش و رفتار انسان بیان می کند. به بیان ساده تر، همه اعمال و رفتار انسان را که صحیح و شایسته است، میوه آن باطن پاک و الهی و ملکوتی می داند.

این آیات، چشم، گوش، زبان، دست، شهوت و پا را غلام و برده و مأمور می داند که حاکم این بردگان و مأموران، باطن انسان است. خود اعضا و جوارح، در کشور وجود انسان، کاره ای نیستند و اختیاری ندارند، بلکه همه بر طینت باطن می چرخند و به قول کلیم کاشانی :

از کوزه همان تراود که در اوست

و به قول قرآن :

« کُلٌّ یَعْمَلُ عَلیٰ شٰاکِلَتِهِ » (1)

هر کس بر اساس خطوط باطن خود رفتار می کند.

ص:150

1- 1) - اسراء (17) : 84؛ «هر کس بر پایه خلق و خوی و عادت های اکتسابی خود عمل می کند.»

این یک بخش از سوره مبارکه یوسف است که نماد این آیات، یک انسان با تربیت به نام یوسف است. در بخش دیگر هم سخن از باطن شرک آلوده و منافقانه و باطن کثیف است که اعضا و جوارح این باطن، کاری را که می کنند، تحت حاکمیت آن باطن می کنند. نماد این بخش از آیات، خانمی به نام زلیخا است. قرآن مجید از این باطن، به «نفس» تعبیر می کند. چه باطن یوسف و چه باطن زلیخا باشد.

نفس به معنای خود طبیعی و زنده که نقش می پذیرد. دلی که بیمار است، چشمش هرزه است. لازم نیست که این چشم هرزه بی دین باشد. این صاحب دل، اگر هم کافر نباشد، از نظر ایمان ضعیف است و ایمانی ناقص دارد. ایمانی قوی و مسلط نیست که اعضا و جوارح را کنترل کند. ایمان این گونه افراد، توان کنترل اعضا را ندارد و علّت این ضعف نیز، تقصیر خود ایشان است که ایمان را بالاتر نبردند و نقص را برطرف نکردند. خود حضرت در این بخش از سخن، آیات سوره کهف را می خواند و می فرماید :

« إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ » (1)

معمولاً مکتب های مادی، برای بی دین کردن مردم سرمایه گذاری می کنند، برای تولید وسوسه و شک و نوشتن کتاب های ضد خدا و رشد دادن افراد ضد خدا در کشورهای اسلامی، پول خرج می کنند. اولین کشوری که باید بی دین شود و دشمنان تصمیم به بی دین کردن آن گرفته اند و بودجه تخصیص داده اند، ایران است. از داخل کشور، به وسیله روزنامه ها و مجلات، این حمله آغاز می شود و به روحانیت شیعه حمله می شود.

1- 1) - کهف (18) : 13؛ «آنان جوانمردانی بودند.»

(1) ترس دشمن از وارستگان و آگاهان

تاجری به من تلفن زد و گفت: من می خواهم شما را به این جا دعوت کنم، برای سخنرانی در این جا مسجد خوبی هست و ایرانی ها از دعوت شما استقبال کرده اند.

آیا شما حاضری بیایی؟ گفتم : من حاضرم. گفت: پس من کارهای آن را انجام می دهم و به شما خبر می دهم. بعد از یک ماه تلفن کرد و گفت: برای گرفتن دعوت نامه برای شما ما را به یک اداره ای بردند و گفتند : شما برای چه می خواهی این شخص را به آمریکا بیاوری؟ گفتم برای امر مذهبی. بعد چند دکمه رایانه را زدند، عکس شما روی صفحه آمد. اسم شما وخانواده ات و... آن جا ثبت شده بود. گفتند:

این شخص از خطرناک ترین افراد است و ما اجازه نمی دهیم او به آمریکا بیاید.

نخست باطن را در معرض هجوم وساوس شیطانی قرار می دهند. آن گاه فساد در

1- 1) - الاحتجاج: 1/18؛ تفسیر الإمام العسکری: 344، حدیث 225؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام لَوْ لَامَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمكم علیه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُنْقِذِينَ لِضُعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمُ الَّذِينَ يُمْسِكُونَ أَزِمَّةَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشِّيعَةِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عز و جل .» تفسیر الإمام العسکری: 344، حدیث 223؛ «قال علی بن موسی الرضا علیه السلام یقال للعابد یوم القیامه نعم الرجل کنت همتک ذات نفسک، و کفیت الناس مئونتک، فادخل الجنه. إلا أن الفقیه من أفاض علی الناس خیره، و أنقذهم من أعدائهم، و وفر علیهم نعم جنان الله، و حصل لهم رضوان الله تعالی. و یقال للفقیه یا أیها الکافل لأیتام آل محمد، الهادی لضعفاء محبیه و موالیه قف حتی تشفع لکل من أخذ عنک أو تعلم منک. فیقف، فیدخل الجنه و معه فئاما و فئاما حتی قال عشرا و هم الذین أخذوا

عنه علومه، و أخذوا عمن أخذ عنه إلى يوم القيامه، فانظروا كم فرق ما بين المنزلتين.»

مملکت، فراگیر خواهد شد. ما باید درون را اصلاح کنیم. وقتی درون همه اصلاح شود، فسادی نخواهیم داشت. کینه و اختلاف و طلاق و دزدی و ... نخواهیم داشت. اینان بی خبر از امیرالمؤمنین، می گویند: اختلاف باید باشد. شما که همگی مسلمان هستید :

«ما فَرَّقَ بَینَکُمْ إلّاخُبثُ السَّرائِر وَ سُوءُ الضَّمائِرِ» (1)آنچه بین شما تفرقه و جدایی می اندازد پلیدی باطن و دل هاست .

همه این اختلاف های شما، به علت امر درونی است ؛ یعنی «خبث السرائر».

باطن و نیت شما نجس است. این دیدگاه روان کاوی امیرالمؤمنین علیه السلام است. این سخن قرآن است. قرآن درباره اصحاب کهف می فرماید:

« إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ »

اینان جوان مردانی بودند که غل و زنجیرهای حکومت دقیانوس را باز کرده بودند. من پیامبر را فرستادم تا غل و زنجیرهای قدرت ها را از دست و پای شما باز کند. این در سوره اعراف است. متن سیاسی نیست. سیاست صحیح یعنی امیرالمؤمنین و قرآن و امام حسین علیه السلام و یوسف و ایوب و پیامبر علیهم السلام . به راستی آن سیاست کجا است؟

« إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ »

که

« آمَنُوا بِرَبِّهِمْ »

1- 1) - نهج البلاغه: خطبه 112.

اول، مؤمن نبودند، بلکه در محاصره فرهنگ دقیانوس بودند. (1) وقتی انسان آن

1- 1) - ارشاد القلوب، دیلمی،ترجمه سلگی: 275/2 - 281؛ «اوصاف مستکبرین و داستان اصحاب کهف از زبان امام علی علیه السلام : ای برادر یهودی، برادرم محمد صلی الله علیه و آله فرمود: در سرزمین روم، شهری بنام «اقسوس» بود که پادشاه صالحی داشت، ولی او از دنیا رفت و امور مردم از هم پاشیده شد و اتحادشان متلاشی گردید، پادشاهی از پارس (ایران) که «دقیانوس» نام داشت، با یک صد هزار مرد جنگی وارد اقسوس شد، و آن را پایتخت خویش قرار داد و قصری در آن با طول و عرض یک فرسنگ، ساخت. در این قصر نشیمنگاهی برای خود، مهیّا کرد که عرض و طولش، هزار ذرا علیه السلام بود، و آن را از آینه های بلند ساخت و این مکان را با چهار هزار ستون و هزار قندیل از طلا با زنجیرهایی طلایی و عطرهای روغنی زینت نمود... . در روز عیدی نشسته بود و افرادش در چپ و راست او ایستاده بودند، ناگهان یکی از مأمورانش خبر داد که لشکریان پارس به او پشت کرده اند. با شنیدن این خبر، سخت اندوهگین گشت و تاج از سرش افتاد و یکی از سه نفری که در سمت راستش می ایستادند، بنام تملیخا با خود گفت: اگر دقیانوس خدا باشد، نباید غمگین شود؟ آن شش جوان، هر روز نزد یکی از افرادش غذا می خوردند، و در آن روز نزد تملیخا بودند، او بهترین غذاها و نوشیدنیها را در اختیارشان گذاشت و گفت: ای برادران، در دلم چیزی احساس می کنم؟ که خواب و خوراک را بر من حرام کرده؟ پرسیدند: چه چیزی؟ گفت: در باره این آسمان فکر کردم و گفتم: چه کسی این آسمان را بدون ستون افراشته و آفتاب و ماه را در آن به حرکت در آورده؟ و به ستارگان زینت داده؟ آنگاه در باره زمین فکر کردم و با خود گفتم: چه کسی آب را در دل آن ذخیره کرده؟ و با کوهها زمین را نگاه داشته؟ تا به این طرف و آن طرف خم نشود؟ و چه کسی ما را از شکم مادر بیرون آورده؟ و چه کسی در آنجا به من غذا داده و حفظم کرده؟ حتما صانع و مدبّری غیر از دقیانوس پادشاه دارد؟ و او شاه شاهان و جبّار آسمانها است؟ فرار اصحاب کهف از کاخ دقیانوس در این موقع شش جوان به پایش افتادند و بر آن بوسه زدند و به او گفتند: به وسیله تو هدایت و از گمراهی نجات یافتیم، حالا چه کنیم؟ تملیخا باغی داشت و آن را به سه هزار درهم فروخت و بر اسبها سوار

شدند و از شهر بیرون رفتند، پس از اینکه سه میل راه پیمودند، تملیخا گفت: برادران، پادشاه آخرت آمده و پادشاه دنیا رفته، و فرمانش گذشته (از زیر یوغ حکومت او نجات پیدا کرده ایم) از اسبها پایین بیایید و پیاده راه بروید، شاید خدا فرجی بر ایمان برساند؟ سپس از اسبها پیاده شدند و هفت فرسنگ طی کردند و پاهایشان مجروح شد. در راه چوپانی را دیدند و از او آب و شیری خواستند؟ چوپان گفت: هر چه بخواهید دارم، اما گویا شما از بزرگان و شاهان هستید؟ گمان می کنم از دقیانوس گریخته اید؟ گفتند: ای چوپان دروغ بر ما روا نیست، و راستی ما را از تو نجات می دهد؟ گفت: بلی، سپس داستان و سرگذشت خود را برایش تعریف کردند، و چوپان دست و پایشان را بوسید و گفت: ای گروه، آنچه در دل شما افتاده، در دل من نیز افتاده، اما مهلتی بدهید، تا گوسفندها را به صاحبشان برگردانم و نزد شما بیایم؟ و سپس در آنجا ایستادند تا چوپان گوسفندان را به صاحبانشان برگرداند و در بازگشت، سگش به دنبال او آمد. چوپان همچنان آنها را راه می برد، تا به سر کوهی رسیدند، و غاری یافتند، که نامش «وصید» بود. ناگهان چشمشان به چشمه ای در مقابل (کهف) غار افتاد که درختهای میوه دار در اطرافش سبز بود، از میوه ها و آب خوردند و شب آنها را فرا گرفت و به غار پناه بردند، خداوند به ملک الموت وحی کرد که قبض روحشان نماید. سپس برای هر یک دو ملک موکّل کرد که بدنشان را به چپ و راست بگرداند. و به خازنان خورشید فرمان داد تا نور آفتاب را بر درون غار بتابانند. لشکریان دقیانوس در تعقیب جوانان کهف: وقتی مراسم عید به پایان رسید، دقیانوس جویای حال جوانان شد، به او گفتند: فرار کردند، دقیانوس با هشتاد هزار سوار به تعقیب شان رفت، همچنان به دنبالشان رفت تا به در غار رسید، وقتی به آنها نگاه کرد و دید به خواب رفته اند، گفت: اگر می خواستم ایشان را کیفر دهم، به بیشتر از آنچه خود را کیفر داده اند، کیفر نمی دادم، سپس دستور داد، چند بنّا آوردند، و در غار را با سنگ و آهک پوشاندند و سپس گفت: حال به اینها بگویید: از خدایی که در آسمان است بخواهید، که اگر راست می گویید، از این جایگاه نجاتتان دهد؟ آنگاه امام علیه السّلام در ادامه فرمود: ای برادر یهودی، سیصد و نه سال در آن غار ماندند، وقتی که خدا خواست آنها را زنده کند، به فرشته اش اسرافیل امر کرد، تا روح در جسدشان بدمد و از خواب برخیزند، چون برخاستند، نگاهی به خورشید کردند و به یک دیگر گفتند: از عبادت حق در این شب غافل شدیم، وقتی از غار بیرون آمدند، دیدند، چشمه و درختها در یک شب خشک شده اند، به یک دیگر گفتند: کار ما عجیب است، این چشمه در یک شب خشک شده است؟ سپس احساس گرسنگی کردند، و گفتند: یکی از ما با درهمها به این شهر برود، و ببیند کدام یک طعام پاکی دارند، تا بر ایمان بیاورد؟ باید با زیرکی عمل کند که

کسی ما را نشناسد؟ تملیخا گفت: فقط من باید برای خرید بروم؟ آنگاه لباس چوپان را گرفت و بر تن کرد، و به شهر رفت. شناسائی اصحاب کهف تملیخا گفت: اینجا خانه من است؟ سپس در زدند، پیرمردی با موهای سفید بیرون آمد، و پرسید: چه کار دارید؟ حاکم گفت: چیزی شگفت است، این جوان خیال می کند، خانه اوست؟ پیرمرد پرسید: شما کی هستی؟ گفت: من «تملیخا بن قسطین» هستم. پیرمرد روی دست و پایش افتاد و می گفت: او جدّ من است، و بعد به حاکم گفت: ایشان شش نفر بودند که از دست دقیانوس گریختند، حاکم از اسب پیاده شد و تملیخا را روی سر گرفت و مردم به او هجوم آورده و دست و پایش رامی بوسیدند، و بعد از تملیخا پرسید: دوستانت کجا هستند؟ گفت: در غارند. در آن ایّام دو حاکم در شهر بودند، یکی مسلمان و دیگری مسیحی و هر دو سوار بر اسب و با اطرافیان خود راهی غار شدند. وقتی به غار نزدیک شدند: تملیخا گفت: ای مردم من می ترسم دوستانم صدای سم اسبان را بشنوند و گمان کنند، دقیانوس پادشاه به تعقیب شان آمده، بهتر است شما اینجا بمانید، تا من آنها را خبر کنم؟ و سپس تملیخا به داخل غار رفت، وقتی چشمشان به او افتاد، او را در آغوش گرفتند، و گفتند: الحمد للّه که خدا تو را از دست دقیانوس نجات داد؟ تملیخا گفت: فکر می کنید چند وقت در اینجا مانده ایم؟ گفتند: یک روز یا نصف روز؟ گفت: بلکه سیصد و نه سال است در اینجا مانده ایم، و دقیانوس مرده است و قرنها گذشته، و خدا پیامبری فرستاده بنام عیسی بن مریم، و بعد او را به آسمان برده، حال پادشاه و مردم، به اینجا آمده اند که شما را ببینند؟ گفتند: ای تملیخا می خواهی ما را برای مردم فتنه کنی؟ تملیخا گفت: پس چه کنم؟ گفتند: خدا را بخوان و ما هم با تو از او می خواهیم که: ارواح ما را بگیرد، و غذای ما را در بهشت دهد؟ سپس دستها را به آسمان بلند کردند و گفتند: به حق ایمانی که به تو آوردیم ما را ایمن گردان و به قبض روح ما فرمان بده. آنگاه خداوند امر کرد روحشان را قبض کردند و در غار را از مقابل چشم مردم پوشید. آن دو پادشاه و حاکم هفت روز بر در غار طواف می کردند ولی دری نیافتند، سپس حاکم مسلمان گفت: به دین ما مرده اند، من باید مسجدی بر در غار بسازم و نصرانی گفت: نه بلکه بر دین ما مرده اند باید دیری بر در غار بسازم، و در این گیر و دار، با هم جنگیدند، و مسلمان بر نصرانی پیروزشد و مسجدی در آنجا بنا نمود. سپس امام علیه السلام از یهودی پرسید: تو را به خدا آیا گفتار من موافق با تورات بود؟ یهودی گفت: آری و یک حرف کم و زیاد نداشت و بعد گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه و انّک یا امیر المؤمنین وصیّ رسول اللّه حقّا.» وسائل الشیعه: 231/16، باب 29، حدیث 21437؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ

الْكَهْفِ أَسَرُّوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ وَ كَانُوا عَلَى إِجْهَارِ الْكُفْرِ أَعْظَمَ أَجْراً مِنْهُمْ عَلَى إِسْرَارِ الْإِيمَان.»

ص:159

فضا را رها کند، آلودگی ها شروع به پاک شدن می کنند. این ایمان، چشم ایشان را از دقیانوس، به سوی ملکوت برد. در سفرشان به نان خشکی بسنده کردند و از دنیا گذشتند و به زندگی در غار قانع شدند ؛ یعنی به خدا قانع شدند. ایمان شهوتشان را کنترل کرد. خداوند می فرماید : من به ایمان پر ایشان بسنده نکردم

« وَ زِدْناهُمْ هُدیً » (1)

«وزدناهم هدیٰ» هدایت را نیز به ایمانشان افزودم.

1- 1) - کهف (18) : 13؛ «که به پروردگارشان ایمان آوردند ، و ما بر هدایتشان افزودیم .»

ما سه مرحله ایمان داریم: (1)1 - ایمان ناقص که قدرت ندارد اعضا و جوارح را کنترل کند.

2 - ایمان کامل که می تواند کنترل کند.

3 - ایمان اکمل که پشت پرده را به انسان نشان می دهد.

گاهی هم انسان را محرم همه عالم می سازد و انسان هماهنگ با کُل می شود.

اینان در منش، آرامش، کنترل نفس و همسرداری، بسیار عالی هستند.

پس دو نفس و باطن در آیات این سوره مطرح است : باطن پر از نور و رحمت خدا و باطن تاریک :

1- 1) - بحار الأنوار: 179/74، باب 7؛ «السَّادِسُ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَایَکْمُلُ عَبْدٌ الْإِیمَانَ بِاللَّهِ حَتَّی یَکُونَ فِیهِ خَمْسُ خِصَالٍ التَّوَکُّلُ عَلَی اللَّهِ وَ التَّفْوِیضُ إِلَی اللَّهِ وَ التَّسْلِیمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ الصَّبْرُ عَلَی بَلَاءِ اللَّهِ إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّ فِی اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِی اللَّهِ وَ أَعْطَی لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ الْإِیمَانَ.» الکافی: 42/2، حدیث 1؛ وسائل الشیعه: 16/159، باب 14، حدیث 21241؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عز و جل وَضَعَ الْإِیمَانَ عَلَی سَبْعَهِ أَسْهُمٍ عَلَی الْبِرِّ وَ الصِّدْقِ وَ الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِکَ بَیْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِیهِ هَذِهِ السَّبْعَهَ الْأَسْهُمِ فَهُوَ کَامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضِ السَّهْمَیْنِ وَ لِبَعْضِ الثَّلَاثَهَ حَتَّی انْتَهَوْا إِلَی السَّبْعَهِ ثُمَّ قَالَ لَاتَحْمِلُوا عَلَی صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَیْنِ وَ لَاعَلَی صَاحِبِ السَّهْمَیْنِ ثَلَاثَهً فَتَبْهَضُوهُمْ ثُمَّ قَالَ کَذَلِکَ حَتَّی یَنْتَهِیَ إِلَی السَّبْعَهِ.» وسائل الشیعه: 162/16، باب 14، حدیث 21244؛ «عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْقَرَاطِیسِیِّ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا عَبْدَ الْعَزِیزِ إِنَّ الْإِیمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَهِ السُّلَّمِ یُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاهً بَعْدَ مِرْقَاهٍ فَلَا یَقُولَنَّ صَاحِبُ الِاثْنَیْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتَ عَلَی شَیْءٍ حَتَّی یَنْتَهِیَ إِلَی الْعَاشِرَهِ فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَکَ

فَيُسْقِطَکَ مَنْ هُوَ فَوْقَکَ وَ إِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْکَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعْهُ إِلَيْکَ بِرِفْقٍ وَ لَاتَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَايُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ.»

« أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ » (1)

خواب از چشم ایشان فرار می کند و اشک مانند سیل از چشمان او سرازیر می شود. زمانی که همه خوابند، او خوابش نمی برد : به خواب بگو که امشب میا به دیدن من جزیره ای که مکان تو بود آب گرفته

خودجوش به پا می خیزند. انتفاضه یعنی حرکت خودجوش. همان ساعتی که دست هایی دارند دزدی می کنند، دست هایی هم به سوی آسمان بلند است، که «الهی العفو»، در حالی که در آن روز، این دست اصلاً گناهی نکرده است. ده بار هم با گریه می گوید:

«هذا مَقامُ العائِذِ بِکَ مِنَ النارِ» (2)یک دست، از طلوع آفتاب تا ساعت چهار بعد از ظهر، 72 نفر را قطعه قطعه می کند. یک دست هم رو به آسمان بلند می شود ؛ مانند دست زینب. آخرهای دعا، زینب 72 کشته را از یاد برده است و با تمام وجود می گوید:

«هذا مَقامُ العائِذِ بِکَ مِن النار»

خدایا ! دختر فاطمه، در این وقت شب، از آتش به تو پناه می آورد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

1- 1) . مائده (5) : 83 .
2- 2) - من لایحضره الفقیه: 489/1، حدیث 1406، باب دعاء قنوت الوتر.؛ «رَوَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ فِی الْوَتْرِ سَبْعِینَ مَرَّةً تَنْصِبُ یَدَکَ الْیُسْرَی وَ تَعُدُّ بِالْیُمْنَی اِلاِسْتِغْفَارَ وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِی الْوَتْرِ سَبْعِینَ مَرَّةً وَ یَقُولُ هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ.»

نفس، سرچشمه رفتار انسان

12

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

سخن در بیان آیات مبارکه سوره یوسف بود ، اما نه به صورت آیه به آیه، بلکه به گونه ای کلی، نگاهی به مجموع آیات این سوره انداختیم و از این فرهنگ تربیتی جامع و کامل، مسائلی را در دو جهت حق و باطل برداشت کردیم.

کلام به این جا رسید که در سوره مبارکه یوسف، دو نفس مطرح است ؛ یعنی دو منیّت انسانی : نفس رنگ پذیر که از بیرون و درون خود، رنگ می پذیرد و این رنگ پذیرفته شده را به اعضا و جوارح انتقال می دهد و حکومتش تا لحظه مرگ برپا است و وجودش مانند سد آبی است که در پشت آن، که با اعضای بدن ارتباط دارد، پاکی ها آب گیری و یا آلودگی ها جمع می شوند. هم با کمک عوامل بیرونی و هم عوامل درونی، کار این آب گیری تا پایان عمر ادامه می یابد. این مخزن، ذخیره های خود را به اعضا و جوارح انتقال می دهد. اگر در این مخزن، پاکی وجود داشته باشد، مانند ایمان به خدا و قیامت و محبت، مخزن پاک و رشد یافته است و سرزمین اعضا و جوارح را سیراب می کند و آن ها را وادار می سازد که عمل صالح انجام دهند :

ص:163

« وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ » (1)

عبداللّه است.

باید ببینیم این مخزن را در برابر چه خانواده ای، چه مدرسه ای و چه حزبی قرار می دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«ابواه یهوّدانه وَیُنَصّرانه وَیُمَجِسانَه» (2)پدر و مادر هستند که فرزند را یهودی یا نصرانی یا مجوسی تربیت می کنند پدر و مادر، دو رود هستند که باید دید چه چیزی را در این مخزن می ریزند. مدرسه، جامعه احزاب و کتاب ها همگی رودهایی هستند که به این مخزن می ریزند. این مخزن هم نمی تواند آرام باشد. خداوند آن را متحرک آفریده است و این اعضا و جوارح، ابزار تحرک آنند. اگر مخزن این سرزمین وجود انسان، از پاکی ها پر باشد:

« وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ »

تمام رویدنی های بیرون از این مخزن که از آن سیراب می شوند، گیاه الهی خواهند شد :

« یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ »

یعنی زارع این زمین پروردگار است :

1- 1) - اعراف (7) : 58؛ «سرزمین پاکیزه ، گیاهانش به اذن خدا می روید .»
2- 2) - عوالی اللآلی: 35/1، حدیث 18؛ «قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مولود یولد علی الفطره حتی یکون أبواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه.»

« أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ » (1)

آیا شما زارع هستید یا خداوند زارع است. آن گاه از چشم صاحب این مخزن پاک، نظر پاک ظهور می کند. از گوش پاک، علم الهی ظهور می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«وَقِفُوا علی أَسماعَهم العلمُ النافع لَهُم» (2)از گوشی که به مخزن پاکی وصل است، گیرندگی علم ظهور می کند. از دست نیز همین طور است. شهوت فقط در امر حلال یا در عصمت و عفت و تقوا خرج می شود. پای انسان در مجالسی شرکت می کند که مجالس به پروردگار وصل است، (3) فرقی نمی کند که این مجلس عرفه، کمیل، یا مجلس کسب پاک با درآمد پاک باشد:

« وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُثَ »

1- 1) - و اقعه (56) : 64؛ «آیا شما آن رای می رویانید ، یا ما می رویانیم ؟»
2- 2) - نهج البلاغه : خطبه 184، معروف به همام ؛ «فالمتقون فیها هم أهل الفضائل منطقهم الصواب و ملبسهم الاقتصاد و مشیهم التواضع غضوا أبصارهم عما حرم الله علیهم و وقفوا أسماعهم علی العلم النافع لهم نزلت أنفسهم منهم فی البلاء کالتی نزلت فی الرخاء.»
3- 3) - من لا یحضره الفقیه : 618/2، حدیث 3214؛ «... و حق نفسک علیک أن تستعملها بطاعه الله عز و جل و حق اللسان إکرامه عن الخنا و تعویده الخیر و ترک الفضول التی لا فائده لها و البر بالناس و حسن القول فیهم و حق السمع تنزیهه عن سماع الغیبه و سماع ما لا یحل سماعه و حق البصر أن تغضه عما لا یحل لک و تعتبر بالنظر به و حق یدک أن لا تبسطها إلی ما لا یحل لک و حق رجلیک أن لا تمشی بهما إلی ما لا یحل لک فبهما تقف علی الصراط فانظر أن لا تزلا بک فتردی فی النار و حق بطنک أن لا تجعله وعاء للحرام و لا تزید علی الشبع و حق فرجک أن تحصنه عن الزنا و تحفظه من أن ینظر إلیه ... .»

اما سرزمین آلوده و ناپاک و پر از آشغال:

« لا یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً »

گیاه مختصر به درد نخور بیرون می دهد که نه انسان سراغ آن می رود و نه حیوانات :

وَ الَّذِی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً »

و در سرزمینی که ناپاک است گیاه ناقص می روید.

پاک سازی نفس از آلودگیها

لطیفه ای در سوره مبارکه قصص هست که با این بحث، ارتباط دارد. از رودها و مخزن های درونی و پاکی و ناپاکی ها، نفس زکیّ و یا خبیث می شود که نمادش در این سوره، یوسف و زلیخا هستند. یوسف یک مخزن دارد که از راه خانواده و به ویژه پدر و مادر، از پاکی ها پر شده بود.

نفس زلیخا نیز در دربار مصر، از آلودگی پر شده بود. عقلش خاموش نبود و می توانست تشخیص دهد ، ولی تشخیص او تشخیص خوبی نبود. او بدی را انتخاب کرد. اگر مخزن از آلودگی پر شود، جایی ندارد که روشن کند و پر از لجن است. این لجن باید پاک سازی شود تا عقل بتواند کار کند. عقل در دریای لجن نمی تواند کاری بکند.

دربار فرعون یکی از کثیف ترین دربارها بود. در سوره قصص، خداوند دربار او را ترسیم فرموده است:

ص:168

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاٰ فِی الْأَرْضِ ... یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ » (1)

به اندازه ای در این دربار، فساد حاکم بود که همه مملکت را گرفته بود. در سوره فجر می فرماید :

« وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ * اَلَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلادِ * فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسادَ » (2)

موسی بن عمران علیه السلام بیست سال داشت و هنوز به مقام رسالت نرسیده بود. در دنیا همین یک نفر بود که در چارچوب زندگی دنیا مستقیماً صدای خدا را شنید و بعد پیامبر اولوالعزم شد. او در دربار متراکم از فساد فرعون و در دامان او بزرگ شد.

منش و روشش با این دربار نمی ساخت. آیا نفس پاک و زکیه خود را، با عقل ملکوتی خود آبگیری کرده بود، یا با ارتباط با اولیای خود؟ نمی دانم.

بیرون از دربار، موسی فردی از قبطیان و مصریان فرعونی را می بینند که با یکی از سبطیان، از فرزندان یعقوب و اسحاق درگیر شده است و این مرد قبطی زور می گوید. از آن جا که موسی خصم ظالم و مدافع مظلوم بود، باادب جلو آمد و گفت : چرا ظلم می کنی؟ مرد قبطی دست از سبطی برداشت و گریبان موسی را

ص:169

1- 1) - قصص (28) : 4؛« همانا فرعون در سرزمین مصر برتری چویی و سرکشی کرد ... پسرانشان را سر می برید. »
2- 2) - فجر (89)، آیه 10 - 12؛«و با فرعون نیرومند که دارای میخ های شکنجه بود ؟ * همانان که در شهرها ، طغیان وسرکشی کردند ؟ * و در آنها فساد وتباه کاری فراوانی به بار آوردند ؟»

گرفت. موسی هم یک مشت به او زد و او همان جا مُرد. این خبر به دربار رسید.

فردا در همان محل، همان سبطی را دید که با یک قبطی دیگر، درگیر شده است.

سبطی که از حادثه دیروز ترسیده بود، با صدای بلند به موسی گفت: دیروز یک نفر را کشتی و حالا می خواهی ما را بکشی! مرد قبطی فهمید که قاتل دیروزی موسی بوده است. موسی فرار کرد. قرآن می فرماید: یک درباری که دارای نفس طاهر و پاک بود، به موسی گفت : خبر کار تو به دربار رسیده است و در دربار جلسه گرفته اند.

آنان تصمیم قطعی دارند که تو را بکشند. (1)موسی نزد شعیب رفت و ده سال شاگردی او را کرد. (2) بعد هم به کوه طور آمد و آن صدا را شنید که هر کس بشنود، تا ابد مست می شود :

1- 1) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : 1/198-199، باب 15، حدیث 1؛ «قال الرضا علیه السلام إن موسی دخل مدینه من مدائن فرعون علی حین غفله من أهلها و ذلک بین المغرب و العشاء فَوَجَدَ فِیهٰا رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلاٰنِ هٰذٰا مِنْ شِیعَتِهِ وَ هٰذٰا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغٰاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فقضی موسی علی العدو و بحکم الله تعالی ذکره فَوَکَزَهُ فمات قٰالَ هٰذٰا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰانِ یعنی الاقتتال الذی کان وقع بین الرجلین لا ما فعله موسی علیه السلام من قتله إِنَّهُ یعنی الشیطان عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ فقال المأمون فما معنی قول موسی رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی قال یقول إنی وضعت نفسی غیر موضعها بدخولی هذا المدینه فَاغْفِرْ لِی أی استرنی من أعدائک لئلا یظفروا بی فیقتلونی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ قٰالَ موسی علیه السلام رَبِّ بِمٰا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ من القوه حتی قتلت رجلا بوکزه فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ بل أجاهد فی سبیلک بهذه القوه حتی رضی فَأَصْبَحَ موسی علیه السلام فِی الْمَدِینَهِ خٰائِفاً یَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ علی آخر قٰالَ لَهُ مُوسیٰ إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ قاتلت رجلا بالأمس و تقاتل هذا الیوم لأوذینک و أراد أن یبطش به فَلَمّٰا أَنْ أَرٰادَ أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُمٰا و هو من شیعته قٰالَ یٰا مُوسیٰ أَ تُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی

كَمٰا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلّٰا أَنْ تَكُونَ جَبّٰاراً فِی الْأَرْضِ وَ مٰا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِين... .»

2- 2) - تفسير القمی: 138/2 - 139؛ «فقال له شعيب إِنِّی أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هٰاتَيْنِ عَلیٰ أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمٰانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِی إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰالِحِينَ فقال له موسی ذٰلِكَ بَيْنِی وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلاٰ عُدْوٰانَ عَلَیَّ أی لا سبيل علی إن عملت عشر سنين أو ثمان سنين فقال موسی وَ اللّٰهُ عَلیٰ مٰا نَقُولُ وَكِيلٌ قال قلت لأبی عبد الله عليه السلام أی الأجلين قضی قال أتمها عشر حجج قلت له فدخل بها قبل أن يقضی الأجل أو بعده قال قبل... .»

« إِنَّنِی أَنَا اللّٰهُ لا ٰإِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ الصَّلاٰهَ لِذِکْرِی » (1)

سومین پیامبر اولوالعزم خدا و میوه ملکوت، ظهور کرد. اگر آن درباری دارای نفس زکیه نبود، تا او را می دید، می گفت: دستبند به او می زنم و او را نزد فرعون می برم. بعد هم موسی کشته می شد و بشر از این منبع برکت، محروم می شد. نفس پاک می آید و حافظ جان موسی می شود ؛ اما نفس شریر، حتی به کودک شیرخوار هم رحم نمی کند.

در این 110 آیه سوره یوسف، انسان در برابر این منش، شگفت زده می شود.

روزی که تخت حکومت را به او دادند و استعداد او را در حکومت داری دیدند، انسانی که ته چاه بوده است، اکنون حاکم یک کشور پهناور می شود. جبرئیل می گوید من ناظر او بودم و رفتار او را دیدم. شب که به نیمه رسید، کسی که امروز عزیز مصر شده است، از شهر بیرون رفت و در بیابان، چاله ای پیدا کرد. با همه بدن روی خاک افتاد و زار زار گریه می کرد :

« رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ »

خدایا ! اندکی حکومت را به من دادی.

« وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحٰادِیثِ فٰاطِرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ » (2)

1- 1) - طه (20) : 14؛ «همانا ! من خدایم که جز من معبودی نیست ، پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من برپا دار .»
2- 2) - یوسف (12) : 101؛ «پروردگارا ! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی . ای پدید آورنده آسمان ها و زمین !»

من امشب با این صورت روی خاک، دو تقاضا دارم :

« تَوَفَّنِی مُسْلِماً »

انبیا می ترسیدند که هنگام مرگ، دچار خطر شوند. (1) پس از آن که مرا به دنیای بعد منتقل کردی.

« وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ » (2)

جبرئیل می گوید: من از خدا اجازه گرفتم که در این باره با او حرف بزنم. کنار او آمدم و گفتم: در هیچ دوره ای از زندگی ات این حال را از تو ندیدم. یوسف گفت: در طول زندگی انسان کی اتفاق افتاده است کسی از روی تخت سلطنت، به بهشت برود. من امشب آمده ام تا خدا را به یاری بطلبم که مرا تا هنگام مردنم مسلمان نگه دارد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

1- 1) - نهج البلاغه: خطبه 231؛ «فَمِنَ الْإِیمَانِ مَا یَکُونُ ثَابِتاً مُسْتَقِرّاً فِی الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا یَکُونُ عَوَارِیَّ بَیْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَی أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَإِذَا کَانَتْ لَکُمْ بَرَاءَهٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّی یَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِکَ یَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَهِ... .»

2- 2) - یوسف (12) : 101؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر ، و به شایستگان مُلحقم کن .»

نماد نفس صعودی

13

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

پیش از این بیان شد که از مباحث مهم، در سوره مبارکه یوسف، معرفی دو نوع نفس است : یکی نفس به معنای منِ انسانی یا خود طبیعی که همه آثار مربوط به حیات و مرگ، برزخ و قیامت انسان، به آن مربوط است. این نفس، حقیقتی بسیار رنگ پذیر است. پس از رنگ پذیری، چون اعضا و جوارح انسان کارگران او هستند، آن ها را برابر با نقش و حالاتی که دارد، به کار می گیرد. اعضا و جوارح، کاری مستقل ندارند. ریشه عمل در نفس است. اعضا و جوارح، براساس تغذیه ای که نفس به آن ها می دهد، کار و حرکت می کنند.

نفسی که قرآن از یوسف بیان می کند نفسی صدیق و اجتماعی است ؛ یعنی برگزیده خدا ؛ نفسی راضی و تسلیم حق و مقید به همه ابعاد تربیتی انبیای خدا است ؛ به ویژه، سه پیغمبری که آغاز سوره نام می برد ؛ یعنی یعقوب، اسحاق و ابراهیم. همه منش، روش و رفتار یوسف، چه آن وقت که در خانه پدر بود، چه آن گاه که در چاه افتاد، چه هنگامی که اسیر کاخ مصر شد، چه هنگامی که نزدیک به بیست سال به زندان افتاد و چه وقتی که آزاد شد و در حکومت قرار گرفت، محصول شیرین و الهی نفس زکیه او بود.

این نفس، در این سوره، نماد نفس صعودی است ؛ یعنی نفسی که پاکی کامل

داشت. عمل صالح، (1) مرکب این نفس بود و او را به مقام قرب حق رساند. خداوند متعال نیز در قرآن مجید، همه برنامه های او را درس برای همه عالم قرار داد.

نماد نفس پست و خسیسه، نفس زلیخا بود که همه اراده و خواست خود را در شهوت جنسی و حیوانی خلاصه کرده بود و حرکت و رفتارش را براساس همان نقشی که از خانواده گرفته بود، تنظیم می کرد.

درباره نفس، روایاتی از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله ، این روان شناس بی نظیر تاریخ و نیز از ائمه طاهرین، به ویژه از امام صادق علیه السلام نقل شده است ، اما یک روایت را از رسول خدا نقل می کنیم و پیش از آن، توجه به یک مقدمه، ضروری است. (2)

ص:176

1- 1) - نهج البلاغه: حکمت 150؛ «.. لَاتَکُنْ مِمَّنْ یَرْجُو الْآخِرَهَ بِغَیْرِ عَمَلٍ وَ یُرَجِّی التَّوْبَهَ بِطُولِ الْأَمَلِ یَقُولُ فِی الدُّنْیَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِینَ وَ یَعْمَلُ فِیهَا بِعَمَلِ الرَّاغِبِینَ إِنْ أُعْطِیَ مِنْهَا لَمْ یَشْبَعْ وَ إِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ یَقْنَعْ یَعْجِزُ عَنْ شُکْرِ مَا أُوتِیَ وَ یَبْتَغِی الزِّیَادَهَ فِیمَا بَقِیَ یَنْهَی وَ لَایَنْتَهِی وَ یَأْمُرُ بِمَا لَایَأْتِی یُحِبُّ الصَّالِحِینَ وَ لَایَعْمَلُ عَمَلَهُم.. . . وَ یَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَکْثَرَ مِنْ عَمَلِهِ إِنِ اسْتَغْنَی بَطِرَ وَ فُتِنَ وَ إِنِ افْتَقَرَ قَنِطَ وَ وَهَنَ یُقَصِّرُ إِذَا عَمِلَ وَ یُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَهٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِیَهَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَهَ.» أعلام الدین: 113، من کلام الإمام أبی الحسن الرضا علیه السلام ؛ «قال علیه السلام الناس فی الدنیا بالأموال و فی الآخره بالأعمال.»
2- 2) - مکارم الأخلاق: 453، الفصل الرابع فی موعظه رسول الله صلی الله علیه و آله ؛ «یا ابن مسعود أکثر من الصالحات و البر فإن المحسن و المسیء یندمان یقول المحسن یا لیتنی ازددت من الحسنات و یقول المسیء قصرت و تصدیق ذلک قوله تعالی وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ یا ابن مسعود لا تقدم الذنب و لا تؤخر التوبه و لکن قدم التوبه و أخر الذنب فإن الله تعالی یقول فی کتابه بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أَمامَه... .» و هم چنین از مولی امیرالمومنین علیه السلام نقل شده: غررالحکم: 234، حدیث 4683؛ «النفس الأماره المسوله تتملق تملق المنافق و تتصنع بشیمه الصدیق الموافق حتی إذا خدعت و تمکنت تسلطت تسلط العدو و تحکمت تحکم العتو فأوردت موارد السوء.»

آن گونه که خداوند در قرآن مجید، به صراحت بیان فرموده است، انسان دشمنانی دارد. خداوند این دشمنان را «عدو» نامیده است. عدو یعنی دشمنی که رحم نمی کند. چنین دشمنی اگر بتواند مهار زندگی انسان را به زندگی و منش خود گره بزند و نگذارد کسی این گره را باز کند، تا ابد او را از رحمت پروردگار محروم می کند. (1) محرومیتی که، به ویژه پس از مرگ، درمان پذیر نخواهد بود :

« لا ٰبارِدٍ وَ لا ٰکَرِیمٍ » (2)

« فَما ٰ تَنْفَعُهُمْ شَفا ٰعَهُ الشّا ٰفِعِینَ » (3)

« وَ لا ٰیُؤْخَذُ مِنْها ٰ عَدْلٌ وَ لا ٰهُمْ یُنْصَرُونَ » (4)

« وَ ما ٰ لِلظّا ٰلِمِینَ مِنْ أَنْصا ٰرٍ » (5)

1- 1) - الأمالی للطوسی: 115، حدیث 176؛ بحار الأنوار: 64/67، باب 45، حدیث 5؛ «کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام یَقُولُ ابْنَ آدَمَ لَاتَزَالُ بِخَیْرٍ مَا کَانَ لَکَ وَاعِظٌ مِنْ نَفْسِکَ وَ مَا کَانَتِ الْمُحَاسَبَهُ مِنْ هَمِّکَ وَ مَا کَانَ الْخَوْفُ لَکَ شِعَاراً وَ الْحُزْنُ لَکَ دِثَاراً ابْنَ آدَمَ إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ عز و جل مَسْئُولٌ فَأَعِدَّ جَوَابا.» مستدرک الوسائل: 12/12، باب 53؛ «قَالَ أَعدی عدُوٍّ لِلْمَرْءِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَمَنْ مَلَکَهَا عَلَتْ دَرَجَتُهُ وَ بَلَغَ غَایَتَهُ.»
2- 2) - واقعه (56) : 44؛ «نه خنک است و نه آرام بخش.»
3- 3) - مدثر (74) : 48؛ «پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد.»
4- 4) - بقره (2) : 48؛ «و نه از کسی شفاعتی می پذیرند ، و نه از کسی [در برابر گناهانش] فدیه و عوضی می گیرند ، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می شوند .»
5- 5) - بقره (2) : 270؛ «و برای ستمکاران در قیامت یاوری نیست .»

این مطالب، در آیات گوناگون قرآن، بیان شده اند. محرومیت در این سطح که هیچ عمل خوب، مستحب و واجبی از انسان پذیرفته نخواهد شد. محرومیت تا آن جا که شفاعت مجموع شفاعت کنندگان، شامل حال انسان نخواهد شد و هیچ یک از فرشتگان، انسان ها و انبیا و ائمه، نمی توانند انسان را نجات دهند. (1)قرآن به صراحت می فرماید:

« وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ » (2)

یعنی هر وسیله نجاتی از شما قطع شده است؛ هم چنین خداوند در قرآن کریم، دشمنان انسان را معرفی می کند. «شیاطین انس» یعنی انسان هایی که در هر لباسی، کمر همت بسته اند تا انسان را گمراه کنند. وسیله گمراهی نیز فراوان در اختیارشان است : پول، زن، شهرت ، مقام و غیره. گاهی زبان چنان وسوسه می کند که باعث

1- 1) - أعلام الدین: 143؛ «و قال جابر بن یزید الجعفی دخلت علی مولای أبی جعفر الباقر علیه السلام ... فاتقوا الله و اعملوا لما عند الله فإن أحب العباد إلی الله أعملهم بطاعته و أتقاهم له و إنه لیس بین الله و بین أحد قرابه و ما معنا براءه من النار و لا لنا علی الله من حجه من کان طائعا لله فهو لنا ولی و لو کان عبدا حبشیا و من کان عاصیا لله فهو لنا عدو و إن کان حرا قرشیا و الله ما تنال شفاعتنا إلا بالتقوی و الورع و العمل الصالح و الجد و الاجتهاد فلا تغتروا بالعمل و یسقط عنکم فإذن أنتم أعز علی الله منا فاتقوا الله و کونوا لنا زینا و لا تکونوا لنا شینا ... .» المحاسن: 186/1، باب 47، حدیث 198؛ «عنه عن أبیه عن النضر بن سوید عن یحیی الحلبی عن أبی المغراء عن أبی بصیر عن علی الصائغ قال قال أبو عبد الله علیه السلام إن المؤمن لیشفع لحمیمه إلا أن یکون ناصبا و لو أن ناصبا شفع له کل نبی مرسل و ملک مقرب ما شفعوا.» الکافی: 270/3، حدیث 15؛ «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه السلام إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبِیَ الْوَفَاهُ قَالَ لِی یَا بُنَیَّ إِنَّهُ لَایَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاهِ.»
2- 2) - بقره (2) : 166؛ «و همه دست آویزها و پیوندها از آنان بریده شود ».

می شود در هفتاد سال پیش، بیش از یک میلیارد نفر، کمونیست شوند.

شیطان یعنی موجودی ضد خدا و ضد خواست های خدا، که می کوشد بندگان خدا را از خدا جدا کند. ابزار شیاطین انسی، در زمان ما در تاریخ بشر بی نظیر است.

چند هزار کانال ماهواره در اختیارشان است و شبانه روز از راه این کانال ها، تبلیغ می کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: اینان انسان دزدی می کنند. این ابزار هم آن قدر قوی است که آن ها را درون اتاق خواب همه مردم هم برده اند. با این ابزار گمراهی، باطن مردم را گره می زنند. با یک چشم به هم زدن، درون مردم با این کانال ها گره می خورد. هجوم شهوت به حرام، یقیناً دین خدا را در وجود انسان، تباه می کند:

« فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ » (1)

این آیه، در زمان ما معنا شده است. دو نسل قبل ما، در همین شهر تهران، به خدا قسم، یک ساعت مانده به نماز صبح، صدای گریه از شوق خدا یا ترس از عذاب، تا توی کوچه می آمد. شب ماه رمضان، نزدیک سحر، مردم روی پشت بام می رفتند و آن دو مناجات «اغثنی یا غیاث المستغیثین» (2) و «استغفر اللّه العظیم» (3) را

1- 1) - اعراف (7) : 168؛ «پس بعد از آنان جانشینانی [ناشایسته وگناهکار] که کتاب [تورات] را به ارث بردند به جای ایشان قرار گرفتند.»
2- 2) - تهذیب الأحکام: 114/3؛ «وَ ادْعُ فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ بِهَذَا الدُّعَاءِ.. . . وَ یَا مُنْتَهَی حَاجَهِ الرَّاغِبِینَ وَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ وَ یَا مُجِیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ وَ یَا مَلْجَأَ الْهَارِبِینَ وَ یَا صَرِیخَ الْمُسْتَصْرِخِینَ وَ یَا رَبَّ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَ یَا کَاشِفَ کَرْبِ الْمَکْرُوبِینَ وَ یَا فَارِجَ هَمِّ الْمَهْمُومِینَ وَ یَا کَاشِفَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ... .»
3- 3) - بحار الأنوار: 260/82، باب 33، حدیث 5؛ «... أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِیمَ مِنْ ظُلْمِی وَ جُرْمِی وَ إِسْرَافِی عَلَی نَفْسِی وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ مِائَهَ مَرَّهٍ فَلَمَّا فَرَغَ علیه السلام مِنَ الِاسْتِغْفَارِ رَکَعَ وَ سَجَدَ وَ تَشَهَّدَ وَ سَلَّمَ.»

می خواندند و گریه می کردند. در بازار تهران، ساعت هفت صبح که می خواستند در مغازه را باز کنند، دو یا سه دقیقه دعا می خواندند و بعد در را باز می کردند. وقتی می خواستند بنشینند، میز و صندلی نبود، بلکه قالیچه ای کف مغازه پهن بود و قبل از معامله، رحل قرآن را باز می کردند و نیم جزء قرآن را با قرائت می خواندند. اگر در خرید و فروش شک می کردند و با مسأله جدیدی روبه رو می شدند، به مدرسه علمیه درون بازار، نزد فقیه می رفتند و مسأله فقهی آن را از او می پرسیدند.

بنده هفده - هجده ساله بودم که کاسبی هفتاد ساله را می شناختم. صبح که به مغازه می آمد، به شاگردش می گفت : امروز خرج خانه و مغازه جمعاً پنج تومان است. الان ساعت هشت صبح است. هر چه را فروختی، به من خبر بده. پس از مدتی می گفت: پنج تومان امروز فراهم شد، از حالا تا پایان روز هر کس آمد، جنس ها را به نرخ خرید، بفروش تا در قیامت، پیامبر ما را به عنوان کاسب با انصاف بپذیرد. (1)

ص:180

1- 1) - کنز العمال، المتقی الهندی: 30/4، حدیث 9340؛ «قال رسول الله صلی الله علیه و آله إن أطیب الکسب کسب التجار الذین إذا حدثوا لم یکذبوا، وإذا ائتمنوا لم یخونوا، وإذا وعدوا لم یخلفوا، وإذا اشتروا لم یذموا، وإذا باعوا لم یطروا، وإذا کان علیهم لم یمطلوا، وإذا کان لهم لم یعسروا.» الکافی: 151/5، حدیث 3؛ «قال امیرالمومنین علیه السلام : یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ اتَّقُوا اللَّهَ عز و جل فَإِذَا سَمِعُوا صَوْتَهُ علیه السلام أَلْقَوْا مَا بِأَیْدِیهِمْ وَ أَرْعَوْا إِلَیْهِ بِقُلُوبِهِمْ وَ سَمِعُوا بِآذَانِهِمْ فَیَقُولُ علیه السلام قَدِّمُوا الِاسْتِخَارَهَ وَ تَبَرَّکُوا بِالسُّهُولَهِ وَ اقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتَاعِینَ وَ تَزَیَّنُوا بِالْحِلْمِ وَ تَنَاهَوْا عَنِ الْیَمِینِ وَ جَانِبُوا الْکَذِبَ وَ تَجَافَوْا عَنِ الظُّلْمِ وَ أَنْصِفُوا الْمَظْلُومِینَ وَ لَاتَقْرَبُوا الرِّبَا وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزَانَ وَ لَاتَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لاتَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ فَیَطُوفُ علیه السلام فِی جَمِیعِ أَسْوَاقِ الْکُوفَهِ ثُمَّ یَرْجِعُ فَیَقْعُدُ لِلنَّاسِ.»

همچنین می گفت: صبح که از منزل می آمدم، مغازه ها را نگاه می کردم، دیدم صاحب مغازه سوم محزون است. به او گفتم : چه مشکلی داری؟ گفت : امروز بیست تومان بدهی دارم ، اما هنوز فراهم نشده است، به همین علّت، این کاسب با خدا، آن روز، مشتری های خود را برای خرید، به مغازه آن همسایه گرفتار می فرستاد تا پول بدهی او فراهم شود و می گفت : اجناسی که شما می خواهید، دارم، ولی نمی فروشم ؛ چون پیامبر به من فرموده است :

«مَن أَصبَحَ وَلا یَهتَمَ بأمورِ المُسلِمین، فَلَیسَ بِمُسلِمٍ» (1)کسی که غصه مسلمانان را نخورد، دین ندارد.

آری اگر این فرهنگ و این منش در میان جامعه و بین دولت و ملت رواج یابد ، جامعه علوی می شود و زندگی معنی و مفهوم حقیقی خود را پیدا می کند.

در گذشته وقتی جوان ها می خواستند ازدواج کنند دختر دیگری را نمی دیدند و گمان می کردند که مادرشان زیباترین دختر را برای او انتخاب کرده است. همیشه میان زن و شوهرها عشق و محبت حاکم بود ، اما امروزه میان زن و شوهرها دعوا و طلاق فراوان است. می گویند : چگونه جلوی طلاق را بگیریم؟ اگر یک جا قرآن را به درستی اجرا کنید و حجاب را آن گونه که باید، به کار بگیرید، خواهید دید که آمار طلاق و اختلاف بسیار کاهش می یابد.

ص:181

1- 1) - الکافی: 164/2، حدیث 5؛ «عَنْ أَبِی‌عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ مَنْ أَصْبَحَ لَایَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِینَ فَلَیْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا یُنَادِی یَا لَلْمُسْلِمِینَ فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ.» الکافی: 2/164، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْخَلْقُ عِیَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَی اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِیَالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلَی أَهْلِ بَیْتٍ سُرُوراً.»

نسل قبلی، شب عروسی، اسب را زین می کردند و داماد دهانه اسب را می گرفت و به خانه عروس می رفت. عمه ها و خاله های او و همه خانم ها دور او را می گرفتند و مشخص نمی شد که عروس کیست ؛ اما امروزه عروس را به همه نشان می دهند، کجا داریم می رویم؟ ! (1)

زن یزید، یعنی زن شخصی که جرثومه فساد است، وقتی که دید یزید به لب و دهان امام حسین علیه السلام می زند، بی حجاب وسط مجلس دوید و گفت : نزن، دیشب مادرش را در خواب دیدم که داشت موهای خود را می کند. یزید چوب را انداخت و برخاست عبای خود را روی او انداخت و گفت: چرا بی حجاب در مجلس نامحرمان آمدی؟ باید برای زهرا علیها السلام گریه کنید. این که چرا چادر او را به باد دادید.

حسین پیش از کشته شدن، به خواهرش گفت : هر چه زیور آلات دارید، جمع کن و وقتی دشمن حمله کرد، آن ها را جلوی آنان بریز تا سرگرم شوند، آن گاه شما فرار

1- 1) - الکافی: 481/3، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا وَ هُوَ یَقُولُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی رَجُلٌ قَدْ أَسْنَنْتُ وَ قَدْ تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً بِکْراً صَغِیرَةً وَ لَمْ أَدْخُلْ بِهَا وَ أَنَا أَخَافُ إِذَا أَدْخُلُ بِهَا عَلَی فِرَاشِی أَنْ تَکْرَهَنِی لِخِضَابِی وَ کِبَرِی فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا دَخَلْتَ فَمُرْهُمْ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَیْکَ أَنْ تَکُونَ مُتَوَضِّئَةً ثُمَّ أْتِ لَاتَصِلُ إِلَیْهَا حَتَّی تَتَوَضَّأَ وَ تُصَلِّیَ رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ مَجِّدِ اللَّهَ وَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ وَ مُرْ مَنْ مَعَهَا أَنْ یُؤَمِّنُوا عَلَی دُعَائِکَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی إِلْفَهَا وَ وُدَّهَا وَ رِضَاهَا وَ رَضِّنِی بِهَا ثُمَّ اجْمَعْ بَیْنَنَا بِأَحْسَنِ اجْتِمَاعٍ وَ أَسَرِّ ائْتِلَافٍ فَإِنَّکَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَ تَکْرَهُ الْحَرَامَ ثُمَّ قَالَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِلْفَ مِنَ اللَّهِ وَ الْفِرْکَ مِنَ الشَّیْطَانِ لِیُکَرِّهَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ.» من لایحضره الفقیه: 402/3، حدیث 4405؛ «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ إِذَا أَدْخِلَتْ عَلَیْکَ أَهْلُکَ فَخُذْ بِنَاصِیَتِهَا وَ اسْتَقْبِلْ بِهَا الْقِبْلَةَ وَ قُلْ اللَّهُمَّ بِأَمَانَتِکَ أَخَذْتُهَا وَ بِکَلِمَاتِکَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَهَا فَإِنْ قَضَیْتَ لِی مِنْهَا وَلَداً فَاجْعَلْهُ مُبَارَکاً سَوِیّاً وَ لَاتَجْعَلْ لِلشَّیْطَانِ فِیهِ شِرْکاً وَ لَانَصِیباً.»

کنید تا شما را نبینند.

چرا آیات قرآن فراموش شد؟ بی حجابی و موسیقی کانال های تلویزیونی، معنویت را در شما می شکنند. آن نماز شب ها کجا رفت؟ آن نسل پاکیزه رفتند :

« فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ »

نسلی به جای آنان آمده است که نماز را به تباهی کشانده است :

« وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواٰتِ » (1)

و دچار انواع فسادهای جنسی شده اند. چرا؟ دشمنان به دست دوستان، این وضع را پیش آوردند. (2)در میان دختران دانشجو، فاطمه علیها السلام کجا است؟ در بین جوانان، علی اکبر کجا است؟ آن دست ها کجا است که : وَاللّٰهِ انْ قَطَعتُمُ یَمِینی اِنّی اُحامِی ابداً عَن دِینی

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟ (3)

تقلب، ربا، مال مردم خواری، رشوه، پارتی بازی و فرار مغزها بیداد می کنند. هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

1- 1) - مریم (19) : 59؛ «و از شهوات پیروی نمودند.»
2- 2) - الکافی: 79/2، حدیث 5؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَکْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِی النَّارَ الْأَجْوَفَانِ الْبَطْنُ وَ الْفَرْجُ.» الخصال: 223/1، حدیث 54؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سلم من أمتی من أربع خصال فله الجنه من الدخول فی الدنیا و اتباع الهوی و شهوه البطن و شهوه الفرج و من سلم من نساء أمتی من أربع خصال فلها الجنه إذا حفظت ما بین رجلیها و أطاعت زوجها و صلت خمسها و صامت شهرها.» الخصال: 137/16، باب 4، حدیث 21176؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه

السلام قَالَ مَا أَقَرَّ قَوْمٌ بِالْمُنْكَرِ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ لَايُغَيِّرُونَهُ إِلّا أَوْشَكَ أَنْ يَعُمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْ عِنْدِه.»
3- 3) - حافظ شیرازی.

ص:184

14

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

خداوند در قرآن مجید، شب و روز را دو نشانه قدرت، حکمت، رحمت و لطف خود قلمداد کرده است. روز را برای رو آوردن به معاش و شب را برای رو آوردن به معاد و معنویت قرار داده است. خداوند ارزش بسیاری برای شب قائل شده است و به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می کند :

« وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ » (1)

همه ظرف شب را از خواب پر نکن ؛ چون من این ظرف را نساختم که مردم آن را از خواب و عیش و نوش و گناه پر کنند.

خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : شب را به دو یا سه قسمت تقسیم کن. اگر دو قسمت می کنی، یک قسمت را بخواب و یک قمست را برای بندگی و عبادت برخیز. (2) اگر آن را سه قسمت می کنی دو قسمت را بخواب و دست کم یک قسمت

1- 1) - اسراء (17) : 79؛ «و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش.»
2- 2) - روضه الواعظین: 4/1؛ «و روی عن أمیر المؤمنین عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال ینبغی للعاقل إذا کان عاقلا أن یکون له أربع ساعات من النهار ساعه یناجی فیها ربه و ساعه یحاسب فیها نفسه و ساعه یأتی أهل العلم الذین یبصرونه أمر دینه و ینصحونه و ساعه یخلی بین نفسه و لذتها من أمر الدنیا فیما یحل و یجمل.» تحریر المواعظ العددیه: 369؛ «إنّ اللّه تعالی أوحی إلی داود علیه السلام : أنّ العاقل الحکیم لا یخلو من أربع

ساعات: ساعه يناجى فيها ربّه، و ساعه يحاسب فيها نفسه، و ساعه يمشى فيها إلى الإخوان الّذين يخبرونه بعيوبه، و ساعه يتخلّى فيها بين نفسه و بين لذّاتها الحلال.»

را برای معاد و آبادی آخرتت بگذار، به همین علت، خداوند زیباترین برنامه های مربوط به اولیا و دوستدارانش را در شب اجرا کرده است.

« سُبْحٰانَ الَّذِی أَسْریٰ بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بٰارَکْنٰا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیٰاتِنٰا » (1)

« وَ الْفَجْرِ * وَ لَیٰالٍ عَشْرٍ » (2)

« وَ وٰاعَدْنٰا مُوسیٰ ثَلاٰثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقٰاتُ رَبِّهِ » (3)

شب آمد شبْ رفیق دردمندان

* * * شب آمد شب که نالد عاشق زار گهی از دست خود گاهی ز دلدار

انسان روز سرگرم است. درد فراق، خود را شب نشان می دهد. همه انبیای خدا با شب انس داشتند. خداوند متعال با اهل شب، بسیار سخن دارد. خداوند متعال سحر را یکی از نشانه های واقعی عاشقانش می داند :

1- 1) - اسراء (17) : 1؛ «منزّه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمّد صلی الله علیه و آله] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم ، سیر [و حرکت] داد ، تا [بخشی] از نشانه هایِ [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم ؛ یقیناً او شنوا و داناست .»
2- 2) - فجر (89) : 1 - 2؛ «سوگند به سپیده دم * و به شب های ده گانه.»
3- 3) - اعراف (7) : 142؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم ، پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت.»

« وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ » (1)

اولیای خدا با شب انس عجیبی دارند. من انس برخی از آنان را دیده بودم. وقتی عیسی داشت عبادت می کرد، صدای آخرین نفس مادر را شنید. از تپه پایین آمد و دید مادر از دنیا رفته است. همان مریمی که خدا در قرآن، درباره خصلت های نیکوی مریم سنگ تمام گذاشته است و او را به مقام عصمت، ستوده است. کارهای مادر را انجام داد، او را به خاک سپرد و گریه کرد تا خوابش برد. مادر را در خواب دید و گفت : آیا آرزویی هم داری؟ گفت: بله. حضرت عیسی گفت : تو که اکنون در اعلا علیین بهشتی، تو که اکنون نزد انبیا و اولیایی، چه آرزویی داری؟ گفت :

می خواهم خدا مرا به دنیا برگرداند تا شب را بیدار بمانم. (2)آن جا قیمت شب معلوم می شود. شما که از ده - دوازده سالگی شب ها را، به خصوص شب های احیا را ازگریه وتوبه ومناجات پرکردید برایتان چه قدر ارزش دارد.

آیات و روایات تأکید دارند بر این که مردم قسمتی از شب را از دست ندهند ؛ به خصوص شب قدر را. چون شب قدر از هزار ماه بهتر است. (3) امیرالمؤمنین علیه السلام در

1- 1) - ذاریات (51) : 18؛ «و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می کردند .»
2- 2) - مستدرک الوسائل: 338/6، باب 33، حدیث 6948؛ «فِی حَدِیثٍ أَنَّ عِیسَی علیه السلام نَادَی أُمَّهُ مَرْیَمَ بَعْدَ وَفَاتِهَا فَقَالَ یَا أُمَّاهُ کَلِّمِینِی هَلْ تُرِیدِینَ أَنْ تَرْجِعِی إِلَی الدُّنْیَا قَالَتْ نَعَمْ لِأُصَلِّیَ لِلَّهِ فِی لَیْلَهٍ شَدِیدَهِ الْبَرْدِ وَ أَصُومَ یَوْماً شَدِیدَ الْحَرِّ یَا بُنَیَّ فَإِنَّ الطَّرِیقَ مَخُوفٌ وَ قَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْصَانِی بِخَمْسَهِ أَشْیَاءَ إِلَی أَنْ قَالَ دَاوِمْ عَلَی التَّهَجُّدِ بِاللَّیْلِ فَإِنَّ أُمُورَ الْمُؤْمِنِ تَسْتَقِیمُ فِی قِیَامِ اللَّیْلِ.»
3- 3) - وسائل الشیعه: 20/8، باب 1، حدیث 10019، در فضیلت شب قدر آمده: «عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ قَالَ مُوسَی إِلَهِی أُرِیدُ قُرْبَکَ قَالَ قُرْبِی لِمَنِ اسْتَیْقَظَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ رَحْمَتَکَ قَالَ رَحْمَتِی لِمَنْ رَحِمَ الْمَسَاکِینَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ الْجَوَازَ عَلَی الصِّرَاطِ قَالَ ذَلِکَ لِمَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَهٍ لَیْلَهَ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّهِ وَ ثِمَارِهَا قَالَ ذَلِکَ لِمَنْ سَبَّحَ تَسْبِیحَهً فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ النَّجَاهَ مِنَ النَّارِ قَالَ ذَلِکَ لِمَنِ اسْتَغْفَرَ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِی أُرِیدُ رِضَاکَ قَالَ رِضَایَ لِمَنْ صَلَّی رَکْعَتَیْنِ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ.» هم چنین در حدیث 10020 نیز آمده: «عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ تُفَتَّحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ یُصَلِّی فِیهَا إِلَّا کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ سَجْدَهٍ شَجَرَهً فِی الْجَنَّهِ لَوْ یَسِیرُ الرَّاکِبُ فِی ظِلِّهَا مِائَهَ عَامٍ لَایَقْطَعُهَا وَ بِکُلِّ رَکْعَهٍ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ مِنْ دُرٍّ وَ یَاقُوتٍ وَ زَبَرْجَدٍ الْحَدِیثَ.» فَضائل الأشهر الثلاثه: 118، حدیث 114؛ وسائل الشیعه: 358/10، باب 32، حدیث 13599؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ علیه السلام مَنْ أَحْیَا لَیْلَهَ الْقَدْرِ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَوْ کَانَتْ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ وَ مَثَاقِیلِ الْجِبَالِ وَ مَکَایِیلِ الْبِحَارِ.»

چنین شبی ضربت خورد، این شب، شبی بود که پروردگار مسیح را به سوی خود برد و او را رفعت داد. این شب، ما نیز باید به دنبال مسیح و امیرالمؤمنین، به سوی رفعت حرکت کنیم. حرکت به سوی رفعت، برای کسی ممکن است که سبک بار باشد. راه سبک باری، این است که با پروردگار قرارداد جدی بسته شود که من امشب و همه شب های عمرم را با تو به سر خواهم برد. دیگر از من غیبت، دروغ، رابطه با نامحرم و چشم چرانی نخواهی دید.

ابو بصیر به حضرت صادق علیه السلام می گوید: من شب قدر نمی توانم احیا بگیرم و بیدار باشم و برایم سخت است ؛ بخصوص نماز خواندن که باید ایستاده بخوانم.

امام فرمود : «نشسته عبادت کن و نخواب». گفتم: اگر نشسته هم نتوانستم؟ فرمود :

«در بستر بخواب ، ولی بیدار باش و با پروردگارت سخن بگو». (1) آن گاه امام فرمود: «اگر امشب یک رکعت نماز بخوانی، از هزار ماه نماز خواندن بهتر است. اگر قرآن بخوانی، اگر توبه کنی و اگر یک قطره اشک بریزی، اشک امشب با گریه هزار ماه

1- 1) - الکافی: 156/4 و 157، حدیث 2؛ من لایحضره الفقیه: 160/2، حدیث 2029.

مساوی است». (1)

روز قیامت، ملائکه پرونده ای را می بینند و عصبانی می شوند و می خواهند صاحب پرونده را به جهنم ببرند. خطاب می رسد که غیر از این پرونده که شما دیدید، یک ورق پرونده هم نزد من دارد. او یک شب، در سراسر عمرش، بیدار شد، یاد گناهانش افتاد و اشک ریخت و خوابید. من با همان گریه، آتشش را خاموش کردم. او سهمی از جهنم ندارد. خوش به حال کسی که شب قدر را احیا بگیرد. امام صادق علیه السلام می فرماید : خوش به حال کسی که همه گناهان گذشته را در نظر بیاورد و ببیند که نافرمانی چه خدایی را مرتکب شده است. اگر برای گناهانی که از جلو چشم می گذراند، اشک بریزد، من به او امید می دهم که خدا او را ناامید نکند. (2)

1- 1) - الکافی: 156/4، حدیث 2؛ «عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِیرٍ جُعِلْتُ فِدَاکَ اللَّیْلَهُ الَّتِی یُرْجَی فِیهَا مَا یُرْجَی فَقَالَ فِی إِحْدَی وَ عِشْرِینَ أَوْ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ قَالَ فَإِنْ لَمْ أَقْوَ عَلَی کِلْتَیْهِمَا فَقَالَ مَا أَیْسَرَ لَیْلَتَیْنِ فِیمَا تَطْلُبُ قُلْتُ فَرُبَّمَا رَأَیْنَا الْهِلَالَ عِنْدَنَا وَ جَاءَنَا مَنْ یُخْبِرُنَا بِخِلَافِ ذَلِکَ مِنْ أَرْضٍ أُخْرَی فَقَالَ مَا أَیْسَرَ أَرْبَعَ لَیَالٍ تَطْلُبُهَا فِیهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ لَیْلَهُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ لَیْلَهُ الْجُهَنِیِّ فَقَالَ إِنَّ ذَلِکَ لَیُقَالُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ سُلَیْمَانَ بْنَ خَالِدٍ رَوَی فِی تِسْعَ عَشْرَهَ یُکْتَبُ وَفْدُ الْحَاجِّ فَقَالَ لِی یَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَفْدُ الْحَاجِّ یُکْتَبُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ الْمَنَایَا وَ الْبَلَایَا وَ الْأَرْزَاقُ وَ مَا یَکُونُ إِلَی مِثْلِهَا فِی قَابِلٍ فَاطْلُبْهَا فِی لَیْلَهِ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ وَ صَلِّ فِی کُلِّ وَاحِدَهٍ مِنْهُمَا مِائَهَ رَکْعَهٍ وَ أَحْیِهِمَا إِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَی النُّورِ وَ اغْتَسِلْ فِیهِمَا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَقْدِرْ عَلَی ذَلِکَ وَ أَنَا قَائِمٌ قَالَ فَصَلِّ وَ أَنْتَ جَالِسٌ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَسْتَطِعْ قَالَ فَعَلَی فِرَاشِکَ لَاعَلَیْکَ أَنْ تَکْتَحِلَ أَوَّلَ اللَّیْلِ بِشَیْءٍ مِنَ النَّوْمِ إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفَتَّحُ فِی رَمَضَانَ وَ تُصَفَّدُ الشَّیَاطِینُ وَ تُقْبَلُ أَعْمَالُ الْمُؤْمِنِینَ نِعْمَ الشَّهْرُ رَمَضَانُ کَانَ یُسَمَّی عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَرْزُوقَ.»

2- 2) - شبیه به این مضمون آمده: مستدرک الوسائل: 186/11، باب 5، حدیث 12697؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ ع قَالَ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام طُوبَی لِمَنْ کَانَ صَمْتُهُ فِکْراً وَ نَظَرُهُ عِبَراً وَ کَلَامُهُ ذِکْراً وَ بَکَی عَلَی خَطِیئَتِهِ وَ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ یَدِهِ وَ لِسَانِهِ.»

این مربوط به شب قدر بود ، اما درباره شب جمعه امام صادق علیه السلام می فرماید:

فرزندان یعقوب، نزد پدر آمدند و گفتند : ما که پیش خدا آبرو نداریم و موقعیتی نداریم که توبه کنیم. تو از طرف ما از خدا طلب مغفرت کن. یعقوب گفت :

« سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ » (1)

امام صادق علیه السلام می فرماید: صبر کرد تا هفته بگذرد و شب جمعه فرا برسد ؛ چون شب جمعه، توبه پذیرفته می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: همه ماهیان دریا و حیوانات صحرا یک لحظه سر را بلند می کنند و با صدای حیوانی خود، می گویند :

«رَبَّنا لا تُعَذِّبنا بِذُنوبِ الآدَمِيين» (2)خدایا ما را به گناه انسانها عذاب نکن.

شب جمعه، دعاهای بسیاری دارد. یکی از دعاها این است :

«یا اللّٰهُ یا رَحمنُ یا رَحیمُ یا ذَا الجَلالِ وَالاِکْرامِ یا اللّٰهُ أَنتَ الذی لَیسَ کَمِثلِهِ شَی وَ هُو السَمیعُ البَصیر».

سمیع یعنی همین الان صدای ما را می شنوی که ما داریم دعا و گریه می کنیم ، اما بصیری یعنی کل پرونده ما را می بینی که ما چه کاره بوده ایم.

«یا اجوَد من سُئِل»

1- 1) - یوسف (12) : 98؛ «درخواست آمرزش خواهم کرد.»
2- 2) - بحار الأنوار: 281/86، باب 2، ذیل حدیث 27؛ مستدرک الوسائل: 74/6، باب 36، حدیث 6470.

خدایا ! سخاوتمندی مانند تو در عالم نبوده است که در خانه اش بروم.

«یا اکرَمَ مَن اعطِی»

ای کریم ترین کریمان، در عطا کردن !

«یا ارحَمَ مَن اسْتُرْحِمْ»

ای مهربان ترین مهربانان که از تو مهربانی خواستم و تو عطا کردی ! بر پیغمبر و آلش درود فرست. من بنده ناتوان تو بودم. اگر من هم مانند ابراهیم قدرت داشتم، گناه نمی کردم. اگر من هم مانند علی اکبر قدرت داشتم، گناه نمی کردم.

«وقِلّهُ حیلَتِی»

تدبیر و چاره اندیشی من کم است.

«انّکَ ثِقَتی»

تو تکیه گاه من هستی؛

«وَرَجائی» (1)تو امید من هستی. منتی بر من بگذار که اگر امشب نزد تو نامم در پرونده دوزخیان است، آن را در پرونده بهشتی ها بنویس. همین مطلب را امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت شکوه دل می گوید :

«لِایِّ الأُمورِ الَیکَ أَشکُو ولِما مِنها اضِجُ وَأَبکی، لِأَلِیمِ العَذابِ وَشِدَّتِه أَم لِطُول البَلاءِ وَمُدَّتِهِ، فَلَئِنْ صَیَّرتَنی لِلْعُقُوباتِ مَعَ أَعدائِکَ وَجَمَعْتَ بَینی وَبَیْنَ أَهلِ بَلائِکَ وفَرَّقتَ بَینِی وَبَیْنَ أَحِبائِکَ وَ اولیائِکَ...» (2)

1- 1) - بحار الأنوار: 288/86، باب 3، حدیث 2.
2- 2) . فرازی از دعای کمیل.

می فرماید : اگر می خواهی در قیامت، مرا نزد انبیا راه ندهی، نزد حسینت راه ندهی و می خواهی مرا در آتش ببری، من چیزی نمی گویم، بگذار جهنم مرا بسوزاند ، اما به من بگو:

«فَکَیفَ اصبِرُ عَلی فِراقِکَ»

جدایی از تو را چه کار کنم؟

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

دوستان و دشمنان واقعی

15

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

(1)

ص:194

1- 1) - الکافی: 638/2، حدیث 1 و 6؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَاعَلَیْکَ أَنْ تَصْحَبَ ذَا الْعَقْلِ وَ إِنْ لَمْ تَحْمَدْ کَرَمَهُ وَ لَکِنِ انْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ احْتَرِسْ مِنْ سَیِّیِ أَخْلَاقِهِ وَ لَاتَدَعَنَّ صُحْبَهَ الْکَرِیمِ وَ إِنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ لَکِنِ انْتَفِعْ بِکَرَمِهِ بِعَقْلِکَ وَ افْرِرْ کُلَّ الْفِرَارِ مِنَ اللَّئِیمِ الْأَحْمَقِ.» «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ لَاتَکُونُ الصَّدَاقَهُ إِلَّا بِحُدُودِهَا فَمَنْ کَانَتْ فِیهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَیْءٌ مِنْهَا فَانْسُبْهُ إِلَی الصَّدَاقَهِ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ فِیهِ شَیْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَی شَیْءٍ مِنَ الصَّدَاقَهِ فَأَوَّلُهَا أَنْ تَکُونَ سَرِیرَتُهُ وَ عَلَانِیَتُهُ لَکَ وَاحِدَهً وَ الثَّانِی أَنْ یَرَی زَیْنَکَ زَیْنَهُ وَ شَیْنَکَ شَیْنَهُ وَ الثَّالِثَهُ أَنْ لَاتُغَیِّرَهُ عَلَیْکَ وِلَایَهٌ وَ لَامَالٌ وَ الرَّابِعَهُ أَنْ لَایَمْنَعَکَ شَیْئاً تَنَالُهُ مَقْدُرَتُهُ وَ الْخَامِسَهُ وَ هِیَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَایُسْلِمَکَ عِنْدَ النَّکَبَاتِ.» هم چنین در زمینه دوری از بعضی انسان ها چنین آمده: الکافی: 639/2 - 640، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ قَالَ یَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِ أَنْ یَتَجَنَّبَ مُوَاخَاهَ ثَلَاثَهٍ الْمَاجِنِ الْفَاجِرِ وَ الْأَحْمَقِ وَ الْکَذَّابِ فَأَمَّا الْمَاجِنُ الْفَاجِرُ فَیُزَیِّنُ لَکَ فِعْلَهُ وَ یُحِبُّ أَنَّکَ مِثْلُهُ وَ لَایُعِینُکَ عَلَی أَمْرِ دِینِکَ وَ مَعَادِکَ وَ مُقَارَبَتُهُ جَفَاءٌ وَ قَسْوَهٌ وَ مَدْخَلُهُ وَ مَخْرَجُهُ عَارٌ عَلَیْکَ وَ أَمَّا الْأَحْمَقُ فَإِنَّهُ لَایُشِیرُ عَلَیْکَ بِخَیْرٍ وَ لَایُرْجَی لِصَرْفِ السُّوءِ عَنْکَ وَ لَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ رُبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَکَ فَضَرَّکَ فَمَوْتُهُ خَیْرٌ مِنْ حَیَاتِهِ وَ سُکُوتُهُ خَیْرٌ مِنْ نُطْقِهِ وَ بُعْدُهُ خَیْرٌ مِنْ قُرْبِهِ وَ أَمَّا الْکَذَّابُ فَإِنَّهُ لَایَهْنِئُکَ مَعَهُ عَیْشٌ یَنْقُلُ حَدِیثَکَ وَ یَنْقُلُ إِلَیْکَ الْحَدِیثَ کُلَّمَاأَفْنَی أُحْدُوثَهً مَطَرَهَا بِأُخْرَی مِثْلِهَا حَتَّی إِنَّهُ یُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ فَمَا یُصَدَّقُ وَ یُفَرِّقُ بَیْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَهِ فَیُنْبِتُ السَّخَائِمَ فِی الصُّدُورِ فَاتَّقُوا اللَّهَ عز و جل وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِکُمْ.»

ص:195

ص:196

ص:197

کسی نمی تواند انکار کند که انسان، در طول زندگی، دارای دوستانی واقعی و نیز دشمنانی جدی و حقیقی است. قرآن کریم در یک بخش، دوستان واقعی انسان را معرفی می کند، گرچه میان انسان و آن ها، رابطه ظاهری و فیزیکی نباشد. عده ای در این عالم، عاشق و محب و دوست انسانند و به علت این دوستی ذاتی که دارند، هر خیری را برای انسان می خواهند و نیز به دنبال حفظ انسان از هر شری هستند.

بخشی از آیات نیز دشمنان واقعی انسان را مطرح می کند، چه با این دشمنان رابطه داشته باشد یا نداشته باشد. این ها ذاتاً با انسان دشمنند. این گونه نیست که اگر بر انسان مسلط نباشند، بی توجه به انسان باشند، بلکه دشمنی خود را ثابت می کنند.

در یک بخش از آیات مبارکه سوره یوسف، این دو حقیقت مطرح شده است، دوستان واقعی و دشمنان واقعی.

عامل سعادت یوسف

علت این که یوسف یوسف شد، با آن همه شؤونی که پروردگار عالم برای ایشان بیان کرده است، چیست؟ او هم مانند همه انسان ها، در یک خانواده کنعان نشین، از مادر بزرگواری به نام راحیل به دنیا آمد، در حالی که مانند همه کودکان عالم، بی رنگ بود، نه رنگ مثبتی داشت و نه رنگ منفی. مولودی بود که بر مبنای فطرت به دنیا آمده بود ، ولی این مولود بزرگوار، همین گونه که جاده زندگی را می پیمود، با تعلیماتی که از پیامبر زمانش فرا گرفت، دوستان واقعی و دشمنان حقیقی خود را

ص:198

شناخت. (1)وقتی این پدر بزرگوار، دشمن شناسی را به او درس می داد، فرزندش کمتر از ده سال داشت. چون قرآن مجید، سوره را برای عبرت و درس آموزی مطرح کرده است، به نظر می آید که می خواهد به همه پدران بیاموزد که هنوز کودکان ده ساله نشده اند، دشمنان واقعی را به آنان بشناسانید. وای به حال پدری که فرزند را به دوستی با دشمنان تشویق می کند و وای به حال خانواده ای که رابطه فرزند را با دوستان واقعی انسان قطع کند.

این آیه شریفه، که از تعلیمات یعقوب علیه السلام است. این مرد الهی و این پدر مهربان، پیش از ده سالگی یوسف، به او القا کرده است:

« لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ » (2)

خوابت را برای برادرانت نقل نکن، آن چه به تو ارائه شده است، یعنی آینده با منفعت و عالی که همه خیر دنیا در آن است و برای تو در نظر گرفته شده است، با

1- 1) - الکافی: 641/2، حدیث 7؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ قَالَ لِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا یَا بُنَیَّ انْظُرْ خَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبْهُمْ وَ لَاتُحَادِثْهُمْ وَ لَاتُرَافِقْهُمْ فِی طَرِیقٍ فَقُلْتُ یَا أَبَتِ مَنْ هُمْ عَرِّفْنِیهِمْ قَالَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَةَ الْکَذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ یُقَرِّبُ لَکَ الْبَعِیدَ وَ یُبَعِّدُ لَکَ الْقَرِیبَ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَةَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بَائِعُکَ بِأُکْلَةٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِکَ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَةَ الْبَخِیلِ فَإِنَّهُ یَخْذُلُکَ فِی مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَکُونُ إِلَیْهِ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَنْفَعَکَ فَیَضُرُّکَ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّی وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فِی کِتَابِ اللَّهِ عز و جل فِی ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ قَالَ اللَّهُ عز و جل فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمیٰ أَبْصارَهُمْ وَ قَالَ عز و جل الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ وَ قَالَ فِی الْبَقَرَةِ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ.»
2- 2) - یوسف (12): 5؛ « خواب خود را برای برادرانت مگو.»

کسی در میان نگذار، چون آن چه به تو ارائه داده اند، اکنون از اسرار تو است. عزیز دلم ! ایشان آن اندازه ظرفیت ندارند که تحمل کنند. برادران تو انسان های بی دینی نیستند امّا ظرفیت و درک آنها خیلی کم است.

اختلاف ظرفیت های انسان

دین داران ظرفیت های مختلفی دارند. روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره سلمان و ابوذر رسیده است که شخصیت نوری و معنوی ابوذر، تا ملکوت عالم کشیده شده است. دلایل بسیاری هم بر این مسأله هست. یکی از آن ها این که جبرئیل می گفت:

خداوند عالم به چهار نفر از مردم زمان تو، بیشتر علاقه دارد: علی بن ابی طالب علیه السلام ، سلمان، ابوذر و مقداد. (1)پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: پس از نمازهایت چه دعایی می خوانی؟ چون جبرئیل به من خبر داده است که تو دعایی می خوانی که فرشتگان آن را از تو آموخته

1- 1) - الخصال: 254/1؛ «عن ابن بریده عن أبیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله إن الله عز و جل أمرنی بحب أربعه من أصحابی و أخبرنی أنه یحبهم قلنا یا رسول الله فمن هم فکلنا نحب أن نکون منهم فقال ألا إن علیا منهم ثم سکت ثم قال ألا إن علیا منهم و أبو ذر و سلمان الفارسی و المقداد بن الأسود الکندی.» کتاب سلیم بن قیس: 941، الحدیث الثامن و السبعون؛ «عن سلیم بن قیس، قال خرج أمیر المؤمنین، علی بن أبی طالب علیه السلام و نحن قعود فی المسجد بعد رجوعه من صفین و قبل یوم النهروان فقعد علی علیه السلام و احتوشناه، فقال له رجل یا أمیر المؤمنین، أخبرنا عن أصحابک. قال سل. فذکر قصه طویله فقال إنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی کلام طویل له إن الله أمرنی بحب أربعه رجال من أصحابی و أخبرنی أنه یحبهم و أن الجنه تشتاق إلیهم. فقیل من هم یا رسول الله فقال «علی بن أبی طالب» ثم سکت. فقالوا من هم یا رسول الله فقال «علی» ثم سکت. فقالوا من هم یا رسول الله فقال علی و ثلاثه معه، هو إمامهم و دلیلهم و هادیهم، لا ینثنون و لا یضلون و لا یرجعون و لا یطول علیهم الأمد فتقسو قلوبهم، سلمان و أبو ذر و المقداد.»

و می خوانند. چون عرض کرد این دعا را :

«اللّهُمَّ إِنّی أَسئَلُکَ الأَمْنَ و الایمانَ بک وَالتَّصْدیقَ بِنَبیِّکَ والعافَیَهَ مِنْ جَمِیع البَلاءِ وَ الشُّکْرَ عَلَی العافِیَهِ وَالغِنیٰ عَنْ شِرارِ النّاس» (1)خدایا ایمان به خودت و تصدیق پیغمبرت و عافیت از همه بلایا و شکر بر عافیت و بی نیازی مردمان بد را از تو مسئلت می کنم.

یعقوب به یوسف نگفت که این ده پسر من، بی دین هستند، بلکه فرمود : پسرم! آن چه به تو ارائه شده است، به برادران خود نگو ، چون این ظرفیت را ندارند ، چون ایشان به پدر گفته بودند :

« نَحْنُ عُصْبَهٌ » (2)

ما یک گروه قوی هستیم. آنان برادر کوچک را می بینند که زوری ندارد؛ از این رو می گفتند: یوسف و برادر او، دل پدر را بیش تر به خود متمایل کرده اند، ممکن است

1- 1) - الأمالی، شیخ صدوق: 346، حدیث 3؛ «عن أبی عبد الله الصادق قال إن أبا ذر مر برسول الله صلی الله علیه و آله و عنده جبرئیل علیه السلام فی صوره دحیه الکلبی و قد استخلاه رسول الله صلی الله علیه و آله فلما رآهما انصرف عنهما و لم یقطع کلامهما فقال جبرئیل یا محمد هذا أبو ذر قد مر بنا و لم یسلم علینا أما لو سلم علینا لرددنا علیه یا محمد إن له دعاء یدعو به معروفا عند أهل السماء فسله عنه إذا عرجت إلی السماء فلما ارتفع جبرئیل جاء أبو ذر إلی النبی صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما منعک یا أبا ذر أن تکون قد سلمت علینا حین مررت بنا فقال ظننت یا رسول الله أن الذی کان معک دحیه الکلبی قد استخلیته لبعض شأنک فقال ذاک کان جبرئیل یا أبا ذر و قد قال أما لو سلم علینا لرددنا علیه فلما علم أبو ذر أنه کان جبرئیل علیه السلام دخله من الندامه ما شاء الله حیث لم یسلم فقال رسول الله ما هذا الدعاء الذی تدعو به فقد أخبرنی أن لک دعاء معروفا فی السماء قال نعم یا رسول الله أقول اللهم إنی أسألک الإیمان بک و التصدیق بنبیک و العافیه عن جمیع البلاء و الشکر علی العافیه و الغنی عن شرار الناس.»
2- 2) - یوسف (12) : 8؛ «ما گروهی نیرومندیم.»

پدر از ما دل سرد شود؛ پس باید این عامل دل سردی را از او دور کنیم.

یوسف هم این سرّ را بازگو نکرد. هر چیزی را نباید برای همه بگویی چون یکی از آموزه های دینی و اخلاقی اینست که :

«استُر ذَهَبَک وَ ذِهابَکَ وَمَذْهَبَک» (1)سرمایه و رفت و آمد و دین خود را از دیگران بپوشان. همه چیز را نباید برای همه بازگو کرد. پس از آن به این کودک زیر ده سال، دشمن شناسی آموخت که :

« إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ » (2)

شیطان، آن منحرف کننده راه زندگی، چه جنی و چه انسی، دشمن آشکار است.

یوسف نیز هم دشمن شناس و هم دوست شناس خوبی شد. هر چه در زندگی می خواست برای او پیش آید که از زهر تلخ تر بود، تحمّل می کرد. رابطه خود را با همه دشمنان، تا آخر زندگی قطع کرد. نه در شهوت، نه در حاکم شدن، نه در مال و نه در دل، کم ترین اخلالی در کارش وارد نشد. یک تار زلف زندگی را به یک تار زلف دشمن گره نزد ، اما زلیخا زلف دل و جان و نفس و حیات و منش و رفتار خود را به

1- 1) - التحفه السنیه (مخطوط)، السید عبد الله الجزائری: 330 - 331؛ «وورد فی وصایا الحکماء استر ذهبک وذهابک ومذهبک ومرادهم بالذهب الشی النفیس جوهرا أو عرضا حتی أسرار العلوم والمعارف والذهاب إما مصدر ذهب والمراد به الخروج إلی طلب المقاصد علی وجه» صفحه 331؛ «عام یندرج فیه العبادات والریاضات الشرعیه التی یخرج بها السالک المهاجر إلی الله عز و جل عن قرار طبعه أو جمعه ذهبه بالکسر وهو المطر اللین فالمراد رشحات المراحم الإلهیه والألطاف الخفیه الفائضه علی سر العبد أحیانا وعلیه فالمذهب یحتمل المصدر المیمی واسم الزمان والمکان.»
2- 2) - یوسف (12) : 5؛ «بدون شک شیطان برای انسان دشمنی آشکار است .»

زلف دشمنان گره زد، که در آستانه آزادی یوسف گفت: آن چه در این دربار گذشت و ما همه آن چه را که بر ضدّ یوسف گزارش دادیم، دروغ بود. نفس من بود که مرا به زشتی کشید و اکنون حق آشکار شد که یوسف، پاکدامن ترین جوان است. ما می خواستیم به همه بباورانیم که این جوان، خائن به ناموس دیگران است امّا یوسف پیروز این میدان شد. بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است (1)

جرم او فقط پاکی است. ای بندگان مؤمن و دیندار و حزب الهی من ! این سلامت شما به نظر عده ای جرم شما است و برخی طردها و راندن ها را به دلیل این جرم، برای شما پیش می آورند. شما مانند یوسف، به اندازه ظرفیت خودتان، تحمل کنید.

جرم زن های شما حجاب و ایمان است. بالاترین جرم ایشان این است که یک تار زلفشان را با دشمن گره نمی زنند.

نخست وزیر انگلستان، در زمان ناصر الدین شاه قاجار گفت: مسلمان ها در دنیا دو جرم سنگین دارند و برای این جرم ها باید به ایشان حمله کرد: یکی قبله و دیگری قرآن. اعلام کنند که ما به قبله کاری نداریم. جرم امیرالمؤمنین، علی علیه السلام بودن است. معاویه باید حکومت کند، چرا؟ چون معاویه است. چرا همه ائمه، از موسی بن جعفر تا امام عصر، در زندان بودند، ولی بنی عباس 523 سال بر این منطقه حاکم شدند و مجرم نبودند؟ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: جرم علی،

1- 1) - صائب تبریزی.

عدالت خواهی او است. (1)شما مردم مؤمن ایران از نظر دشمنان اسلام مجرم هستید. ایمان امروزه جرم است. همه روشن فکران داخلی، شما را مجرم می دانند، این جلسات را جرم می دانند، گریه شما را جرم می دانند. شیطان شما را مجرم می داند و اعلام می کند:

« فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ » (2)

گره زلف خدا به مردم نجران

به پادشاه یمن، ذونواس خبر دادند که مردم نجران، واقعاً به مسیح ایمان آورده اند. خود او حرکت کرد و به نجران آمد. به نمایندگان اهل ایمان پیغام داد که باید با این فرهنگ، قطع رابطه کنید. نمایندگان هم گفتند: ما زلف خود را به دوستانمان، یعنی خدا و مسیح، چنان گره زده ایم که باز شدنی نیست.

« وَ السَّمٰاءِ ذٰاتِ الْبُرُوجِ » (3)

« وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ » (4)

« وَ شٰاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ * قُتِلَ أَصْحٰابُ الْأُخْدُودِ » (5)

1- 1) - رسائل و مقالات، شیخ جعفر سبحانی (قتل فی محراب عبادته لشده عدله)
2- 2) - ص (38) : آیه 82؛ «گفت : به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می کنم.»
3- 3) - بروج (85) : 1؛ «سوگند به آسمان که دارای برج هاست.»
4- 4) - بروج (85) : 2؛ «و سوگند به روزی که [برپا شدنش را برای داوری میان مردم] وعده داده اند.»
5- 5) - بروج (85) : 3 - 4؛ «و سوگند به شاهد [که پیامبر هر امت است] و مورد مشاهده [که اعمال هر امت است ؛] * مرده باد صاحبان آن خندق [که مؤمنان را در آن سوزاندند .].»

« وَ هُمْ عَلىٰ مٰا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ » (1)

ذونواس گفت: خندق بزرگی بکنید و در آن، مواد آتش زا بریزید و زن و فرزند و پیر و جوان و همه کسانی که مؤمنند، بیاورید. یا گره زلف را از زلف خدا و پیامبران و مسیح باز کنند و یا آنان را در این آتش بیندازید ؛ اما به این آسانی دست از ایمان خود برنمی داشتند. کجا فرار کنند؟

« وَ هُمْ عَلىٰ مٰا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ * وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ » (2)

زلفشان به خدا گره خورده بود. دو کودک را که در آغوش مادر بودند، آوردند.

ذونواس گفت: از خدا دست بردار. مادر گفت: نمی توانم. یکی از کودکان را در آتش انداختند. کودک دیگر را هم انداختند. (3)

1- 1) - بروج (85) : 7؛ «و آنچه را از شکنجه و آسیب درباره مؤمنان انجام می دادند تماشاگر و ناظر بودند.»
2- 2) - بروج (85) : 7 - 8؛ «و آنچه را از شکنجه و آسیب درباره مؤمنان انجام می دادند تماشاگر و ناظر بودندأ 7 و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست ناپذیر و ستوده.»
3- 3) - تفسیر نمونه: 337/26 - 339، ذیل آیه 4 سوره بروج؛ «اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟ «اخدود» به معنی گودال بزرگ یا «خندق» است، و منظور در اینجا خندقهای عظیمی است که مملو از آتش بود تا شکنجه گران مؤمنان را در آنها بیفکنند و بسوزانند. در اینکه این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است؟ و آیا این یک ماجرای خاص و معین بوده، و یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است؟ در میان مفسران و مورخان گفتگو است. معروفتر از همه آن است که مربوط به «ذو نواس» آخرین پادشاه «حمیر» در سرزمین «یمن» است. توضیح اینکه: «ذو نواس» که آخرین نفر از سلسله گروه «حمیر» بود به آئین یهود درآمد، و گروه «حمیر» نیز از او پیروی کردند، او نام خود را «یوسف» نهاد، و مدتی بر این منوال گذشت، سپس به او خبر دادند که در

سر زمین «نجران» (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آئین نصرانیتند، هم مسلکان «ذو نواس» او را وادار کردند که اهل «نجران» را مجبور به پذیرش آئین یهودکند، او به سوی نجران حرکت کرد، و ساکنان آنجا را جمع نمود، و آئین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند، ولی آنها ابا کردند حاضر به قبول شهادت شدند. اما حاضر به صرف نظر کردن از آئین خود نبودند. «ذو نواس» دستور داد خندق عظیمی کندند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند، گروهی را زنده زنده به آتش سوزاند، و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان به آتش به بیست هزار نفر رسید!. بعضی افزوده اند که در این گیرودار یک تن از نصارای نجران فرار کرد و به سوی روم و دربار قیصر شتافت، و از ذو نواس شکایت کرد و یاری طلبید. «قیصر» گفت: سرزمین شما از من دور است، اما نامه ای به پادشاه حبشه می نویسم که او مسیحی است و همسایه شما است، و از او می خواهم شما را یاری دهد، سپس نامه ای نوشت و از پادشاه حبشه انتقام خون مسیحیان نجران را خواست مرد نجرانی نزد سلطان حبشه نجاشی آمد، و نجاشی از شنیدن این داستان سخت متاثر گشت، و از خاموشی شعله آئین مسیح علیه السلام در سرزمین نجران افسوس خورد، و تصمیم بر انتقام شهیدان را از او گرفت. لشکریان حبشه به جانب یمن تاختند و در یک پیکار سخت سپاه ذو نواس را شکست دادند، و گروه زیادی از آنان کشته شد، و طولی نکشید که مملکت یمن به دست نجاشی افتاد و به صورت ایالتی از ایالات حبشه درآمد. بعضی از مفسران نقل کرده اند که طول آن خندق چهل ذراع، و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریبا نیم متر است و گاه به معنی «گز» که حدود یک متر است به کار می رود) و بعضی نقل کرده اند هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که در بالا ذکر شده بوده است. ماجرای فوق به صورتهای متفاوتی در بسیاری از کتب تفسیر و تاریخ آمده است از جمله مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابو الفتوح رازی» در تفسیر خود، و «فخر رازی» در تفسیر کبیر و «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیر خود ذیل آیات مورد بحث، و همچنین «ابن هشام» در سیره خود (جلد اول صفحه 35) و جمعی دیگر آورده اند. از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که این شکنجه گران بیرحم، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خونهایی که ریخته بودند در همین دنیا از آنها گرفته شد، و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است. این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد احتمالا نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود، ولی عجب اینکه این بدعت قساوت بار ضد انسانی سرانجام دامان خود یهود را گرفت، و چنان که می دانیم گروه زیادی از آنها در ماجرای آلمان هیتلری

در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند، و مصداق «عذاب الحریق» این جهان نیز در باره آنها تحقق یافت. علاوه بر این «ذو نواس یهودی» بنیانگذار اصلی این بنای شوم، نیز از شر اعمال خود بر کنار نماند.»

ص:206

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اوج وصال و اوج هجران

16

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

کلام در سوره مبارکه یوسف است. از مجموعه صد و چند آیه این سوره، غیر از دو نکته گذشته دو حقیقت دیگر استفاده می شود که فوق العاده قابل توجه است.

یک حقیقت اوج وصال انسان به وجود مقدس حضرت حق نشان می دهد، و حقیقت دیگر اوج هجران و جدایی انسان را از پروردگار مهربان عالم است.

آنجا که بحث از اوج وصال است، بحث از منافع ابدی برای انسان است. یعنی این انسان به مقام خیرالبریه ای رسیده که این مقام در قرآن مجید مطرح است.

این یک جهت سوره است که از مجموعه سوره مبارکه یوسف استفاده می شود، برای رسیدن انسان به اوج وصال حق و دریافت مقام خیرالبریه ای مقامی فوق آن برای انسان وجود ندارد، چون کلمه خیر در اینجا از نظر ادبیات عرب، افعل التفضیل به معنای بهترین است.

کلمه بریه هم به معنای مجموعه جنبندگان عالم، هر ذی روحی و ذی حیاتی است، که در این قسمت سوره بازگو می کند. انسان توان حرکت در راه هدایت را دارد و می تواند به اوج وصال حق برسد، تبدیل به خیرالبریه بشود و اتصال به منافع

ص:208

ص:209

ص:210

ص:211

ابدی پیدا کند. جهت دیگر بحث از اوج هجران و جدایی و فراق است، و انقطاع از حق و رسیدن به مرحله شرالبریه، اتصال به خسارت ابدی و همیشگی، خسارتی که بسیار خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: یک روزی می آید که قابل جبران برای خسارت دیده نیست.

راه رسیدن به اوج وصال و علت هجران و فراق

نکته مهمی که در اینجا قابل بحث است و در قرآن هم به طور گسترده پروردگار مهربان عالم برای بیداری انسان مطرح کرده این است که سبب رسیدن به اوج وصال و مقام خیرالبریه ای و اتصال به منافع ابدی و سبب رسیدن به اسفل السافلین و شرالبریه ای و هجران و فراق و جدایی و دچار شدن به خسارت ابدی چیست؟

به خاطر اهمیت مطلب، قرآن از ابتدای سوره بقره تا پایان به طور گسترده وارد این مسأله شده است.

برای نزدیک شدن مطلب به ذهن، مثالی را ذکر می کنم. همه اهل دل از اهل علم می گویند که در مثل مناقشه نیست، یعنی در مثل چون و چرا نکنید. پروردگار هنگام قرآن در به کارگیری مثل می فرماید:

« إِنَّ اللّٰهَ لا یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً مٰا بَعُوضَةً فَمٰا فَوْقَهٰا » (1)

من با این عظمت و بی نهایتی از اینکه برای بیان یک مطلبی به یک پشه یا فراتر از پشه مثل بزنم شرم ندارم . گاهی با همین مثل ها مطلبی را روشن می کند و گاهی

1- 1) - بقره (2) : 26؛ «بی تردید خدا [برای فهماندن مطلبی به مردم] از اینکه به پشه و فراتر از آن [در کوچکی] مَثَل بزند ، شرم نمی کند.»

هم همه انسانها را محدود می کند.

مثلا در آیه شریفه می فرماید:

« لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ » (1)

این قدر ادعای توان و قدرت نکنید، برای اینکه اگر کل شما انسان ها یک جا جمع بشوید قدرت آفریدن یک پشه را ندارید. یعنی بر سر قدرت ادعایی انسان زده وگرنه می فرمود قدرت ساختن یک زنبور عسل را ندارید.

حضرت حق فرموده:

« لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ »

اگر مجموعه شما، افکار و عقل و علم و قدرتتان را روی هم بگذارید، یک پشه را نمی توانید بسازید، آن وقت شما در مقابل من سرکشی می کنید تا اینکه پیروز بشوید؟

در مثل مناقشه نیست. تار یا سه تار یک وسیله موسیقی بسیار قدیمی با چند تا سیم و دکمه است. وقتی که جدای از دست انسان و افکار انسان و حالات انسان است، هیچ صدایی ندارد و سکوت مطلق است.

اگر یک انسان جاهل ونادان سه تار را بردارد و به خاطر اینکه به هیچ صورتی دانش نُتهای موسیقی را ندارد، بنوازد صداهای ناهماهنگ و نفرت آورِ خسته کننده از این سه تار بیرون می آورد. به خصوص اگر این صداها را یک متخصص موسیقی بشنود که او در کمال نفرت قرار می گیرد و اگر ادامه پیدا بکند، او را به خشم می آورد.

1- 1) - حج (22) : 73؛ «هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند.»

اگر یک دانای معاند این سه تار را نامنظم بزند، باز همان صداهای ناهنجار، و نفرت آور در می آید.

اما اگر یک دانای منصف و فهمیده این سه تار را با ردیف و اندیشه ای که به سر انگشتانش می دهد، بنوازد صداهای هماهنگ و ردیف و مرتبی در می آورد.

انسان یک عنصر موسیقی طبیعی زمینی - آسمانی است. یک جهت این عنصر موسیقی وصل به عالم غیب است و جهت دیگر آن وصل به خاک است. این یک مسأله قرآنی است.

اما جهتی که وصل به غیب است، از طریق

« نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی » (1)

وصل به آسمان است. چون روح مادی نیست و از آثار مادیت هیچ چیزی در روح وجود ندارد، روح یک جنس لطیف آسمانی است ، نه به معنی آسمان بالای سر، یعنی عالم بالا و با رفعت و جایگاه بسیار عالی که دیگر بالاتر از آن جایگاه نیست، چون کلمه روح را با یای متکلم وصل به خودش کرده است

« نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی »

از روحم در آن دمیدم، یعنی یک عنصر همرنگ با ملکوتیان را به تناسب این بدن که در حقیقت همرنگ با خود من است، در این بدن دمیدم. (2)

1- 1) - حجر (15) : 29؛ «و از روح خود در او بدمم.»
2- 2) - البرهان فی تفسیر القرآن: 263/3، سوره حجر (15) : آیات 27 - 83، حدیث 5851؛ «عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل : «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی» کیف هذا النفخ؟ فقال: إن الروح متحرک کالریح، و إنما سمی روحا لأنه اشتق اسمه من الریح، و إنما أخرجه علی لفظ الریح لأن الأرواح مجانسه للریح، و إنما أضافه إلی نفسه لأنه اصطفاه علی سائر الأرواح، کما قال لبیت من البیوت:بیتی و لرسول من الرسل: رسولی و أشباه ذلک، و کل ذلک مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبر.» البرهان فی تفسیر القرآن: 263/3، سور حجر (15) : آیات 27 - 83، حدیث 5849؛ «عن الأحول، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الروح التی فی آدم علیه السلام فی قوله: فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی. قال: هذه روح مخلوقه، و الروح التی فی عیسی علیه السلام مخلوقه».

یک جهت انسان عنصر خاکی است که همان بدنه سه تار است و یک جهت عنصر نیز آن معنویت سه تار است که وقتی ظهور می کند، یا انسان را در اوج نشاط می برد و یا آدم را به گریه وا می دارد تا غم ها و غصه ها و ناراحتی ها و رنج ها تخلیه بشود.

از زمان آدم وجود انسان که سه تار خلقت است، هرگاه دست نادان یا دانای معاندی افتاد، فقط صداهای ناهماهنگ غرایز نفسانی و امیال حیوانی و شهوات بی محاسبه را از آن درآورده است.

این صداها را به صورت عمل هم در آوردند، صداهایی که مورد نفرت حق و ملائکه و موجودات عالم و زمین است، مورد نفرت آسمان است.

این خواسته هایی که انگشت این نادانان و یا دانایان معاند، از این عنصر بروز داده اند، همیشه بخش عمده ای از کره زمین را دچار فساد و ناامنی و ظلم و جنایت و غارت و قتل و اختلاف ونابودی کرده است.

ص:215

گرفتار شدن لنین در دست هگل

(1)

وقتی یک نفر به تنهایی در دست هگل قرار می گیرد و سرانگشتان هگل با نوشتن کتاب فلسفه هگل تارهای وجود را به صدا در می آورد. از این یک نفر صداهای ناهماهنگی به وسیله هگل - فیلسوف دانای آلمانی ضد انسان - در می آید. این صدا پخش می شود و هگل صدای لنین را در آورده است، یعنی لنین در دست انگشتان افکار هگل افتاد و مکتب کمونیستی به وجود آمد.

در این 80 - 90 سال، بشر صدای هگل و لنین را گوش داد در حالی که صدای بسیار ناهماهنگی بود، نه هماهنگی با فطرت و نه با وجدان و نه با اندیشه پاک و نه

1- 1) - فرهنگ فارسی (معین): 2290/6 - 2291؛ «فیلسوف آلمانی (1770 - 1831 م) فلسفه اصالت تصوری وی از روزگار او تا کنون تأثیر عمیقی در اندیشه متفکران داشته است. هگل در دانشگاه های متعدد تدریس کرد و استاد دانشگاه ینا، هایدلبرگ و برلین بود. فلسفه خویش را در چند کتاب تشریح کرده است: نمودشناسی ذهن (1807 م)، علم منطق (1812 - 1816 م)، دائره المعارف علمی فلسفی (1817 م) و اصول فلسفه حق (1821 م). به عقیده هگل هستی بر اصل تضاد قائم است. هر آنچه در عالم خلقت می بینیم دارای ضدی است. شما نمی توانید به بی نهایت بدون نهایت و به زندگی بدون مرگ بیندیشید. مرد مرد است زیرا زن نیست. هر شیئی تنها بدان سبب خود او است که چیز دیگری نیست. اساس عقیده اش بر سه اصل است: وضع، وضع مقابل، وضع جامع. (این سه اصل را فروغی در سیر حکمت به ترتیب به نامهای، برنهاده، برابر نهاده، هم نهاده آورده است.) هر وضعی دارای وضع مقابل خود است. اما هر چیزی نه تنها ضدی خود را در بردارد بلکه ضد خود است. هستی نزاع قوای مخالف است برای ترکیب آنها به صورتی واحد. وضع از یک سو و وضع مقابل از سوی دیگر با هم در کشمکش هستند و از ترکیب آنها وضع جامع نتیجه می شود.»

با دنیای انسان و نه با آخرت انسان داشت. انسانها فریب این صدا را خوردند و به اندازه دو میلیارد نفر به فراق و هجران از خدا مبتلا شدند. و یک طرف وجود که جنبه ملکوتی آنان بود، به کل تعطیل شد.

آنان گفتند : همه چیز خاک و ماده و اقتصاد و بدن است. میلیاردها نفر دچار افکار لنین شدند. چقدر آدم بی گناه را کشتند، چقدر کشورها را غارت کردند، چقدر عباد خدا را گمراه کردند. میلیون ها نفر که مردند و به جهنم رفتند و میلیون ها نفر باقی مانده نیز بعد از مدتی از این صداهای ناهماهنگ متنفر شدند، و فرهنگ کمونیستی از بین رفت.

این صدا به وسیله یک دانای معانداست. و اما صدا به وسیله نادانان، در خانه ها و مدرسه ها و دانشگاه ها و پارکها و ارتباطهاست. این دیگر بخشی نیست که جهان را تحت تاثیر قرار بدهد.

یک مادر بدون اطلاع از حقایق و بدون علم برای دخترش صدای ناهماهنگ با خدا در می آورد. صدای بی حجابی و بدحجابی، صدای شهوات بی محاسبه، بعد هم او را در جامعه رها می کند. در این حال بد صدایی چه مقدار انسان را تا ابد به گمراهی می کشاند، خدا می داند.

یا یک پدر برای پسر خود ساز ناهماهنگ بزند، یا یک معلم برای بچه های کلاس صدای ناهماهنگ بنوازد، یا یک روحانی بی سواد که نگذاشته مردم به بی سوادی او پی ببرند برای مردم صداهای ناهماهنگ در بیاورد، چیزی را به عنوان دین می گوید که خودش هم نمی داند که جزء دین نیست، و مردم را به عنوان دینداری، به بی دینی می کشاند.

صدای ناهماهنگ زلیخا

زلیخا موجودی است که اربابان مشرک مصر، از او صدای ناهماهنگ با خدا و با خلقت و با دنیا و با آخرت پخش کرده اند، او با این صداها نشان می دهد که در فراق و هجران و جدایی از حق است، غیر از شهوت هیچ چیز را محاسبه نمی کند.

حساب نمی کند که من یک زن شوهر دار هستم، زن نخست وزیر هستم. حسابگری نمی کند که این جوان کنعانی پاک را نباید آلوده کنم.

محاسبه نمی کند که آینده زنا با زن شوهر دار با او چه خواهد کرد. هفت سال فقط به یوسف می گوید: کام مرا برآر.

« أَنَا رٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ » (1)

من که از او طلب کامجویی می کنم، محاسبه هم در این کامجویی ندارم که حالا شوهرم کیست و یا در کشورم چه اتفاقی می افتد یا عملم ناهماهنگ با نظام خلقت و صاحب خلقت است. اینها را اصلا محاسبه نمی کند فقط دائم می گوید بیا.

این یک سوی آیات قرآن است. در اینجا نشان می دهد انسان در ظرف دنیا به صورت یک تفاله ته نشین در مرتبه اسفل سافلین آن است.

جهت دیگر، اوج وصال حق است. اوج خیرالبریه ای و اوج اتصال به منافع ابد است. حتّی یک بار یوسف از آن زن طلب کامجویی نمی کند، دائم مبارزه می کند، صدای یوسف علیه السلام در قرآن آمده است. هفت سال این زن می گوید من دلم

ص:218

1- 1) - یوسف (12) : 51؛ «من [بودم که] از او درخواست کام جویی کردم.»

می خواهد از تو کامجویی بکنم، او می گوید: «مَعاذَ اللّهِ » (1)چرا؟

چون تار وجود یوسف را سه تا پیغمبر به صدا در آوردند. یکی یعقوب پدرش، یکی فرهنگ جدش اسحاق و یکی فرهنگ جد پدرش ابراهیم است، به همین خاطر که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت می خواست اسمش را ببرد، نمی گفت یوسف، می فرمود:

«الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم» (2)چهار تا کلمه کریم کنار اسم یوسف می گذاشت و سه پیغمبر را نام می برد، یعنی یک جوان، وقتی در سرانگشتان تربیت پیغمبرانی که انگشت هایشان وصل به خدا بوده، قرار بگیرد، صدای خدا را از او در می آورند.

سامری چه کار کرد؟ قرآن می گوید: با طلا و نقره یک گوساله ساخت ، صدای گوساله از آن درآورد.

این نادانان و دانایان معاند از بشرهایی که در اختیارشان قرار گرفتند، صدای گوساله و گاو در آوردند. فقط شهوت و شکم پرورش دادند. درصد بالایی از مردم جهان در اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا، فقط دنبال شکم و شهوت هستند. ولی آنهایی که در سرانگشتان انبیا قرار گرفتند فقط دنبال خداهستند.

1- 1) - یوسف (12) : 23؛ «پناه به خدا.»
2- 2) - بحار الأنوار: 289/46، باب 6، ذیل حدیث 12؛ المیزان فی تفسیر القرآن: 115/11؛ «و فی الدر المنثور، أخرج أحمد و البخاری عن ابن عمر أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن إسحاق بن إبراهیم.»

ای کاش ما شصت و سه سال، کنار امیرالمؤمنین علیه السلام می نشستیم. او یک بار در شصت و سه سال عمرش، دنبال شکم و شهوت و صندلی و لباس نبود، حتی یکبار در ذهن و زبانش دنبال بهشت هم نبود.

ای کاش در کنار او بودیم. صدای علی علیه السلام در کل عمرش این بود:

«الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک و لا طمعاً فی ثوابک» (1)من نه آرزوی بهشت دارم و نه ترس از جهنم، همه عشقم این است که غلام حلقه به گوش عبادت تو باشم، مرا بهشت ببری، من دنبال آنجا نیستم، جهنم هم ببری، می گویم محبوبم خواسته من:

«صبرت علی عذابک» (2)چه خبر است.

اگر امشب جبرئیل از طرف خدا به ما بگوید، همه شما یک صف بشوید، ما یک دانه چراغ یک فتیله ای قدیمی روشن می کنیم، هر کدامتان یک دقیقه انگشتتان را روی شعله این چراغ بگذارید، چون خدا از شما خواسته است، ما اعلان می کنیم «صبرت علی عذابک» من که به جبرئیل راستش را می گویم، می گویم از خدا بخواهید این کار را از من نخواهد.

صدایی خالص تر از این هم در عالم شنیدید؟ «فهبنی یا الهی» نمی گوید: یا الله،

1- 1) - بحار الأنوار:14/41، باب 101، ذیل حدیث 4؛ «وَ قَالَ علیه السلام فِی مَوْضِعٍ آخَرَ إِلَهِی مَا عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ عِقَابِکَ وَ لَاطَمَعاً فِی ثَوَابِکَ وَ لَکِنْ وَجَدْتُکَ أَهْلاً لِلْعِبَادَهِ فَعَبَدْتُکَ.»
2- 2) - إقبال الأعمال: 708.

یا رب، می گوید : یا الهی، معبودم، محبوبم،

«فهبنی یا الهی و سیدی صبرت علی عذابک»

مرا جهنم ببری من صبر می کنم، اما به من بگو:

«فکیف اصبر علی فراقک» (1)منِ به وصال رسیده، حالا دوباره فراق؟ چطوری؟ این اوج انسانیت است.

چه انگشتانی این صدا را از تار وجود علی علیه السلام در آورده است، انگشتان قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

دوستان ما چه کسانی هستند؟

الگوبردار از چه کسانی هستیم؟ سرمشق مان چه کسانی هستند؟ با چه فرهنگ هایی در ارتباطیم؟ به چه مجوزی تار وجودمان را دست نادان و دانای معاند بدهیم که هر صدایی از شکم و شهوت در بیاورد که بی قید و شرط شکم بگوید :

پرم کن، شهوت هم دائم داد بزند، به هر شکلی جواب کامجوئیم را بده و آرامم کن.

یک سر این تار:

« نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی »

یک سر این تار:

« کُلُوا مِمّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً » (2)

1- 1) - المصباح للکفعمی:557، الفصل الرابع و الأربعون، دعای کمیل؛ «فَهَبْنِی یَا إِلَهِی وَ سَیِّدِی صَبَرْتُ عَلَی عَذَابِکَ فَکَیْفَ أَصْبِرُ عَلَی فِرَاقِکَ وَ هَبْنِی صَبَرْتُ عَلَی حَرِّ نَارِکَ فَکَیْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَی کَرَامَتِکَ.»
2- 2) - بقره (2) : 168؛ «از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است.»

یک سر اینجا پاکی محض است، یک سر آنجا هم پاکی محض. حالا این موجود دو سر پاک را که در عالم خاک پاکی محض و در عالم معنویت، پاکی محض و همرنگی با فرشتگان آفریده شده، یک سه تار به این با عظمتی به پهنای آفرینش یک نادان آن را به صدا در بیاورد، چه صداهای ناهنجار و آلوده از آن در می آید.

به قول سعدی: زیبقم در گوش کن تا نشنوم یا درم بگشای تا بیرون روم (1)

یا در را باز کن تا از این محیط پرجنجال که انواع صداهای شیطانی از انسان درآوردند، بیرون بروم یا اگر نمی گذاری بروم، دو تا گوشم را پنبه بگذارید تا این صداها را نشنوم.

وقتی شمشیر ابن ملجم فرق حضرت را شکافت یک مرتبه فرمود:

«فزت و رب الکعبه» (2)یعنی می روم که این صداها را نشنوم، صدای شتر عایشه را نشنوم، از یک شتر صدا درآوردید، صدهزار نفر را بیچاره کردید و به جهنم بردید. صدای شامیان را نشنوم که معاویه صدهزار نفر را برای جنگ با من به ناحق آورد. صدای خوارج را نشنوم.

ای شمشیر! علی را راحت کردی، جایی می روم که فقط صدای پیغمبر و فاطمه را بشنوم، جایی می روم که صدای انبیا را بشنوم، دو شب دیگر صدای خودش را می شنوم که به من می گوید:

1- 1) - سعدی شیرازی.
2- 2) - بحار الأنوار: 2/41، باب 99، حدیث 4.

« یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * اِرْجِعِی إِلیٰ رَبِّکِ » (1)

فکر کنیم چه کسی با ما بازی می کند؟ ای مفسدان! ما را رها کنید، ای احزاب! ما را رها کنید، ای دار و دسته ها! ما را رها کنید، ای شیاطین جنی و انسی ما را رها کنید، آخر ما از خداییم

« إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ » (2)

این چه صداهایی است که از ما ساختید؟ بی حجابی، بدحجابی، عریانی، شراب، زنا، قمار، دروغ، تهمت، شایعه، غیبت. با چه انگشتانی تار وجود ما را می زنید؟ ان شاء الله خدا این دستها را قطع کند

« تَبَّتْ یَدٰا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ » (3)

اما از این سو، چه صداهایی می آید. ای کاش ما را یک بار در صحرای عرفات کنار ابی عبدالله علیه السلام راه می دادند می نشستیم صدای خودش را در خواندن دعای عرفه می شنیدیم، این صدای خداست که از گلوی ابا عبدالله علیه السلام در می آید:

«أَنْتَ الَّذِی أَزَلْتَ الْأَغْیَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِکَ حَتّٰی لَمْ یُحِبُّوا سِوَاکَ» (4)تویی که با انگشتان رحمتت تمام بیگانه ها را از دلم بیرون کردی، حالا حس می کنم که غیر از تو هیچ کس را دوست ندارم،

1- 1) - فجر (89) : 27 - 28؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته ! * به سوی پروردگارت . . . باز گرد .»
2- 2) - بقره (2) : 156؛ «ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم .»
3- 3) - مسد (111) : 1؛ «نابود باد قدرت ابولهب ، و نابود باد خودش.»
4- 4) - بحار الأنوار: 226/95، باب 2، حدیث 3؛ دعای عرفه.

«حَتَّی لَمْ یُحِبُّوا سِوَاکَ»

این دعای عرفه چه صدایی است؟ این دعای کمیل چه صدایی است که از بشر درآمده، چه صدای زیبایی است؟

«اللهم برحمتک التی وسعت کل شیء» (1)این چه صدایی است؟ چقدر این صدا زیباست.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید :

شب معراج آنجایی که جبرئیل هم نتوانست بیاید، جبرئیل به من گفت : دیگر جای ما نیست، جای انسان است. جبرئیل در مقام چهارم ماند، گفت : من دیگر پر پرواز ندارم، رفتم آنجایی که فقط من راه را پیدا کردم، هیچ کس دیگر نرفته بود. دیدم علی با من حرف می زند. دست راستم را نگاه کردم، علی نبود، دست چپ، علی نبود، رو به رویم علی نبود، پشت سرم علی نبود، متحیر شدم، گفتم بپرسم، گفتم :

یا رب! علی با من حرف می زند، خود او کجاست؟ خطاب رسید : نه حبیبم، من با صدای علی با تو حرف می زنم. (2) انسان عجب صداهای زیبایی دارد!

1- 1) - إقبال الأعمال: 706؛ دعای کمیل.
2- 2) - إرشاد القلوب: 233/2، الجزء الثانی؛ بحار الأنوار: 386/18، باب 3، حدیث 94؛ «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَرَرْتُ لَیْلَةَ أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ وَ إِذَا أَنَا بِمَلَکٍ جَالِسٍ عَلَی مِنْبَرٍ مِنْ نُورٍ وَ الْمَلَائِکَهُ تَحْدِقُ بِهِ فَقُلْتُ یَا جَبْرَئِیلُ مَنْ هَذَا الْمَلَکُ فَقَالَ ادْنُ مِنْهُ فَسَلِّمْ عَلَیْهِ فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَ سَلَّمْتُ عَلَیْهِ فَإِذَا أَنَا بِأَخِی وَ ابْنِ عَمِّی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَقُلْتُ یَا جَبْرَئِیلُ سَبَقَنِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ إِلَی السَّمَاءِ الرَّابِعَهِ فَقَالَ لَا یَا مُحَمَّدُ وَ لَکِنِ الْمَلَائِکَهُ شَکَتْ حُبَّهَا لِعَلِیٍّ فَخَلَقَ اللَّهُ هَذَا الْمَلَکَ مِنْ نُورِ عَلِیٍّ وَ صُورَهِ عَلِیٍّ فَالْمَلَائِکَهُ تَزُورُهُ فِی کُلِّ لَیْلَهِ جُمُعَهٍ سَبْعِینَ مَرَّهً وَ یُسَبِّحُونَ اللَّهَ تَعَالَی وَ یُقَدِّسُونَهُ وَ یُهْدُونَ ثَوَابَهُ لِمُحِبِّ عَلِیٍّ علیه السلام .» إرشاد القلوب: 233/2 - 234، الجزء الثانی؛ بحار الأنوار: 387/18، باب 3؛ «وَ مِنْ کِتَابِ الْمَنَاقِبِ لِلْخُوَارَزْمِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ

اللّٰهِ وَ قَدْ سُئِلَ بِأیِّ لَغَهٍ خَاطَبَکَ رَبُّکَ لَیْلَهَ الْمِعْرَاجِ فَقَالَ خَاطَبَنِی بِلَغَهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ أَلْهَمَنِی أَنْ قُلْتُ یَا رَبِّ أَ خَاطَبْتَنِی أَنْتَ أَمْ عَلِیٌّ فَقَالَ یَا أَحْمَدُ أَنَا شَیْءٌ لَیْسَ کَالْأَشْیَاءِ وَ لَاأُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لَاأُوصَفُ بِالْأَشْیَاءِ خَلَقْتُکَ مِنْ نُورِی وَ خَلَقْتُ عَلِیّاً مِنْ نُورِکَ فَاطَّلَعْتُ عَلَی سَرَائِرِ قَلْبِکَ فَلَمْ أَجِدْ عَلَی قَلْبِکَ أَحَبَّ مِنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَخَاطَبْتُکَ بِلِسَانِهِ کَیْمَا یَطْمَئِنَّ قَلْبُکَ.»

ای کاش یک بار ما را راه می دادند آن وقتی که هنوز سپیده صبح نزده، تاریک است، علی صورتش را روی خاک گذاشته، چقدر دلنواز است، این صدا آدم را در اوج شادی و حال و پاکی می برد.

این صدا مالک اشتر ، عمار یاسر ، حجر بن عدی و رشید حجری می سازد، برو بالاتر، این صدا قمر بنی هاشم می سازد، این صدا حسن می سازد، این صدا حسین می سازد. این صدا زینب می سازد.

صدای یعقوب و اسحاق و ابراهیم دائم گوش یوسف را نوازش داده است که یوسف به آن مقامات نائل می شود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:225

معنای فسق

17

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

از کلماتی که قرآن مجید زیاد به کار گرفته شده کلمه فسق و مشتقات آن فاسقون، فاسقین، یفسقون است. قبل از اینکه قرآن کریم نازل بشود جامعه عرب به ویژه در حجاز این کلمه را به کار می بردند. زمانی که خرما از غلافش بیرون می آمد عرب می گفت فسق انجام گرفت، (1) یعنی خرما از غلاف بیرون آمد.

بعد از اینکه وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت گردید و آیات قرآن بر قلب ملکوتی و عرشی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. این لغت هم به وسیله پروردگار عالم در آیات قرآن مجید به کار گرفته شد، اما نه در رابطه با خرما بلکه خداوند متعال این کلمه را درباره مردمی و گروهی یا انسانی به کار گرفت که از آداب، و ارزشهای انسانیت به خاطر تداوم گناه و معصیت و جرم و خطا بیرون آمده بود.

مَثَل فاسق

فاسق یعنی آن انسانی که از فضا و چارچوب انسانیت خارج شده و دیگر به

1- 1) - المفردات: 636؛ «فسق: فَسَقَ فلان: خرج عن حجر الشّرع، و ذلک من قولهم: فَسَقَ الرُّطَبُ، إذا خرج عن قشره، و هو أعمّ من الکفر. و الفِسْقُ یقع بالقلیل من الذّنوب و بالکثیر.»

ص:227

عنوان انسان در پیشگاه خداوند متعال شناخته نمی شود.

« أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » (1)

اینان یا مانند چهارپایان هستند و یا گمراه تر از چهارپایان یا تعبیر دیگر قرآن مجید از این گروهی که از چارچوب انسانیت بر اثر کثرت گناه و تکرار گناه بیرون آمدند،

« أُولٰئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ » (2)

اینان از همه موجودات زنده عالم شرتر و بدتر هستند. گاهی هم قرآن مجید می فرماید:

« کَمَثَلِ الْحِمٰارِ » (3)

اینان مانند الاغ می مانند و گاهی هم می فرماید:

« فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ » (4)

اینان مانند سگ می مانند.

بعد قرآن مجید توضیح می دهد با چه گناهانی انسان از چارچوب انسانیت خارج می شود و وارد جرگه حیوانات می شود، از نظر اخلاق و کردار و منش و رفتار یا مانند چهارپایان، یا مانند درندگان و یا مانند شیاطین می شود که هر سه مرحله را

1- 1) - اعراف (7) : 179؛ «آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.»
2- 2) - بینه (98) : 6؛ «اینانند که بدترین مخلوقاتند .»
3- 3) - جمعه (62) : 5؛ «مانند درازگوشی است.»
4- 4) - اعراف (7) : 176؛ «پس داستانش چون داستان سگ است.»

قرآن مجید بیان می کند.

سه آیه از آیات قرآن مجید را، در این زمینه توجه کنید:

« الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ » (1)

آنان که پیمان پروردگار را بعد از اینکه استوار و محکم کرده می شکنند؛ پیمان پروردگار در این آیه، به قرآن و ولایت پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده است.

این پیمان الهی را می شکنند یعنی بین خود و بین خدا، بین خود و بین قرآن، بین خود و بین نبوت، بین خود و بین اهل بیت علیهم السلام جدایی می اندازند. به جای اینکه به تعهد فطری و عقلی خود را نسبت به آن منابع الهی عمل کنند، به فرهنگ شیطان متعهد می شوند، به فرهنگ دشمن و فرهنگ یهودیت و مسیحیت متعهد می شوند.

به فرهنگ غرب متعهد می شوند و روش و منش و اخلاق و کردار خود را با فرهنگ ضد خدا هماهنگ می کنند.

این ها پیمان شکنان هستند:

« وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ »

با اقوام و با رهبران الهی خود با عالمان ربانی واجد شرایط قطع رابطه می کنند

« وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ »

1- 1) - بقره (2) : 27؛ «آنان کسانی هستند که پیمان خدا را [که توحید و وحی و نبوت است] پس از استواری اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می شکنند و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتابهای آسمانی و

اهل بیت طاهرین و خویشان] قطع می نمایند و در زمین تباهی و فساد بر پا می کنند ، آنانند که زیانکارند .»

و سفره فسادشان را به اندازه پهنه زمین می گسترانند.

فساد در اقتصاد، فساد در سیاست، فساد در تعقل، فساد در ناموس، فساد در قوانین، فساد در روابط، می خواهند فساد همه جانبه کنند

« أُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ »

اینان از چارچوب انسانیت خارج شده اند. آنان را دیگر خدا و قرآن انسان نمی داند. اینها دچار خسران و خسارت هستند. (1)آیه دیگر می فرماید:

« فَمَنْ تَوَلّٰی بَعْدَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ » (2)

«بعد ذلک» یعنی بعد از نبوت انبیا و بعد از ولایت ائمه طاهرین، بعد از قرآن و بعد از اتمام حجت پروردگار در همه زمینه ها کسانی که سرپیچی کنند، طغیان کنند و

1- 1) - البرهان فی تفسیر القرآن: 159/1 - 158، حدیث 361؛ «تفسیر الإمام أبی محمد العسکری علیه السلام ، قال: «قال الباقر علیه السلام : . . . فقال عز و جل : «الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّه» المأخوذ علیهم بالربوبیه، و لمحمد صلی الله علیه و آله بالنبوه، و لعلی علیه السلام بالإمامه، و لشیعتهما بالمحبه و الکرامه مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ إحکامه و تغلیظه وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ من الأرحام و القرابات أن یتعاهدوهم و یقضوا حقوقهم. و أفضل رحم و أوجبه حقا رحم رسول الله صلی الله علیه و آله ، فإن حقهم بمحمد کما أن حق قرابات الإنسان بأبیه و أمه، و محمد صلی الله علیه و آله أعظم حقا من أبویه، کذلک حق رحمه أعظم، و قطیعته أفظع و أفضح. وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ بالبراءه ممن فرض الله إمامته، و اعتقاد إمامه من قد فرض الله مخالفته أُولئِکَ أهل هذه الصفه هُمُ الْخاسِرُونَ قد خسروا أنفسهم و أهلیهم لما صاروا إلی النیران، و حرموا الجنان، فیا لها من خساره ألزمتهم عذاب الأبد، و حرمتهم نعیم الأبد.»
2- 2) - آل عمران (3) : 82؛ «پس کسی که از انحراف وصیت کننده [در مورد حقوق ورثه] یا از گناه او [که به کار نامشروع و ناحقّی وصیت کند] بترسد ، و میان ورثه [با تغییر دادن وصیت بر اساس احکام دین] اصلاح دهد ، گناهی بر او نیست ؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .»

پشت به حقایق کنند و رو به شیاطین بیاورند.

مخصوصاً شیاطین انسی که الان در دنیا فراوان هستند، در کشور ما هم وجود دارند و همه نوع ابزار را هم در جهان در اختیار دارند، پشت کنندگان به خدا و انبیا و قرآن و روکنندگان به شیاطین،

« فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ »

از چارچوب انسانیت بیرون هستند. (1)آیه دیگر می فرماید:

« وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُمْ »

ای مردم مؤمن، ای اهل ایمان، مانند آن مردم و ملت ها و اقوامی نباشید که به طور کلی خدا را از یاد بردند و جریمه از یاد بردن این شد که خدا هم آنها را از یاد خود برد.

یعنی غافل از این بودند که انسان هستند، دیگر توجهی ندارند که انسان و مملوک پروردگار هستند، توجهی ندارند که در حیطه تدبیر و تصرف تکوینی و تشریعی پروردگارند. آنهایی که دچار سخت ترین و زیانبارترین بیماری روانی

1- 1) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: 785/2 - 786؛ «(فَمَنْ تَوَلَّی بَعْدَ ذٰلِکَ) أی فمن أعرض عن الإیمان بمحمد بعد هذه الدلالات و الحجج و بعد أخذ المیثاق علی النبیین الذین سبق ذکرهم و المقصود بهذه الأمم دون النبیین لأنه قد مضی أزمانهم و جاز ذلک لأن أخذ المیثاق علی النبیین یتضمن الأخذ علی أممهم و قد روی عن علی علیه السلام أنه قال لم یبعث الله نبیا آدم و من بعده إلا أخذ علیه العهد لئن بعث الله محمدا و هو حی لیؤمنن به و لینصرنه و أمره بأن یأخذ العهد بذلک علی قومه. «فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» و لم یقل الکافرون لأن المراد الخارجون فی الکفر إلی أفحش مراتب الکفر بتمردهم و ذلک أن أصل الفسق الخروج عن أمر الله إلی حال توبقه و فی الکفر ما هو أکبر کما أن فیما دون الکفر من المعاصی ما هو أکبر و ما هو أصغر بالإضافه إلیه.»

شده اند که بیماری خود فراموشی است،

« أُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ » (1)

از چارچوب انسانیت، بیرون رفته اند.

معنای فسق را که از قرآن عنایت کردید، حالا معنای توبه بسیار ریشه دار معلوم می شود. انسانی که گرفتار فسق است، یعنی دچار بیرون شدن از چارچوب انسانیت است، در توبه به رویش باز است.

توبه او به معنای اعاده حیثیت انسانیت است، یعنی اگر بخواهد توبه کند، توبه اش به این کیفیت باید باشد که تمام آثار، علائم، و نشانه های حیوانیت را در وجود خودش ریشه کن کند، که با ریشه کن کردن آن علائم حیوانی و آثار حیوانی به بارگاه ربوبیت حق برای وصل شدن به آمرزش و رحمت و شفاعت شافعین راه پیدا بکند.

اگر چنانچه توبه او اعاده حیثیت انسانیت نباشد، یعنی برگشت از حیوانیت به فضای انسانیت نباشد، آن توبه قابل قبول نیست و مغفرت و رحمت و شفاعت شامل حال او نخواهد بود. (2)کسی که در جامعه، اخلاق روباه را دارد، یعنی یک آدم متقلبی است و در هر مقامی که قرار می گیرد تقلب در گفتار، تقلب در نوشتار، تقلب در سیاست، تقلب در

1- 1) - حشر (59) : 19؛ «و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند ، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد ؛ اینان همان فاسقانند ».

2- 2) - الکافی: 435/2، باب التوبه، حدیث 10؛ «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَاذَنْبَ لَهُ وَ الْمُقِیمُ عَلَی الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ کَالْمُسْتَهْزِئِ.»

اقتصاد، تقلب در خرید و فروش می کند، این روباه مسلک، راهی به بارگاه حضرت حق برای مغفرت و رحمت و شفاعت ندارد.

اگر کسی واقعا بیدار شود که دارای حالت روباه مسلکی است، و این حالت را رها کند، وبه چارچوب انسانیت که فضای صدق است، فضای درستی است، فضای حق است، فضای بی تقلبی و بی دوز و کلکی است، برگردد، همین برگشت او توبه واقعی است ولو اینکه با زبانش استغفار نکند، و با دست و سر، قرآن به سر نگیرد و با چشمش هم گریه نکند. همین برگشت از روباه مسلکی توبه است، و شایسته مغفرت و رحمت خدا و شفاعت شفیعان خواهد شد.

انسانی که گرگ طبیعت است، دندانی تیز کرده برای دریدن یوسفان، دندانی تیز کرده برای کشتن برادران، دندانی تیز کرده برای به چاه انداختن یاران، چنگالی را نشان داده برای دریدن شکم مردمان، این شخص بگوید استغفر الله فایده ای ندارد، این باید از شهر گرگ صفتی به شهر انسانیت سفر بکند تا مورد مغفرت، رحمت و شفاعت قرار بگیرد. (1)انسانی که پایه زندگی خود را بر کذب قرار داده، به خدا دروغ می گوید، به خانواده دروغ می گوید، به خودش دروغ می گوید، به جامعه دروغ می گوید، به همسایه دروغ می گوید. نه فقط دروغ زبانی، بلکه دروغ عملی دارد. می گوید من مسلمانم، ولی آثار اسلام در او نیست، خانم است، دختر خانم است، می گوید من

1- 1) - نهج البلاغه: حکمت 417؛ «وَ قَالَ علیه السلام لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ أَ تَدْرِی مَا الِاسْتِغْفَارُ الِاسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعِلِّیِّینَ وَ هُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَی سِتَّةِ مَعَانٍ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَی مَا مَضَی وَ الثَّانِی الْعَزْمُ عَلَی تَرْکِ الْعَوْدِ إِلَیْهِ أَبَداً وَ الثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّیَ إِلَی الْمَخْلُوقِینَ حُقُوقَهُمْ حَتَّی تَلْقَی اللَّهَ أَمْلَسَ لَیْسَ عَلَیْکَ تَبِعَةٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی کُلِّ فَرِیضَةٍ عَلَیْکَ ضَیَّعْتَهَا فَتُؤَدِّیَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَی اللَّحْمِ الَّذِی نَبَتَ عَلَی السُّحْتِ فَتُذِیبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّی تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ یَنْشَأَ بَیْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِیدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِیقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ کَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِیَةِ فَعِنْدَ ذَلِکَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

مسلمانم ولی هر روز چهارده آیه حجاب قرآن را لگد مال می کند. او در عمل به خدا دروغ می گوید که من مسلمانم.

آن کسی که می گوید

« إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ » (1)

ولی دلش با خدا نیست. این دروغگوست و مشمول آیه

« فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاٰذِبِینَ » (2)

می باشد.

خدا که مسلمان را لعنت نمی کند، خدا که مؤمن را لعنت نمی کند، خداوند از لعنت کردن به مسلمان نهی کرده است، معلوم می شود خارج از حدود انسانیت است. توبه یعنی اعاده انسانیت. یعنی از فضای کذب و دروغ به فضای سلامت عمل و زبان و اندیشه برگردد تا مغفرت و رحمت و شفاعت از انسان استقبال بکنند.

آن کسی که دچار استکبار روحی است، خود بزرگ بین است و دیگران را خادم خود می داند و خود را آقای دیگران می پندارد، هیچ انتقادی را قبول نمی کند، برای خودش یک مکتبی عین مکتب شیطان دارد؛ چرا به من سجده نکردی، من از او بهترم، من می دانم باید چگونه زندگی بکنم، من حرف تو را برای سجده کردن به آدم گوش نمی دهم.

ص:236

1- 1) - فاتحه (1) : 5؛ «[پروردگارا !] تنها تو را می پرستیم وتنها از تو کمک می خواهیم .»
2- 2) - آل عمران (3) : 61؛ «پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

متکبر و خود بزرگ بین خارج از حدود انسانیت است، دیگران را کوچک دانستن و خود را بزرگ دانستن خارج از حدود انسانیت است. خدا این حال را نمی پسندد، انبیا و ائمه علیهم السلام این حال را نمی پسندند، توبه او به این است که بنای کبر را خراب کند و بنای فروتنی و تواضع را بسازد.

به تمام نعمت ها فروتن بشود. در برابر مردم فروتنی کند و در خانه و اداره و جامعه آسان و فروتن بشود. (1)

سخن حضرت سجاد علیه السلام درباره تواضع

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: مسلمان همه را از خودش بهتر بداند، چون مردم یا در عمر از ما بزرگترند ولو یک دقیقه یا کوچکترند، یک ساعت از ما دیرتر به دنیا آمده اند.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

آن کسی که از تو زودتر به دنیا آمده ولو یک دقیقه، فرصت برای یک الله اکبر بیشتر داشته، فکر کن یک الله اکبر اضافه تر از تو گفته، پس از تو بهتر است و آن کسی که یک دقیقه از تو دیرتر به دنیا آمده، دیرتر متولد شده، فرصت کمتری برای گناه

1- 1) - وسائل الشیعه: 376/15، باب تحریم التکبر، حدیث 20788؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِی رَأْسِهِ حَکَمَهٌ وَ مَلَکٌ یُمْسِکُهَا فَإِذَا تَکَبَّرَ قَالَ لَهُ اتَّضِعْ وَضَعَکَ اللَّهُ فَلَا یَزَالُ أَعْظَمَ النَّاسِ فِی نَفْسِهِ وَ أَصْغَرَ النَّاسِ فِی أَعْیُنِ النَّاسِ وَ إِذَا تَوَاضَعَ رَفَعَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ لَهُ انْتَعِشْ نَعَشَکَ اللَّهُ فَلَا یَزَالُ أَصْغَرَ النَّاسِ فِی نَفْسِهِ وَ أَرْفَعَ النَّاسِ فِی أَعْیُنِ النَّاسِ.» وسائل الشیعه: 376/15، باب تحریم التکبر، حدیث 20790؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ مَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَّا وَ نَاصِیَتُهُ بِیَدِ مَلَکٍ فَإِنْ تَکَبَّرَ جَذَبَهُ بِنَاصِیَتِهِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ لَهُ تَوَاضَعْ وَضَعَکَ اللَّهُ وَ إِنْ تَوَاضَعَ جَذَبَهُ بِنَاصِیَتِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ ارْفَعْ رَأْسَکَ رَفَعَکَ اللَّهُ وَ لَاوَضَعَکَ بِتَوَاضُعِکَ لِلَّهِ.»

داشته، احتمال بده که کمتر از تو گناه کرده، پس از تو بهتر است، پس همه از تو بهترند. (1) چرا تکبر می کنید؟

چرا خود را از دیگران بالاتر می دانید که براساس این حال مردم را نپذیرید، در را به روی مردم ببندید، شانه بالا بیندازید برای مردم و از گشودن گره کار مردم رو برگردانید و مردم را کوچک ببینید.

علی بن یقطین نخست وزیر عصر هارون الرشید که به اجازه موسی بن جعفر علیهما السلام پست نخست وزیری را قبول کرده بود، یک بار فقط یک شیعه را راه نداد، گفت من وقت ندارم، بگویید یک وقت دیگر بیاید.

وقتی با لباس مبدل به مکه آمد و اعمال حجش را انجام داد، با اینکه در روایات آمده است. حاجی وقتی اعمالش تمام می شود مانند روزی است که از مادر متولد شده، دیگر هیچ گناهی در پرونده اش نیست، ولی این نخست وزیر حج انجام داده، وقتی آمد مدینه، سحر که مأمورین هارون الرشید هم او را نبینند، درب خانه موسی بن جعفر علیهما السلام را زد، حضرت آمد پشت در و گفت من وقت ندارم تو را ملاقات کنم.

سه شبانه روز در زد و گریه می کرد و گفت من چه کردم که مرا راه نمی دهید؟ فرمود: ابراهیم جمال را چرا در اداره راه ندادی؟ وقت ندارم یعنی چه؟ چرا روی صندلی نخست وزیری کسی را کوچک دیدی و بی ارزش و قرب راهش ندادی مگر کیستی؟ تو چه می دانی، شاید اینهایی که به تو مراجعه می کنند در بین اینها اولیای خاص خدا وجود داشته باشد، که وقتی تکبر کنی، او دل شب بلند شود و یک قطره

1- 1) - الإحتجاج علی أهل اللجاج: 320/2، احتجاجه علیه السلام فی أشیاء شتی من علوم الدین؛ «قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ إِیَّاکَ أَنْ تُعْجَبَ مِنْ نَفْسِکَ بِذَلِکَ . . . وَ إِنْ عَرَضَ لَکَ إِبْلِیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ بِأَنَّ لَکَ فَضْلًا عَلَی أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَهِ فَانْظُرْ إِنْ کَانَ أَکْبَرَ مِنْکَ فَقُلْ قَدْ سَبَقَنِی بِالْإِیمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَیْرٌ مِنِّی وَ إِنْ کَانَ أَصْغَرَ مِنْکَ فَقُلْ قَدْ سَبَقْتُهُ بِالْمَعَاصِی وَ الذُّنُوبِ فَهُوَ خَیْرٌ مِنِّی وَ إِنْ کَانَ تِرْبَکَ فَقُلْ أَنَا عَلَی یَقِینٍ مِنْ ذَنْبِی وَ فِی شَکٍّ مِنْ أَمْرِهِ فَمَا لِی أَدَعُ یَقِینِی لِشَکِّی. . .»

اشک بریزد و بگوید ای خدا و همان ای خدا گفتن او هزار گره به زندگیت بیندازد. (1)متکبر اگر متواضع بشود، یعنی به دایره انسانیت برگردد، چون کبر مال شیطان است، خدا او را می آمرزد، رحمتش را نصیب او می کند، مغفرتش را نصیب او می کند، و شایسته شفاعت شفیعان می شود.

یک گناه بسیار سنگین جابجایی مقام است. یعنی آن کسی را که برایش جایگاهی گذاشته اند این جایگاه را تغییر دهند. کسی مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام که شایسته امامت است، در صف مأمومین قرار بدهند و دیگری را به امامت انتخاب

1- 1) - بحار الأنوار: 85/48، باب 4، حدیث 105؛ «وَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصُّوفِيِّ قَالَ اسْتَأْذَنَ إِبْرَاهِيمُ الْجَمَّالُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ الْوَزِيرِ فَحَجَبَهُ فَحَجَّ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ فِي تِلْكَ السَّنَّةِ فَاسْتَأْذَنَ بِالْمَدِينَهِ عَلَى مَوْلَانَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَحَجَبَهُ فَرَآهُ ثَانِيَ يَوْمِهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ يَا سَيِّدِي مَا ذَنْبِي فَقَالَ حَجَبْتُكَ لِأَنَّكَ حَجَبْتَ أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالَ وَ قَدْ أَبَى اللَّهُ أَنْ يَشْكُرَ سَعْيَكَ أَوْ يَغْفِرَ لَكَ إِبْرَاهِيمُ الْجَمَّالُ فَقُلْتُ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ مَنْ لِي بِإِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ فِي هَذَا الْوَقْتِ وَ أَنَا بِالْمَدِينَهِ وَ هُوَ بِالْكُوفَهِ فَقَالَ إِذَا كَانَ اللَّيْلُ فَامْضِ إِلَى الْبَقِيعِ وَحْدَكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْلَمَ بِكَ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ غِلْمَانِكَ وَ ارْكَبْ نَجِيباً هُنَاكَ مُسْرَجاً قَالَ فَوَافَى الْبَقِيعَ وَ رَكِبَ النَّجِيبَ وَ لَمْ يَلْبَثْ أَنْ أَنَاخَهُ عَلَى بَابِ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ بِالْكُوفَهِ فَقَرَعَ الْبَابَ وَ قَالَ أَنَا عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ الْجَمَّالُ مِنْ دَاخِلِ الدَّارِ وَ مَا يَعْمَلُ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ الْوَزِيرُ بِبَابِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ يَا هَذَا إِنَّ أَمْرِي عَظِيمٌ وَ آلَى عَلَيْهِ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ إِنَّ الْمَوْلَى عليه السلام أَبَى أَنْ يَقْبَلَنِي أَوْ تَغْفِرَ لِي فَقَالَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ فَآلَى عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ أَنْ يَطَأَ خَدَّهُ فَامْتَنَعَ إِبْرَاهِيمُ مِنْ ذَلِكَ فَ آلَى عَلَيْهِ ثَانِياً فَفَعَلَ فَلَمْ يَزَلْ إِبْرَاهِيمُ يَطَأُ خَدَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ انْصَرَفَ وَ رَكِبَ النَّجِيبَ وَ أَنَاخَهُ مِنْ لَيْلَتِهِ بِبَابِ الْمَوْلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام بِالْمَدِينَهِ فَأَذِنَ لَهُ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ فَقَبَّلَهُ.»

کنند، این جابجایی، کار فاسق است.

کسی که دانش کاری را دارد در جایی قرار بدهند که وجودش هیچ نفعی ندارد.

می گویند چون در دار و دسته ما نیست نباید در جایگاه الهی و انسانیش باشد، او برود هر که را ما می پسندیم جای او قرار بدهیم.

این جابجایی در تاریخ انجام گرفته و هنوز هم می گیرد و چه زیانهایی به جوامع وارده کرده است که بعضی هایش مثل جابجا کردن امیرالمؤمنین علیه السلام تا به حال زیانهایش جبران نشده است.

توبه، یعنی من که قدرت دارم از این جابجایی های نابجا برگردم، یعنی این جابجایی های نابجای خطرناک و زیانبارِ برای دین و برای کشور و برای ملت را رها بکنم.

خدا به انسان نمی گوید برو، بلکه به آن کسی که انسانیتش را از دست داده می گویند برو، اما آن کسی که انسان است و آن کسی که به انسانیت بر می گردد، می گویند: «تَعالَوْا » (1)بیا. می گویند: «یا عِبادِیَ » (2)بنده من. می گویند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا » (3)می گویند: «وَ لِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ » (4)رحمت برای تو گذاشته، شفاعت و مغفرت برای تو است، اما آن کسی که از چارچوب انسانیت بیرون است، تا بیرون است می گویند: برو

« قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجِیمٌ * وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلیٰ یَوْمِ الدِّینِ » (5)

1- 1) - آل عمران (3) : 61.
2- 2) - زمر (39) : 53.
3- 3) - بقره (2) : 104.
4- 4) - هود (11) : 119.
5- 5) - ص (77) : 77 - 78؛« [خدا] گفت : از آن [جایگاه] بیرون رو که بی تردید تو رانده شده ای ؛ * و حتما لعنت من تا روز قیامت بر تو باد .»

به تمام آنانی که دارای آثار انسانیت هستند، با یک دنیا محبت می گویند بیایید.

خدا می گوید بیا در انتظارت هستم. ارواح انبیا می گویند بیایید در انتظارتان هستیم، ارواح ائمه می گویند بیایید، در انتظارتان هستیم، وجود مبارک امام زمان علیه السلام می گوید بیایید، منتظرتان هستم تا با شفاعت ما قلم پروردگار مقدرات شما را به سعادت و عافیت دنیا و آخرت رقم بزند. به کرامت و حق ثبت کند. شما انسان ها حرکت کنید به جانب من و رحمت من، «سٰارِعُوا » بشتابید:

« إِلیٰ مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ » (1)

به آنهایی هم که می خواهند به انسانیت برگردند، می فرماید:

« یٰا عِبٰادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ »

ای کسانی که صفات و آثار انسانیت را درهم کوبیدید، و موجودی وجودتان را باختید، از رحمت من ناامید نباشید:

« إِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ » (2)

همه توبه کنید. همه فرد فرد جامعه باید توبه کنند. از دروغ، از غیبت، از تهمت، از خوردن مال حرام، از بی حجابی و بدحجابی همه باید توبه کنند تا جامعه روی به

1- 1) - آل عمران (3) : 133؛ «و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعتِ] آسمان ها و زمین است بشتابید.»
2- 2) - زمر (39) : 53؛ «ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید ! از رحمت خدا نومید نشوید ، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد ؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

صلاح پیش رود.

همه توبه کنید، خدا می فرماید:

« لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ »

درهای برکات آسمان و زمین را به رویتان باز می کنم. با این توبه واقعی مشکلاتتان حل می شود، گره ها از کارتان باز می شود. تنگناها ریشه کن می شود، مضیقه ها از سر جامعه برداشته می شود، ناامنی ها بر طرف می شود.

« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ » (1)

منتظر توبه، توبه واقعی و جدی شما هستند، شما می دانید با چه خدایی روبرو هستید؟ خدایی که منتظر توبه فرعون بود، به موسی و به برادرش گفت:

« اذْهَبا إِلىٰ فِرْعَوْنَ »

به آنان نگفت بروید سر فرعون را قطع کنید یا خانه فرعون را بر سر او خراب کنید، به موسی نگفت برو با خشونت در مقابل فرعون فریاد بزن، بلکه به موسی و هارون فرمود:

« اذْهَبا إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ * فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً » (2)

1- 1) -اعراف (7): 96؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند ، یقیناً [درهایِ] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.»
2- 2) - طه (20) : 43 - 44؛ «هر دو به سوی فرعون بروید ؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است . * پس با گفتاری نرم به او بگویید.»

با نرمی و مدارا و با محبت با این دشمن من حرف بزنید

« لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشیٰ » (1)

به امید اینکه بیدار بشود و حالت خشیت از مرا پیدا بکند. اگر فرعون توبه می کرد، خداوند از همه گذشته او گذشت می نمود ولی توبه نکرد.

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام هفتاد و یک داغ دیده بود، گرسنه و تشنه بود، نفس که می کشید از اطراف بدنش خون می آمد. پسر فاطمه دید طاقت ندارد که روی اسب بنشیند. نوک تیز نیزه را کنار اسب در زمین فرو کرد، جای نیزه را محکم کرد، به نیزه تکیه داد. مردم هم ساکت شدند. به مردم رو کرد: ای یزیدیان ! ای یاران بنی امیه ! هفتاد و یک نفر از یاران مرا کشتید که هر کدامشان در گذشته و آینده جهان نمونه نداشتند.

قمر بنی هاشم یگانه بود، علی اکبر یگانه بود، حبیب بن مظاهر یگانه بود، همه هفتاد و یک نفر را قطعه قطعه کردید، من به شما اعلام می کنم قبل از اینکه خون مرا بریزید اگر توبه کنید، خداوند توبه شما را می پذیرد. اگر گلوی مرا باز کنید، درب توبه بسته می شود، من منتظرم همه برگردید ولی برنگشتند. (2)

1- 1) - طه (20) : 44؛ «امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد .]»
2- 2) - الإرشاد: 98/2؛ «ثُمَّ نَادَی یَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لاٰ یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسٰابِ وَ قَالَ علیه السلام مَوْتٌ فِی عِزٍّ خَیْرٌ مِنْ حَیَاهٍ فِی ذُلٍّ.» الإرشاد: 97/2؛ «ثم دعا الحسین علیه السلام براحلته فرکبها و نادی بأعلی صوته یا أهل العراق و جلهم یسمعون فقال أیها الناس اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی أعظکم بما یحق لکم علی و حتی أعذر إلیکم فإن أعطیتمونی النصف کنتم بذلک أسعد و إن لم تعطونی النصف من أنفسکم فاجمعوا رأیکم ثم لا یکن أمرکم.» بحار الأنوار: 192/44، باب 26؛ «الْحِلْیَهُ رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ الْقَوْمُ بِالْحُسَیْنِ وَ أَیْقَنَ أَنَّهُمْ قَاتِلُوهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قَدْ نَزَلَ مَا تَرَوْنَ مِنَ الْأَمْرِ وَ إِنَّ الدُّنْیَا قَدْ تَغَیَّرَتْ وَ تَنَکَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حَتَّی لَمْ یَبْقَ مِنْهَا إِلَّا کَصُبَابَهِ الْإِنَاءِ وَ إِلَّا خَسِیسُ عَیْشٍ کَالْمَرْعَی الْوَبِیلِ أَ لَاتَرَوْنَ الْحَقَّ لَایُعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَایُتَنَاهَی

عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقَاءِ اللّٰهِ وَ إِنِّی لَاأَرَی الْمَوْتَ إِلّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظّالِمِينَ إِلّا بَرَماً وَ أَنْشَأَ مُتَمَثِّلًا لَمَّا قَصَدَ الطَّف.»

با یک چنین خدایی روبه رو هستید، با یک کلمه با یک اقرار با یک تعهد، که خدایا من آمدم از حالات غیرانسانی برگردم، و حیثیت انسانی خود را برگردانم. یک چنین قراری با خدا ببندید، به خودش قسم، تمام گذشته ما را می بخشد،

« إِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (1)

حضرت رضا علیه السلام نشسته بودند یک نفر به ایشان گفت: یابن رسول الله، فرعون که توبه کرد، خدا چرا قبول نکرد. حضرت فرمود: در امواج دریا که کار از کار گذشته بود مرگ را دید توبه کرد، این توبه که فایده ای ندارد، یک علت دیگرش هم این است که وقت فرو رفتن در آب به موسی ناله کرد، ای موسی مرا نجات بده، ولی من به موسی گفتم فرعون را که تو خلق نکرده بودی، اگر به خودم ناله زده بود، قبولش می کردم.

(2)

آیا گناهان دوره عمر ما سنگین تر است یا گناه حرّ بن یزید ریاحی؟ یقینا گناه حر، گناه حر این بود که جلوی ابی عبدالله را گرفت؛ گفت: نمی گذارم بروی، نه مکه

1- 1) - زمر (39) : 53؛ «یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد ؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»
2- 2) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : 77/2، باب 22؛ «عَنِ الرِّضَا عَلِیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ لِأَیِّ عِلَّهٍ اغرق اللَّهُ عزوجل فِرْعَوْنَ وَ قَدْ آمَنَ بِهِ وَ أَقَرَّ بِتَوْحِیدِهِ قَالَ لِأَنَّهُ آمَنَ عِنْدَ رُؤْیَهِ الْبَأْسِ وَ الْإِیمَانُ عِنْدَ رُؤْیَهِ الْبَأْسِ غَیْرُ مَقْبُولٍ وَ ذَلِکَ حُکْمُ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ فِی السَّلَفِ وَ الْخَلَفِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمّٰا رَأَوْا بَأْسَنٰا الْآیَتَیْنِ.»

بروی و نه یمن بروی، نه مدینه بروی و نه کوفه بروی.

امام علیه السلام را اینقدر نگه داشت تا سی هزار نفر گرگ امام علیه السلام را محاصره کردند و با یارانش کشتند، ولی صبح عاشورا یک مقدار فکر کرد، دید عجب گناه عظیمی را مرتکب شده، یک گناه بی نمونه، بار این گناه کمر آسمانها و زمین را می شکست، چنانچه در زیارت عاشوراست، که می گوییم یا اباعبدالله مصیبت تو بر همه آسمانها و زمین گران آمد. چه مصیبتی، بعد از جلوگیری حر، چه اتفاق عجیبی افتاد که حضرت زین العابدین علیه السلام روی منبر مسجد شام زار زار گریه کرد و گفت: مردم کسی را کشتید که ماهیان دریا برایش گریه کردند، پرندگان هوا برایش گریه کردند، ملائکه گریه کردند، جن گریه کرد و این کار حر بود.

اما حرّ اول طلوع آفتاب پسرش علی را صدا کرد که هیجده سالش بود، گفت: بابا بیا طرف ابی عبدالله برویم، گفت پدر، خجالت نمی کشی، تو هشت روز جلوی پسر پیامبر را گرفتی، با زن و بچه اش، به این مردم قاتل تحویل دادی، فکر می کنی بروی پیش امام حسین راهت می دهد، گفت: پسرم تو حسین را نمی شناسی، من چکمه هایم را پر خاک می کنم و می اندازم گردنم، این گردنم را کج می کنم، تو دست مرا بگیر، مرا طرف پسر فاطمه برسان.

چند قدمی خیمه ها ابی عبدالله بیرون آمد، قمر بنی هاشم بیرون آمد، تا چشمش به ابی عبدالله افتاد گفت اول بپرسم و بقیه قدمها را بردارم، صدا زد من می توانم از این حیوانیتی که دچارش بودم به انسانیت برگردم.

امام حسین علیه السلام فرمود: چرا سرت را پایین انداختی؟ ابی عبدالله آغوشش را باز کرد. (1)

1- 1) - الإرشاد: 98/2؛ «. . . فلما رأی الحر بن یزید أن القوم قد صمموا علی قتال الحسین علیه السلام قال لعمر بن سعد أی عمر أمقاتل أنت هذا الرجل قال إی و الله قتالا أیسره أن تسقط الرءوس و تطیح الأیدی قال أفما لکم فیما عرضه علیکم رضی قال عمر أما لو کان الأمر إلی لفعلت و لکن أمیرک قد أبی. فأقبل الحر حتی وقف من الناس موقفا و معه رجل من

قومه يقال له قره بن قيس فقال له يا قره هل سقيت فرسک اليوم قال لا قال فما تريد أن تسقيه قال قره فظننت و الله أنه يريد أن يتنحى فلا يشهد القتال و يكره أن أراه حين يصنع000 فقال له الحر إنى و الله أخير نفسى بين الجنه و النار فو الله لا أختار على الجنه شيئا و لو قطعت و حرقت. ثم ضرب فرسه فلحق بالحسين عليه السلام فقال له جعلت فداک يا ابن رسول الله أنا صاحبک الذى حبستک عن الرجوع و سايرتک فى الطريق و جعجعت بک فى هذا المكان و ما ظننت أن القوم يردون عليک ما عرضته عليهم و لا يبلغون منک هذه المنزله و الله لو علمت أنهم ينتهون بک إلى ما أرى ما ركبت منک الذى ركبت و إنى تائب إلى الله تعالى مما صنعت فترى لى من ذلک توبه فقال له الحسين عليه السلام نعم يتوب الله عليک فانزل قال فأنا لک فارسا خير منى راجلا أقاتلهم على فرسى ساعه و إلى النزول ما يصير آخر أمرى فقال له الحسين عليه السلام فاصنع يرحمک الله ما بدا لک. فاستقدم أمام الحسين عليه السلام ثم أنشأ رجل من أصحاب الحسين عليه السلام يقول لنعم الحر حر بنى رياح و حر عند مختلف الرماح و نعم الحر إذ نادى حسين و جاد بنفسه عند الصباح»

به خدا قسم، الان آغوش رحمت خدا برای همه شما باز است. غرق گنه ناامید مشو زدربار ما که عفو کردن بود در همه دم کار ما

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

نقش دوست در سرنوشت انسان

18

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

سوره مبارکه یوسف، دوستان حقیقی و دشمنان واقعی را به انسان شناسانده است. اگر زلف زندگی انسان، به دوستان واقعی او گره بخورد، رابطه ای میان او و منابع خیر کامل ایجاد می شود که باعث انتقال خیر و نیکی و احسان خاص ایشان به انسان می گردد. در سایه این انتقال است که انسان خاک نشین، به انسان عرشی و ملکوتی تبدیل می شود ؛ اما اگر زلف حیات انسان، به دشمنان او گره بخورد، میان او و منابع شر، گره خورده است و باعث اخلال در حالات روان انسان می شود، انسان را به منبع شر تبدیل می کند و او را به بی نهایت زیر صفر می کشاند :

« ثُمَّ رَدَدْناٰهُ أَسْفَلَ سٰافِلِينَ » (1)

أسفل أفعلِ تفضیل است ؛ مانند خوب و خوب تر، که خوب تر أفعل تفضیل است ؛ مثلاً خداوند درباره پاداش اعمال می فرماید :

« بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ » (2)

1- 1) - تین (95) : 5؛ «آن گاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست ترینِ پَستان بازگرداندیم .»
2- 2) - نحل (16) : 96؛ «پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند ، می دهیم .»

ص:248

نماز هشتاد سال نماز را به اندازه بهترین نماز او می دهیم. ملاک، بهترین عمل است.

بدترین، گناه جبران نکردن گناه است

یکی از موارد أفعل تفضیل، همین جا است که اگر گناه کاران جبران نکنند، بدی های آنان را برمی گردانیم و ایشان را به پست ترین درجه بازمی گردانیم که دیگر جایی برای پستی بیش تر ندارد. اگر بتوان با چشم دل، معنای عینی أسفل السافلین را دید، همان لحظه، قلب انسان از ترس می ایستد. خود انسان، به دشمن راه می دهد که این قدر او را به هم بریزد تا از پست ها هم پست تر شود. نمونه این شیطان را خداوند در سوره مبارکه فرقان، ضمن یک داستان بیان کرده است که متأسفانه این نوع شیطان در کشور ما نیز در همه شؤون هست.

داستان این است که یکی از نام های کتاب خدا «ذکر است» :

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ » (1)

یعنی این کتاب، حقایق شهودی را به شما یادآور می شود، یاد خدا، قیامت، صراط و پرونده اعمال گذشته و آینده.

انسانی که از قرآن بریده شود، فراموش کار و غافل می شود و یک ذره ای در این فضا نمی تواند به سوی خدا برود.

ص:250

1- 1) - حجر (15) : 9؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم ، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم .»

یک نفر پول داری می خواست سفره ای بیندازد. پیش خود فکر کرد که سران قوم و خویشان خود را هم دعوت کنم. یکی از این سران، پیامبر صلی الله علیه و آله بود. گفت: دلم می خواهد برای ناهار تشریف بیاورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این خانه بت پرست است. من از غذای او نمی خورم ، ولی چون دعوت کردی، می آیم. او گفت: میهمان به خانه من بیاید، ولی چیزی نخورد؟ این برای من کشنده است. سپس گفت: من چه کار کنم تا شما بیایید و از این سفره، غذا بخورید؟ حضرت گفت: مسلمان شو و شهادت به توحید و رسالت من بده و بگو که از همه معبودهای باطل و فرهنگ های منفی بریدم. حضرت آمدند، غذا خوردند و رفتند.

فردا ابی بن خلف به این شخص گفت: شنیده ام که میهمانی داشتید و این آقا را هم دعوت کرده ای و مسلمان هم شده ای. گفت: بله.

گفت: من و دوستانم قصد داریم رابطه خود را با تو قطع کنیم.

« الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ » (1)

ای بیچاره! همه را رها کردی و رفتی؟ در همین جا است که خداوند می فرماید:

سختی و تنهایی را تحمل کن! چند روز دیگر، اسلام جهان گیر می شود به این چند موج ظاهری فریب نخور. این، نقطه خطرناکی است که انسان در این نقطه تصمیم بگیرد. همه این جهنمی ها از همین نقطه جهنمی می شوند.

گفت: نه، من با شما هستم. ابی بن خلف گفت: پس کار دیروز خود را جبران کن و به مسجد الحرام برو و سجده پیامبر که تمام شد، به صورت او آب دهان بینداز. (2)

1- 1) - ناس (114) : 5؛ «آنکه همواره در سینه های مردم وسوسه می کند.»

2- 2) - المناقب، ابن شهر آشوب: 136/1؛ بحار الأنوار: 69/18، باب 8، حديث 24؛ «ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الضَّحَّاكُ فِی قَوْلِهِ وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ نَزَلَتْ فِی عُقْبَةَ بْنِ أَبِی مُعَیْطٍ وَ أُبَیِّ بْنِ خَلَفٍ وَ کَانَا تَوْأَمَیْنِ فِی الْخَلَّهِ فَقَدِمَ عُقْبَهُ مِنْ سَفَرِهِ وَ أَوْلَمَ جَمَاعَهَ الْأَشْرَافِ وَ فِیهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَاآکُلُ طَعَامَکَ حَتَّی تَقُولَ لَاإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ فَشَهِدَ الشَّهَادَتَیْنِ فَأَکَلَ مِنْ طَعَامِهِ فَلَمَّا قَدِمَ أُبَیُّ بْنُ خَلَفٍ عَذَلَهُ وَ قَالَ صَبَأْتَ فَحَکَی قِصَّتَهُ فَقَالَ إِنِّی لَاأَرْضَی عَنْکَ أَوْ تُکَذِّبَهُ فَجَاءَ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ تَفَلَ فِی وَجْهِهِ صلی الله علیه و آله فَانْشَقَّتِ التَّفْلَهُ شِقَّتَانِ [شِقَّتَیْنِ] وَ عَادَتَا إِلَی وَجْهِهِ فَأَحْرَقَتَا وَجْهَهُ وَ أَثَّرَتَا وَ وَعَدَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله حَیَاتَهُ مَا دَامَ فِی مَکَّهَ فَإِذَا خَرَجَ قُتِلَ بِسَیْفِهِ فَقُتِلَ عُقْبَهُ یَوْمَ بَدْرٍ وَ قَتَلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِیَدِهِ أُبَیّاً.»

شیطان یعنی کسی که انسان را از خیر و کرامت و ارزش داران قیچی می کند ، اما کار دوست، وصل کردن است : تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی (1)

هیچ پیامبری برای فصل کردن نیامده است ، اما شیطان همه را از تو می بُرد.

مرحوم نراقی، در کتاب «خزائن» و «طاقدیس»، این مطلب را به صورت نثر و نظم بیان کرده است : دید موسی کافری اندر رهی

ص:252

1- 1) - مولوی.

شد روان تا طور با حق راز گفت

گفت حق: کو آن پیام بنده ام؟

این طرف، هر چه هست، ادب است و آن طرف، بی ادبی. پس بگو: گفتت خدای دلخراش

این پیرمرد هم مثل کودک شش ماهه است. چون که موسی باز گشت از کوه طور

ص:253

موسی او را یک سخن تعلیم کرد این بگفت و جان به حق تسلیم کرد (1)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:254

1- 1) - ملا احمد نراقی.

توبه، افق طلوع آمرزش

19

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

غیر از آیاتی که در قرآن مجید و کتاب های آسمانی نازل شده است، سخنان مهمی را خداوند به وسیله پیامبران بزرگ خود، به بندگانش ابلاغ کرده است. این مجموعه سخنان، بسیار مهم، باارزش و پیچیده به رحمت، کرامت و لطف است؛ از جمله، خداوند می فرماید :

شش برنامه از سوی من برای شما قرار داده شده است و شش برنامه را شما باید ارائه کنید تا همزمان با برنامه های شما، برنامه های من از افق حیات شما طلوع کند. (1)اول این است که: مغفرتم را برای شما قرار دادم ، اما طلوع این مغفرت، به زلف توبه شما گره خورده است. اگر توبه از سوی شما تحقق یابد، این توبه، افق طلوع آمرزش من است. در آیات قرآن و روایات، توضیح داده شده است که توبه به معنای خروج از گناه و بازگشت به خواسته های خداوند است. توبه بی نماز، برگشت به

ص:255

1- 1) - تحریر المواعظ العددیه: 429؛ «قال اللّه تعالی: یا عبادی ستّه منّی و ستّه منکم: المغفره منّی و التّوبه منکم، و الجنّه منّی و الطّاعه منکم، و الرّزق منّی و الشکر منکم، و القضاء منّی و الرّضاء منکم، و البلاء منّی و الصبر منکم، و الإجابه منّی و الدّعاء منکم.»

ص:256

نماز است. توبه دروغ و غیبت و تهمت، ترک این ها است. وقتی این عمل از بنده صادر شود، به یقین غفران الهی از حضرتش طلوع و ظهور خواهد کرد. به همه گناه کاران هم اعلام شده است که ناامیدی از رحمت او کفر است. (1) گناه است که انسان گمان کند که با این گناهان سنگین، خدا او را نمی آمرزد. از گناهان کبیره، ربا، قتل نفس، زنا و عاق والدین هستند ، ولی قرآن می فرماید: همه این ها حل شدنی اند و آمرزیده می شوند. آن چه بر آن اصرار شده است، این است که گناه کار، به گناه برنگردد و آن را تکرار نکند، این یک حقیقت است: طفیل هستی عشق اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادتی ببری (2)

کدام درخواست کننده، به من مراجعه کرده است و من او را رد کرده ام؟ کدام گناه کار توبه کرده است و من او را نیامرزیده ام؟

برخورد عیسی بن مریم علیه السلام با گناهکار حرفه ای

عیسی بن مریم علیه السلام جایی می رفت. گناه کاری حرفه ای با دیدن او و یاران او، بیدار شد و گفت : می شود من راهم را عوض کنم و به گروه شما بپیوندم؟ او در باطن، اطمینان یافته بود که می تواند این کار را بکند. با یکی دو قدم فاصله، دنبال این جمعیت حرکت کرد.

یکی از یاران مسیح برگشت، او را شناخت. با حالتی رنج آور به مسیح گفت: آیا درست است که این پلید بد طینت، دنبال ما راه بیفتد و از ما شود؟ خطاب به مسیح رسید که به او بگو: صدایت را بلند کردی و با کبر مطالبی را گفتی که دل این گناه کار

1- 1) - خداوند در قرآن می فرماید: یوسف (12) : 87؛ «لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُون»
2- 2) - حافظ شیرازی.

شکست. همه اعمال عمرت را بر باد دادی. از امروز، عمل از سر بگیر و به این گناه کار هم بگو که بیا و از ما باش و گناهان تو آمرزیده شد. (1)اگر به مردم بدهکاریم، می توانیم به خداوند راست بگوییم که آن چه از مردم نزد من است، برمی گردانم. او نیز این گونه است که یا از همین الان می آمرزد. ممکن است اجرای توبه من یک ماه طول بکشد ، ولی آمرزش خداوند طولی نمی کشد.

همان وقت که پشیمان می شود و توبه می کند، می آمرزد؛ کسی را که بیست سال است نماز نخوانده است، هنوز یک رکعت قضا نکرده است، می آمرزد. دیگری را چون نیت کرده است و پسر بزرگی هم ندارد که برایش نماز بخواند یا پول ندارد که وصیت کند برای او نماز بخوانند، آمرزیده است.

آیات آمرزش عجیب است. عشق به بخشیدن گناهکار، در این آیات موج می زند.

در یک جمعیت چند نفره از مؤمنان درجه اول، به پیامبر گرامی اسلام طرحی نظامی داده شد و باید این طرح پنهان می ماند تا پیامبر غافلگیرانه مکه را بگیرند.

یکی از ایشان پنهانی به یکی از دوستان بت پرست خود نامه ای نوشت که ما در حال آمدن هستیم. اگر این سرّ فاش می شد، به یقین مکه فتح نمی شد. جبرئیل نازل شد و گفت: نامه را به زنی داده است و الان به سوی مکه در حرکت است. حضرت به ابوبکر فرمود: برو نامه را از آن زن بگیر. ابوبکر آمد و به او رسید. زن التماس کرد.

ابوبکر دلش سوخت و برگشت. حضرت به عمر فرمود: برو نامه را بگیر. زن گفت:

نامه نزد من نیست. عمر برگشت. حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علی جان!

1- 1) - تفسیر فاتحه الکتاب، عالمی ناشناخته، هم عصر فیض کاشانی.

برو نامه را بگیر و بیاور. امام مؤدبانه فرمود: نامه را بده! زن گفت: نامه نزد من نیست.

امام فرمود: خدا و پیامبر دروغ نمی گویند. شمشیرش را کشید و فرمود : تو را می کشم و نامه را پیدا می کنم. زن نامه را داد.

دل پیامبر به درد آمده است که چرا می خواستند سرّ مملکت را فاش کنند. چرا می خواستند اسرار حکومت را به بیگانه بدهند. فرمود: ای صاحب نامه! از جایت برخیز! آبروی تو باید برود. بلند شو تا همه ببینند که من تو را می شناسم. او نیز در میان جمعیت، سرش را به زیر انداخته بود و بدون این که حرفی بزند، گفت: خدایا! من مخالف تو و پیامبرت نیستم، پس نگذار آبروی من برود. پیامبر دوباره با ناراحتی فرمود : برخیز وگرنه اسم تو را می برم. گناهکار دوباره گفت: خدایا! زودتر برای من کاری بکن، الان اسم مرا می برد. پیامبر بار سوم نیز سخن خود را تکرار کرد ، اما جبرئیل نازل شد و گفت: خدا او را بخشید، رهایش کن. (1)

1- 1) - الإرشاد، شیخ مفید: 57/1 - 59؛ «أن النبی صلی الله علیه و آله لما أراد فتح مکه سأل الله جل اسمه أن یعمی أخباره علی قریش لیدخلها بغته و کان علیه السلام قد بنی الأمر فی مسیره إلیها علی الاستسرار بذلک فکتب حاطب بن أبی بلتعه إلی أهل مکه یخبرهم بعزیمه رسول الله صلی الله علیه و آله علی فتحها و أعطی الکتاب امرأه سوداء کانت وردت المدینه تستمیح بهاالناس و تستبرهم و جعل لها جعلا علی أن توصله إلی قوم سماهم لها من أهل مکه و أمرها أن تأخذ علی غیر الطریق فنزل الوحی علی رسول الله صلی الله علیه و آله بذلک فاستدعی أمیر المؤمنین علیه السلام و قال له إن بعض أصحابی قد کتب إلی أهل مکه یخبرهم بخبرنا و قد کنت سألت الله أن یعمی أخبارنا علیهم و الکتاب مع امرأه سوداء قد أخذت علی غیر الطریق فخذ سیفک و ألحقها و انتزع الکتاب منها و خلها و صر به إلی.. . . فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام یخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن معها کتابا و یأمرنی بأخذه منها و تقول أنت أنه لا کتاب معها ثم اخترط السیف و تقدم إلیها فقال أما و الله لئن لم تخرجی الکتاب لأکشفنک ثم لأضربن عنقک فقالت له إذا کان لا بد من ذلک فأعرض یا ابن أبی طالب بوجهک عنی فأعرض علیه السلام بوجهه عنها فکشفت قناعها و أخرجت الکتاب من عقیصتها فأخذه أمیر المؤمنین علیه السلام و

صار به إلى رسول الله ص فأمر أن ينادى بالصلاه جامعه فنودى فى الناس فاجتمعوا إلى المسجد حتى امتلأ بهم ثم صعد رسول الله صلى الله عليه و آله المنبر و أخذ الكتاب بيده و قال أيها الناس إنى كنت سألت الله عز و جل أن يخفى أخبارنا عن قريش و إن رجلا منكم كتب إلى أهل مكه يخبرهم بخبرنا فليقم صاحب الكتاب و إلا فضحه الوحى فلم يقم أحد فأعاد رسول الله صلى الله عليه و آله مقالته ثانيه و قال ليقم صاحب الكتاب و إلا فضحه الوحى فقام حاطب بن أبى بلتعه و هو يرعد كالسعفه فى يوم ريح العاصف فقال يا رسول الله أنا صاحب الكتاب و ما أحدثت نفاقا بعد إسلامى و لا شكا بعد يقينى فقال له النبى صلى الله عليه و آله فما الذى حملک على أن كتبت هذا الكتاب قال يا رسول الله إن لى أهلا بمكه و ليس لى بها عشيره فأشفقت أن يكون الدائره لهم علينا فيكون كتابى هذا كفا لهم عن أهلى و يدا لى عندهم و لم أفعل ذلک لشک فى الدين فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله مرنى بقتله فإنه قد نافق فقال النبى صلى الله عليه و آله إنه من أهل بدر و لعل الله تعالى اطلع عليهم فغفر لهم أخرجوه من المسجد قال فجعل الناس يدفعون فى ظهره حتى أخرجوه و هو يلتفت إلى النبى صلى الله عليه و آله ليرق عليه فأمر النبى صلى الله عليه و آله برده و قال له قد عفوت عنک و عن جرمک فاستغفر ربک و لا تعد بمثل ما جنيت.»

تو جدی توبه کن، همان جا تو را می بخشد. خدا را که نمی توانی فریب دهی :

«الجَنّهُ مِنّی»

همه هشت بهشت ساخت او است. اکنون هم بهشت موجود است ، ولی زلف بهشت او، به خدمت و عبادت تو گره خورده است. بی عبادت و طاعت و خدمت، راهی به بهشت او نخواهی داشت.

نماز پیامبر بر جنازه گنهکار نیکوکار

جنازه ای را در مسجد گذاشتند. خانواده او گفتند: آیا می آیید بر بدن او نماز بخوانید؟ آنها اظهار بی میلی کردند. جبرئیل آمد و گفت : یا رسول اللّه ! خدا می گوید

ص:261

نماز او را بخوان. می دانیم از او دل گیر هستی ؛ امّا دیشب که باران بارید و یک خانواده گرفتار شدند، او که زنده بود، رفت و مشکل ایشان را حل کرد. (1) تو بیا و در نماز بگو: «اغفر لِهذا المیت» تا او را ببخشم. من نکردم امر تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم (2)

من خاک را به انسان زنده تبدیل کردم تا به او جودی کرده باشم. ایشان مرا رها می کنند ؛ ولی من که ایشان را رها نمی کنم و به آنان بی محبتی نمی کنم. وقتی می خواهم او را بیامرزم، حال گریه در او به وجود می آورم. چون خدا خواهد که ما را یاری کند میل ما را جانب زاری کند (3)

سوم، ای بندگان من! روزی شما از من، و شکر از شما. این جا غیر از آمرزش و توبه است. این جا غیر از دو مورد قبلی است. نان تو را قطع نمی کنم. من نان تو را نمی بُرم.

موسی علیه السلام یک بار به من گفت: مرگ فرعون را برسان! گفتم چگونه؟ گفت: آب و نان او را قطع کن! این قدر تشنه و گرسنه شود تا بمیرد. به او گفتم: او می تواند از بندگی من دست بردارد ، اما من از خدایی خود دست برنمی دارم. من آب و نان او را می دهم، او هر کاری می خواهد، بکند. (4)

1- 1) - تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار: 720/1.
2- 2) - مولوی.
3- 3) - مولوی.
4- 4) - راجع هلاکت فرعون در روایات این طور آمده: الخصال: 539/2، حدیث 11؛ «عن زراره عن أبی جعفر علیه السلام قال أملی الله عز و جل لفرعون ما بین الکلمتین قوله أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلیٰ و قوله مٰا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِی أربعین سنه ثم أخذه الله نکال الآخره و الأولی و کان بین أن قال الله عز و جل لموسی و هارون علیه السلام قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُمٰا و بین أن عرفه الله تعالی الإجابه أربعین سنه ثم قال قال جبرئیل علیه السلام نازلت ربی فی فرعون منازله شدیده فقلت یا رب تدعه و قد قال أنا ربکم الأعلی فقال إنما یقول مثل هذا عبد مثلک.»

احکام از من، نماز واجب، خمس واجب، اطاعت از اولیای الهی واجب، رضا و خشنودی از احکام من از شما. نگویید چرا نماز را بر ما واجب کردی. تو وضو می گیری و نماز می خوانی تا می گویی :

« اهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِيمَ »

می گویم: صراط مستقیم من علی است. تو را با او پیوند می دهم. امتحان از من، استقامت در امتحان از تو. دعا از تو، جواب دعا از من. (1)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

1- 1) - الکافی: 288/8، حدیث 434؛ «عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَیَّ فَنَظَرَ إِلَی النَّاسِ وَ نَحْنُ عَلَی بَابِ بَنِی شَيْبَةَ فَقَالَ يَا فُضَيْلُ هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِی الْجَاهِلِيَّةِ لَايَعْرِفُونَ حَقّاً وَ لَايَدِينُونَ دِيناً يَا فُضَيْلُ انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكِبِّينَ عَلَی وُجُوهِهِمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسْخُورٍ بِهِمْ مُكِبِّينَ عَلَی وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ أَ فَمَنْ يَمْشِی مُكِبّاً عَلیٰ وَجْهِهِ أَهْدیٰ أَمَّنْ يَمْشِی سَوِيّاً عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ يَعْنِی وَ اللَّهِ عَلِيّاً علیه السلام وَ الْأَوْصِيَاءَ علیه السلام ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَلَمّٰا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هٰذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَا فُضَيْلُ لَمْ يَتَسَمَّ بِهَذَا الِاسْمِ غَيْرُ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَّا مُفْتَرٍ كَذَّابٌ إِلَی يَوْمِ الْبَأْسِ هَذَا.» شواهد التنزیل: 346/1؛ «محمد، عن أبیه علی عن أبیه عبد الله بن عباس فی تفسیر قول الله تعالی وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلیٰ دٰارِ السَّلاٰمِ یعنی به الجنه، وَ يَهْدِی مَنْ يَشٰاءُ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی بولایه علی بن أبی طالب علیه السلام .»

گستردگی ظرفیت انسان

20

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

حضرت یوسف زندگی اش با دوستان و یاران حقیقی، گره خورد و از این دوستان و یاران، که عالی ترین منابع سود و برکت بودند، بهره کامل را برد. از راه این دوستان، ساختمان انسانیتی برای او ساخته شد که کامل و جامع بود و بنابر فرموده قرآن، همه خیر دنیا و آخرت، برای او طلوع کرد. او ثابت کرد که ظرفیت انسان این چنین گسترده است.

این دوستان واقعی، عبارت از انبیای خدا به ویژه، پدر و جد و پدر جد او و نیز منبع درونی عقل او بودند. معلوم است که وقتی انسان سر این سفره قرار بگیرد و این گونه تغذیه شود، یوسف می شود. بنا نیست که در عالم، فقط یک یوسف به وجود آید. از نظر ظاهری و چهره، همه انسان ها تک نسخه و منحصر به فرد هستند.

سر انگشتان دو انسان، با هم مساوی نیستند ، ولی از نظر شخصیت انسانی می توانند در عرض هم قرار گیرند و از نظر معنوی می توانند یوسف شوند. و اگر یوسف نشوند، چه بسا گرگ یوسف شوند.

اقسام مردم

قرآن مجید، مردم را به دو دسته تقسیم کرده است: مجرم و مسلم - و به معنای

ص:264

ص:265

ص:266

ص:267

وسیع آن - مؤمن و فاسق، جاهل و عالم و این مطلب را در ضمن آیاتی به صورت پرسش مطرح کرده است :

« أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً » (1). (2)« هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ » (3). (4)

ص:268

1- 1) - سجده (32) : 18؛ «با این حال آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند ؟»
2- 2) - بحار الأنوار: 337/35، باب 13، حدیث 2؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ قَالَ وَ ذَلِکَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ بْنِ أَبِی مُعَيْطٍ تَشَاجَرَا فَقَالَ الْفَاسِقُ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ أَنَا وَ اللَّهِ أَبْسَطُ مِنْکَ لِسَاناً وَ أَحَدُّ مِنْکَ سِنَاناً وَ أَمْثَلُ مِنْکَ حَشْواً فِی الْكَتِيبَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ اسْكُتْ فَإِنَّمَا أَنْتَ فَاسِقٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوىٰ نُزُلًا بِمٰا كانُوا يَعْمَلُونَ فَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوٰاهُمُ النّٰارُ كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا أُعِيدُوا فِيهٰا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذٰابَ النّٰارِ الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ.» تفسیر فرات الکوفی: 327، حدیث 446؛ «عن ابن عباس [رضی الله عنه] فی قوله [تعالی] أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً [یعنی علی بن أبی طالب علیه السلام] كَمَنْ كانَ فاسِقاً [یعنی] الولید بن عقبه بن أبی معیط [لعنه الله لا يَسْتَوُونَ عند الله]و [فی] قوله [تعالی] أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فَلَهُمْ جَنّٰاتُ الْمَأْوىٰ نُزُلًا [بِمٰا كانُوا يَعْمَلُونَ] نزلت فی علی [بن أبی طالب علیه السلام] وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوٰاهُمُ النّٰارُ نزلت فی الولید بن عقبه.»
3- 3) - زمر (39) : 9؛ «آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند ، یکسانند ؟»
4- 4) - الکافی: 212/1، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عز و جل هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَايَعْلَمُونَ عَدُوُّنَا وَ شِيعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ.» الکافی: 26/1، حدیث 29؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ يَا مُفَضَّلُ لَايُفْلِحُ مَنْ لَايَعْقِلُ وَ لَايَعْقِلُ مَنْ لَايَعْلَمُ وَ سَوْفَ يَنْجُبُ مَنْ يَفْهَمُ وَ يَظْفَرُ مَنْ يَحْلُمُ وَ الْعِلْمُ جُنَّةٌ وَ الصِّدْقُ عِزٌّ وَ الْجَهْلُ ذُلٌّ وَ الْفَهْمُ مَجْدٌ وَ الْجُودُ نُجْحٌ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ مَجْلَبَةٌ لِلْمَوَدَّةِ وَ الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَاتَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ وَ الْحَزْمُ مَسَاءَةُ الظَّنِّ وَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ الْحِكْمَةِ نِعْمَةُ الْعَالِمِ وَ الْجَاهِلُ

شَقِیٌّ بَیْنَهُمَا وَ اللّٰهُ وَلِیُّ مَنْ عَرَفَهُ وَ عَدُوُّ مَنْ تَکَلّفَهُ وَ الْعَاقِلُ غَفُورٌ وَ الْجَاهِلُ خَتُورٌ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُکْرَمَ فَلِنْ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ فَاخْشُنْ وَ مَنْ کَرُمَ أَصْلُهُ لَانَ قَلْبُهُ وَ مَنْ خَشُنَ عُنْصُرُهُ غَلُظَ کَبِدُهُ وَ مَنْ فَرَّطَ تَوَرَّطَ وَ مَنْ خَافَ الْعَاقِبَهَ تَثَبَّتَ عَنِ التَّوَغُّلِ فِیمَا لَایَعْلَمُ وَ مَنْ هَجَمَ عَلَی أَمْرٍ بِغَیْرِ عِلْمٍ جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ یَعْلَمْ لَمْ یَفْهَمْ وَ مَنْ لَمْ یَفْهَمْ لَمْ یَسْلَمْ وَ مَنْ لَمْ یَسْلَمْ لَمْ یُکْرَمْ وَ مَنْ لَمْ یُکْرَمْ یُهْضَمْ وَ مَنْ یُهْضَمْ کَانَ أَلْوَمَ وَ مَنْ کَانَ کَذَلِکَ کَانَ أَحْرَی أَنْ یَنْدَمَ.»

« أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ » (1). (2)

« وَ أَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ » (3). (4)

ص:269

1- 1) - قلم (68) : 35؛ «آیا ما تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام خود] رای چون مجرمان قرار می دهیم ؟»
2- 2) - الکافی: 11/8، حدیث 1؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال خرجت هذه الرساله من أبی عبد الله علیه السلام إلی أصحابه ... و اعلموا أن الإسلام هو التسلیم و التسلیم هو الإسلام فمن سلم فقد أسلم و من لم یسلم فلا إسلام له و من سره أن یبلغ إلی نفسه فی الإحسان فلیطع الله فإنه من أطاع الله فقد أبلغ إلی نفسه فی الإحسان و إیاکم و معاصی الله أن ترکبوها فإنه من انتهک معاصی الله فرکبها فقد أبلغ فی الإساءه إلی نفسه و لیس بین الإحسان و الإساءه منزله فلأهل الإحسان عند ربهم الجنه و لأهل الإساءه عند ربهم النار فاعملوا بطاعه الله و اجتنبوا معاصیه و اعلموا أنه لیس یغنی عنکم من الله أحد من خلقه شیئا لا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا من دون ذلک فمن سره أن تنفعه شفاعه الشافعین عند الله فلیطلب إلی الله أن یرضی عنه و اعلموا أن أحدا من خلق الله لم یصب رضا الله إلا بطاعته و طاعه رسوله و طاعه و لا ه أمره من آل محمد صلی الله علیه و آله و معصیتهم من معصیه الله و لم ینکر لهم فضلا عظم أو صغر و اعلموا أن المنکرین هم المکذبون و أن المکذبین هم المنافقون و أن الله عز و جل قال للمنافقین و قوله الحق إن المنافقین فی الدرک الأسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا... .»
3- 3) - و اقعه (56) : 27؛ «و سعادتمندان چه بلند مرتبه اند سعادتمندان !»
4- 4) - الکافی: 8/2، حدیث 1؛ «عن أبی جعفر علیه السلام قال إن الله تبارک و تعالی حیث خلق الخلق خلق ماء عذبا و ماء مالحا أجاجا فامتزج الماء ان فأخذ طینا من أدیم الأرض فعرکه عرکا شدیدا فقال لأصحاب الیمین و هم کالذر یدبون إلی الجنه بسلام و قال لأصحاب الشمال إلی النار و لا أبالی ثم قال أ لست بربکم قالوا بلی شهدنا أن تقولوا یوم القیامه إنا کنا عن هذا غافلین ثم أخذ المیثاق علی النبیین فقال أ لست بربکم و أن هذا محمد رسولی و أن هذا علی أمیر المؤمنین قالوا بلی فثبتت لهم النبوه و أخذ المیثاق علی أولی العزم أننی ربکم و محمد رسولی و علی أمیر المؤمنین و أوصیاؤه من بعده و لا ه أمری و خزائن علمی و أن المهدی

أنتصر به لدینی و أظهر به دولتی و أنتقم به من أعدائی و أعبد به طوعا و کرها قالوا أقررنا یا رب و شهدنا و لم یجحد آدم و لم یقر فثبتت العزیمه لهؤلاء الخامسه فی المهدی و لم یکن لآدم عزم علی الإقرار به و هو قوله عز و جل و لقد عهدنا إلی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما قال إنما هو فترک ثم أمر نارا فأججت فقال لأصحاب الشمال ادخلوها فهابوها و قال لأصحاب الیمین ادخلوها فدخلوها فکانت علیهم بردا و سلاما فقال أصحاب الشمال یا رب أقلنا فقال قد أقلتکم اذهبوا فادخلوا فهابوها فثم ثبتت الطاعه و الولایه و المعصیه .»

اگر بگویید: گروه سومی هم در این سوره نام برده شده اند :

« وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ » (1)

پاسخ آن، این است که ایشان تکامل یافتگان همین اصحاب یمین هستند. هر دو در مدار یک حقیقت قرار دارند. «سابقون» انبیا و ائمه هستند و «اصحاب الیمین» پیروان ایشانند. با ارتباط با ایشان می توان أصحاب الیمین شد. سرمایه هایی که به ایشان داده شده است، برای انتقال به دیگران است. از خود ایشان چیزی کم نمی شود:

« یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ » (2)

ای حبیب من! سرمایه ات را به دیگران انتقال بده. انبیا آمده اند برای انتقال

1- 1) - واقعه (56) : 10؛ «و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش]اند.»
2- 2) - مائده (5) : 67؛ «ای پیامبر ! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن أبی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن.»

فیوضات ربانی خود، کارِ خداوند برای انتقال فیض، همیشگی است :

«یا دائِمَ الفَضلِ عَلی البَرِیَّه»

ای که فضل تو بر مخلوقات دائمی است.

تفسیری لطیف از دوازده ستاره اگر زلف کسی با خدا و انبیا و ائمه، گره بخورد، این توان در او هست که فیوضات ایشان را بگیرد. ایشان و ذات انسان از بهره گرفتن، بخلی ندارند، مگر این که انسان به خود بخل بورزد و این فیوضات را از آنان نگیرد.

در این جا اهل خدا گفتاری دارند که من آن را در تفسیری نوشته شده در قرن یازدهم دیدم و برای من بسیار اهمیت داشت. ایشان فرموده بودند : شما دارای ده عضو هستید و یک قلب دارید و یک عقل. این دوازده عضو، دوازده برادر یوسف خانواده وجود شما هستند. عقل، یوسف است ، چون مکانت او از همه بالاتر است و اعتبار او از همه بیش تر و مقرّب تر به خداوند است. عقل شعاعی از خداوند است. قلب هم بنیامین است. ده عضو دیگر هم، دیگر برادران هستند. روح، یعقوب است و نفس، راحیل است:

« إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سٰاجِدِینَ » (1)

اگر این عقل، به انبیای خدا پیوند بخورد، چون آن گونه که موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:

ص:271

1- 1) - یوسف (12) : 4؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت : پدرم ! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند !»

«إنَّ لِلّهِ عَلی الناسِ حُجَّتَین : حُجَّهٌ ظاهِرهٌ وحُجَّهٌ باطِنَهٌ ...» (1) خداوند دو حجّت برای مردم قرار داده است ، حجت ظاهری و حجت باطنی، اگر حجّت ظاهری که انبیا هستند و حجّت باطنی که عقل انسان است با یکدیگر پیوند بخورند انسان همانند یوسف رشد می کند و در این مملکت، این یوسف، بر تخت عزیزی مصر وجود می نشیند. یعقوب، راحیل و یازده برادر، با همه وجود، به سوی او حرکت و تعظیم می کنند و از انحراف های قبلی خود، در برابر این یوسف، عذرخواهی می کنند:

« یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ » (2)

به یوسف درون می گویند: به ما صدقه بده. صدقه عقل هم ایمان و معرفت و انگیزه مثبت دادن به قلب است. قلب هم این ها را به صورت اعمال حسنه، به این یازده برادر می رساند و همه از سر سفره یوسف تغذیه می کنند.

اما اگر از این منابع بریده شوند، میدان دار این زندگی شهوت می شود. یوسف وجود را به چاه می اندازند. حال آیا این یوسف های به چاه افتاده، به کاروان توبه ماه رمضان، محرّم یا ایّام فاطمیه و دوستان خوبی برمی خورند؟ همه یوسف ها به کاروان خوب برنمی خورند. ممکن است کاروانی بیاید و رد شود و این چاه، آن قدر عمیق باشد که طناب این کاروان ها به عمق آن نرسد. آیا ریسمانی قوی تر و

1- 1) - الکافی: 16/1، حدیث 12؛ «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ع. . . یَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حُجَّتَیْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ علیه السلام وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ یَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِی لَایَشْغَلُ الْحَلَالُ شُکْرَهُ وَ لَایَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ ... .»

2- 2) - یوسف (12) : 88؛ «عزیزا ! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده.»

مطمئن تر و طولانی تر از قرآن، که از اللّه تا کره زمین کشیده شده است، وجود دارد؟ آن چاه چه قدر عمیق است که این طناب به ته آن نمی رسد؟ خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: این قدر خود را به زحمت نیانداز:

« ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ » (1)

چه چاهی است که می فرماید:

« أُولٰئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ » (2)

این چاه شهوت، چه قدر عمق دارد که «حبل اللّه» به آن نمی رسد، ائمه از صراط عبور می کنند ، ولی دست پر قدرت آنان به عمق آن چاه نمی رسد. شعله جهنم به اندازه ای است که می فرماید:

« فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَهُ الشّٰافِعِینَ » (3)

همین دهانه و چاه نفس و شهوت است که یوسفِ وجود انسان را که عقل است، در چاه شهوت می اندازند تا در محاق الی الابد برود. حال یا گرگ یوسف باطن و یا گرگ یوسف ظاهر می شود. چه قدر گرگ در این دنیا یوسف دریدند. آنان که در کربلا، این انسان ها را قطعه قطعه کردند، انسان بودند؟ در گفتار قمر بنی هاشم هست که ایشان را در چه مرتبه ای آورده است.

در روز عاشورا در آن رویارویی بین حق و باطل ، قمر بنی هاشم خطاب به نفس خود فرمودند:

1- 1) - انعام (6) : 91؛ «آنان را رها کن تا در باطل گویی و خرافاتشان بازی کنند .»
2- 2) - ابراهیم (14) : 3؛ «اینان در گمراهی دوری هستند .»
3- 3) - مدثر (74) : 48؛ «پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد.»

«یا نَفْسٌ لاٰ تَخْشِی مِنَ الکُفّارِ» (1)ای نفس از کافران هراس به خود راه مده.

بعضی از صفات ، انسان را به گرگ تبدیل می کند ، رباخوار یک گرگ است.

رشوه خوار بی رحم، یک گرگ است. انسان بی رحم، گرگ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فالصُورَهُ صُورَهُ انسان وَالقَلْبُ قَلْب حَیوان» (2)صورت انسانی دارد ولی باطنش حیوانی است. خدا هم به صراحت در قرآن می فرماید: « أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » (3)

1- 1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 108/4؛ «و کان العباس السقاء قمر بنی هاشم صاحب لواء الحسین و هو أکبر الإخوان مضی بطلب الماء فحملوا علیه و حمل هو علیهم و جعل یقول لا أرهب الموت إذ الموت رقی حتی أُواری فی المصالیت لقی نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا إنی أنا العباس أغدو بالسقا و لا أخاف الشر یوم الملتقی ففرقهم فکمن له زید بن ورقاء الجهنی من وراء نخله و عاونه حکیم بن طفیل السنبسی فضربه علی یمینه فأخذ السیف بشماله و حمل علیهم و هو یرتجز و الله إن قطعتم یمینی إنی أحامی أبدا عن دینی و عن إمام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الأمین فقاتل حتی ضعف فکمن له الحکیم بن الطفیل الطائی من وراء نخله فضربه علی شماله فقال یا نفس لا تخشی من الکفار و أبشری برحمه الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فأصلهم یا رب حر النار فقتله الملعون بعمود من حدید.»
2- 2) - نهج البلاغه: خطبه 86؛ «فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَیَوَانٍ لَایَعْرِفُ بَابَ الْهُدَی فَیَتَّبِعَهُ وَ لَابَابَ الْعَمَی فَیَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِکَ مَیِّتُ الْأَحْیَاءِ.»
3- 3) - اعراف (7) : 179؛ «آنان مانند حیوان و بلکه پست تر از حیوان اند.»

در کتاب «بحار الأنوار» دیدم که موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: این ده برادر، به یعقوب گفتند:

« أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ » (1)

پدر! این کودک را با ما بفرست تا در مراتع بازی کند. یعقوب به ده برادر گفت:

دلم می ترسد که گرگ او را بخورد. یعقوب می دانست که گرگ یوسف را نمی خورد.

از کجا می دانست؟ از خوابی که یوسف دیده بود. وقتی یوسف خواب خود را برای پدر گفت، یعقوب گفت :

« وَ کَذٰلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ » (2)

در آینده، خداوند تو را از میان انسان ها به عنوان فرد شایسته انتخاب می کند. او می دانست که گرگ او را نمی خورد. پس چرا فرمود:

« وَ أَخٰافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ » (3)

پیامبران که معصومند. موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: او کنایه ای سرّی به بچه هایش گوشزد کرد و در دلش این ده تا برادر را برای یوسف، گرگ می دید : (4)

1- 1) - یوسف (12) : 12؛ «فردا او را با ما روانه کن تا [در دشت و صحرا] بگردد و بازی کند ، قطعاً ما حافظ ونگهبان او خواهیم بود .»
2- 2) - یوسف (12) : 6؛ «و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند.»
3- 3) - یوسف (12) : 13؛ «ومی ترسم شما از او غفلت کنید و گرگ ، او را بخورد .»
4- 4) - بحار الأنوار: 217/12، باب 9، ذیل حدیث 1؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ کَانَ مِنْ خَبَرِ یُوسُفَ أَنَّهُ کَانَ لَهُ أَحَدَ عَشَرَ أَخاً وَ کَانَ لَهُ مِنْ أُمِّهِ أَخٌ وَاحِدٌ یُسَمَّی بِنْیَامِینَ وَ کَانَ یَعْقُوبُ إِسْرَائِیلَ اللَّهِ وَ مَعْنَی إِسْرَائِیلِ اللَّهِ أَیْ خَالِصَ اللَّهِ ابْنَ إِسْحَاقَ نَبِیِّ اللَّهِ ابْنِ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ فَرَأَی یُوسُفُ هَذِهِ

الرُّؤْيَا وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ فَقَصَّهَا عَلَى أَبِيهِ فَقَالَ يَعْقُوبُ يا بُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً إِنَّ الشَّيْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ قَوْلُهُ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً أَيْ يَحْتَالُوا عَلَيْكَ فَقَالَ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ وَ كَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمٰا أَتَمَّهٰا عَلىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ . . . فَأَجْرَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِ يَعْقُوبَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخٰافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غٰافِلُونَ فَقَالُوا كَمَا حَكَى اللَّهُ لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنّٰا إِذاً لَخٰاسِرُونَ الْعُصْبَةُ عَشَرَةٌ إِلَى ثَلَاثَةَ عَشَرَ فَلَمّٰا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هٰذٰا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ أَيْ تُخْبِرُهُمْ بِمَا هَمُّوا بِهِ.»

شنیدم گوسفندی را بزرگی

رباخوار گرگ است. کسی که به ناموس مردم رحم نمی کند، گرگ است. کسی که در مسیر حل شدن مشکلات، چوب لای چرخ دیگران می گذارد، گرگ است. کسی که لوازم آرایش تولید می کند به قیمت ارزان و زن روستایی آن را تا می خرد به لب و پوستش بزند برای این که برای همسرش جلوه ای کند ، اما دچار بیماری می شود که درمان ندارد و از شکل و قیافه می افتد، این انسان اگر گرگ نیست، کیست؟ یک آمار بگیرید و ببینید چه اندازه گرگ داریم. رئیس همه گرگ های دنیا هم یک انسان است.

جهان در دست گرگ ها است.

یوسف چرا یوسف شد و زلیخا چرا زلیخا شد؟ زلیخا یک گرگ است. تو که شوهر داری، به چه علت، دنبال یک جوان پاک دامن را گرفته ای تا از او کام جویی کنی، که هم به او خیانت شود، هم به انسانیت و هم به شوهرت شود؟ چون او گرگ است. چرا یوسف را بی جرم، با این همه پاکی و نزاهت، نه سال به زندان انداختی؟ تو گرگی، اگر چه قیافه ات قیافه زن است، با باطن تاریک و آلوده چه جنایت بزرگی را مرتکب شدی :

ص:276

ای دریده پوستین یوسفان کی تو برخیزی از این خواب گران (1)

تو که می دانی یوسف پاک دامن است، چرا او را نه سال به زندان انداختی؟ چون گرگ هستی. هر یک از آیات، اگر دقیق بررسی شود، یک دریا معارف دارد و به گستردگی آفرینش، مطلب در آن است.

بدترین دوست زلیخا و دشمن لجوج او، شهوت بی قید است که یوسف وجود او را به چاهی انداخته است که دست یوسف هم برای نجات آن، به او نمی رسد :

« رٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ » (2)

این جمله، از قرآن است. من فقط لذت بدن و شهوت را می خواهم. اگر زلف زندگی به این دشمنان گره بخورد، این بلاها بر سر انسانیت می آید.

اقسام دشمنان

انبیا دشمنان را رده بندی کرده اند. گروهی دشمنان انسی هستند. اینان قلم به دست دارند، هنرپیشه دارند، هنرآموز دارند، و قیافه پر جاذبه دارند. گروهی هم دشمنان شیطانی اند. قرآن می فرماید:

« وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ » (3)

نمی گذارند نسل، مثل یوسف شود. باید همه گرگ شوند. این خواست شیطان است و در پیروی شیطان، در قیامت جز حسرت نصیب انسان نخواهد شد.

1- 1) - مولوی.
2- 2) - یوسف (12)، آیه 32؛ «ولی او در برابر خواست من به شدت خودداری کرد.»
3- 3) - بقره (2) : 205؛ «و زراعت و نسل را نابود کند.»

« وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلیٰ یَدَیْهِ » (1)

در قیامت، ده انگشت خود را با تیزی جلو دهانش می جود :

« یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً »

ای کاش راه پیامبر را انتخاب کرده بودم.

« یا وَیْلَتیٰ لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلاً » (2)

کاش دشمن را دوست نمی گرفتم. او رابطه من را با قرآن قطع کرد. این شیطان، مرا خوار کرد.

(3)

بنابر این، در انتخاب دوست هوشیار و مراقب باشید. خداوند در سوره تغابن می فرماید :

« إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ وَ أَوْلاٰدِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ » (4)

1- 1) - فرقان (25) : 27؛ «و روزی که ستمکار ، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می گزد.»
2- 2) - فرقان (25) : 28؛ «ای وای ، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی گرفتم.»
3- (3) - الأمالی، شیخ صدوق: 393، حدیث 4؛ «قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَنْ لَمْ یَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَیْهِ الْهَوَی وَ مَنْ کَانَ فِی نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَیْرٌ لَهُ.»الأمالی، شیخ مفید: 274، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا فَإِنَّ فِی الْقِیَامَهِ خَمْسِینَ مَوْقِفاً کُلُّ مَوْقِفٍ مُقَامُ أَلْفِ سَنَهٍ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ فِی یَوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ.» بحار الأنوار: 68/67، باب 45؛ «وَ نَرْوِی أَنَّ الْهُمُومَ سَاعَاتُ الْکَفَّارَاتِ وَ سَأَلَنِی رَجُلٌ عَمَّا یَجْمَعُ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ فَقُلْتُ خَالِفْ نَفْسَکَ.»
4- 4) - تغابن (64) : 14؛ «ای اهل ایمان ! به راستی برخی از همسران و فرزندانتان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمایند.»

برخی از همسران و اولاد شما دشمن شما هستند. چگونه زن، دشمن انسان است؟ از این طریق که انسان را به اسراف و تبذیر تشویق می کند، که اگر با من هماهنگ نباشی با تو قهر می کنم. این دشمن شما است. به او گوش ندهید و دل شما نسوزد ، اما دشمن ترین دشمنان،

«اعدی عَدوِّکَ نَفسُکَ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیکَ» (1)نفس آزاد است. هر چه گناه به نفس می دهی، معده اش بزرگ تر می شود. دهان گرگ ها برای ربودن پاکی شما باز است. در مدرسه، پارک ها، اداره و هواپیماها پر از گرگ است. دل امام زمان علیه السلام به شما خوش است. انسان از جمال و سیرت یوسف خوشش می آید. کاری کنید که اگر شما را دید، لذت ببرد و خوشحال شود. شما یوسف هستید. قرآن و پیامبران، شما را یوسف می بینند. ایران پر از یوسف است.

خوشحالی او چه پشتوانه ای برای شما مردم است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:279

1- 1) - تغابن (64) : 14؛ «ای اهل ایمان ! به راستی برخی از همسران و فرزندانتان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمایند.»

سرمایه عمر21

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

از مسائل مهمی که در سوره مبارکه یوسف مطرح است، اهمیت عمر و چگونگی مصرف کردن آن است. ممکن است همه عزیزان، چند بار این صد و چند آیه را خوانده باشند ؛ اما به نظر نیامده باشد که در کجای این سوره، مسأله مهم عمر و چگونگی صرف کردن آن مطرح شده است. پیش از این که محل این مطلب را در این سوره مبارکه بیان کنم، باید به چند نکته توجه کرد.

اسلام یعنی دین خدا، از زمان آدم تا زمان وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله ، کاری به مقدار عمر ندارد که حدی برای آن معلوم کرده باشد. عمر تکلیفی، یک سال باشد یا هفتاد سال، سرمایه انسان شناخته شده است ؛ یعنی در بیان و گفتار اسلام، عمر، سرمایه شناخته شده است. (1) امکاناتی هم در کنار این سرمایه، داده شده است ؛

ص:280

1- 1) - الأمالی للطوسی: 527، حدیث 1162؛ «قال رسول الله صلی الله علیه و آله : یَا أَبَا ذَرٍّ کُنْ عَلَی عُمُرِکَ أَشَحَّ مِنْکَ عَلَی دِرْهَمِکَ وَ دِینَارِکَ یَا أَبَا ذَرٍّ هَلْ یَنْتَظِرُ أَحَدٌ إِلَّا غِنًی مُطْغِیاً أَوْ فَقْراً مُنْسِیاً أَوْ مَرَضاً مُفْسِداً أَوْ هَرَماً مُفْنِداً أَوْ مَوْتاً مُجْهِزاً أَوِ الدَّجَّالَ فَإِنَّهُ شَرُّ غَائِبٍ یُنْتَظَرُ أَوِ السَّاعَةَ فَ السَّاعَةُ أَدْهی وَ أَمَر.» غرر الحکم: 151، حدیث 2788؛ «إن ماضی یومک منتقل و باقیه متهم فاغتنم وقتک بالعمل.» غرر الحکم: 473، حدیث 10808؛ «ماضی یومک فائت و آتیه متهم و وقتک مغتنم فبادر فیه فرصه الإمکان و إیاک أن تثق بالزمان.» فلاح السائل: 204؛ «و من المهمات الدعاء عقیب العصر بما کانت الزهراء فاطمه سیده النساء علیه السلام تدعو به فی جمله دعائها للخمس الصلوات ... اللَّهُمَّ أَحْیِنِی مَا عَلِمْتَ الْحَیَاهَ خَیْراً لِی وَ تَوَفَّنِی إِذَا کَانَتِ الْوَفَاهُ خَیْراً لِی.» و امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: الأمالی للطوسی: 684، حدیث 456؛ «قال أیها الناس، الآن الآن من قبل

الندم، و من قبل «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِى جَنْبِ اللّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِين ... .»

ص:281

ص:282

ص:283

مانند هدایت پروردگار عالم و انبیای خدا و ائمه طاهرین ؛ چون خود انسان، منهای خدا و انبیا و ائمه، نمی تواند طرح به کار گرفتن امکانات را در کنار عمر، به دست آورد. این مسأله، به زلف هدایت خداوند گره خورده است. وقتی خداوند آدم و حوا را در آغاز عمر تکلیفی، روی کره زمین می فرستد به ایشان می فرماید :

« فَمَنْ تَبِعَ هُداىَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ » (1)

هدفی که خدا از انسان می خواهد، ممکن است در هفتاد سال تحقق بدهد و ممکن هست در یک ماه، پس در این جا زمان مطرح نیست، فقط عمر تکلیفی مطرح است، هر اندازه که باشد.

اندازه عمر کسی را هم به او نگفته است و کسی از عمرش خبر ندارد. افراد خاص که خبرداران عالم بودند، خیلی تعدادشان کم است. ایشان کلاس دیگری داشتند. علت آن هم برای ما روشن نیست ، ولی غیر از این بندگان خاص، بنای خدا بر این نبوده و نیست که اندازه عمر کسی را به او بگوید.

بزرگانی از علمای طراز اول علم و عبادت و فقه و زهد و کرامت و مقبولیت در

1- 1) - بقره (2) : 38؛ «پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند .»

فرهنگ اهل بیت، دراین 1500 سال، دلایلی بسیار محکم آورده و گفته اند که امیرالمؤمنین، پیامبر، سید الشهدا و فاطمه زهرا از لحظه مرگ خود خبر نداشتند.

امیرالمؤمنین، در شب نوزدهم از لحظه و چگونگی شهادت خود آگاهی نداشت.

عده ای هم می گویند: خبر داشت، ولی تکلیف فرار از فضای آن خبر را نداشت.

ایشان نمی بایست به کشته شدن خود کاری داشته باشد.

خلاصه، اندازه عمر کسی را نگفته اند، مگر چند نفر خاص. به آدم و حوا گفتند:

باید مدتی در این دنیا بمانید ، اما نه آزاد، مانند حیوانات و نه با غفلت و جهل. شما مرد و زن، سرمایه بزرگی به نام عمر تکلیفی دارید.

این عمر تکلیفی، میوه ای می دهد که به خود شما برمی گردد. باید به نفع خود زندگی کنید. این باید، به معنی واجب است. از رأی خود هم برنمی گردد. در این مقدار از عمر، اگر یک ساعت هم باشد، به اندازه یک ساعت باید تکلیف خود را به من ادا کنی. تکلیف که به من برسد، میوه ابدی می شود و به صورت بهشت، به خودت برمی گردد. پس عمر چه قدر می ارزد؟ وقتی یک ساعت آن، بهشت ایجاد کند، ده ساعت و یک سال و هفتاد سال آن چه قدر ارزش دارد؟ انسان چنین سرمایه ای دارد که مولد چنین منفعتی است. از راه ادای تکلیف، به بالاترین قله معنا که خدا است، می رسد و آن جا به میوه تبدیل می شود ؛ چون تا به خدا نرسد، تبدیل نمی شود. بسیاری از نمازها به خدا نمی رسد :

« فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ » (1)

روزه برخی، مانند روزه اسب مسابقه ای است که خیلی چاق شده است. مسابقه

1- 1) - ماعون (107) : 4؛ «پس وای بر نمازگزاران .»

دهنده می گوید: باید چربی او را آب کنم و بعد سوار آن شوم تا در مسابقه برنده بشوم. انفاق هایی که ریایی است، این گونه است. برای امور خیر کمک می کردی، ولی با این نیت که مردم بگویند: بارک اللّه ! عجب بخشنده است. این ها همه بار سنگینی می شود بر گردن خود انسان و به خدا ربطی ندارد ! اما اگر این تکلیف را در عمر تکلیفی، به خدا برسانی، به بهشت تبدیل می شود. دایره زیبایی میان انسان و خدا است و عمر انسان در این دایره زیبا می چرخد. اول عبادت است، به صورت قله درمی آید و بعد به صورت بهشت، به خود او می رسد. در نیم ساعت هم می توان این سرمایه را به این میوه تبدیل کرد ، اما بدون هدایت خدا نمی شود. اگر دنبال هدایت خدا نروی، چگونه این سرمایه را تبدیل می کنی؟ وقتی از تکلیف خدا آگاهی نداشته باشی، اشتباه خرج می کنی و به سوی سقوط می روی و سرانجام، به « أَسْفَلَ سٰافِلِينَ » می روی تا به نقطه خسران برسی ؛ یعنی سرمایه وجود را از دست دادن و عاقبت اسکلت استخوانی می ماند که من روح را به آن برمی گردانم :

« فَكاٰنُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً » (1)

پس هدایت باید از سوی خداوند باشد. اگر شما طرح ریزی کنید، طرح به درد خوری به دست نمی آید. این کار خدا است. دوران آدم و حوا گذشته است و اکنون نوبت ما است. آن طرح، همین قرآن مجید است. یک بار هم این سرمایه را به ما می دهند. اصحاب کهف را دو ساعت از خواب بیدار کرد و دوباره به خواب برگرداند. حضرت سید الشهدا علیه السلام را یک لحظه هم به دنیا برنگرداند و این سرمایه را یک بار می دهند، همراه با امکانات آن، که عقل و فطرت و گوش و قدم و شکم و چشم است. یکی از بهترین امکانات آن، شهوت است. تجارت عجیبی می توان با آن کرد.

1- 1) - جن (72) : 15؛ «منحرفان هیزم دوزخند .»

حکایتی از حضرت عیسی علیه السلام در قبرستان

حضرت عیسی علیه السلام از کنار قبرستانی رد می شد. فرمود: به سرعت عبور کنید ؛ چون چشمم به کسی در عالم برزخ افتاد که طاقت دیدن عذاب او را ندارم. سال دیگر، از همان جا عبور می کردند. حضرت حرکت خود را کندتر کردند. یاران ایشان پرسیدند : چرا سال گذشته تند رفتید و امسال کُند؟ حضرت فرمود: امسال دیدم او را آزاد کرده اند. جبرئیل گفت: او بی دین نبود ، اما شلوغ کرده بود. فرزند صالحی از او مانده بود که چند روز پیش به یتیم کمک کرد از این رو خداوند دیگر حیا می کند که پدر او را عذاب کند. (1)

غریزه جنسی از بهترین امکانات است. اگر شهوت نبود، ابراهیمی به وجود نمی آمد، یوسفی، موسیٰ و پیامبری به وجود نمی آمد. عبداللّه و آمنه، دو جوان بودند. شب عروسی میل شدید به یک دیگر پیدا می کنند که باعث مباشرت می شود و بعد هم انسانی مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود می آید. دنیا این قسمت غریزه جنسی را به کثیف ترین شکل، به لجن کشیده است. در حالی که این نعمت، بسیار پاک و سازنده است. شکم وچشم و گوش و عقل، که انسان ساز نیستند. عقل

1- 1) - الکافی: 3/6، حدیث 12؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام بِقَبْرٍ یُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَایُعَذَّبُ فَقَالَ یَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلَ فَکَانَ یُعَذَّبُ وَ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ فَإِذَا هُوَ لَیْسَ یُعَذَّبُ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ أَنَّهُ أَدْرَکَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِیقاً وَ آوَی یَتِیماً فَلِهَذَا غَفَرْتُ لَهُ بِمَا فَعَلَ ابْنُهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِیرَاثُ اللَّهِ عز و جل مِنْ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَلَدٌ یَعْبُدُهُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام آیَةَ زَکَرِیَّا علیه السلام رَبِّ فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا. یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا.»

کارخانه علم سازی است. چشم می بیند. گوش می شنود. آن عضوی که کارخانه پیامبر و امام سازی است، شهوت است. کارخانه انسان سازی است که اگر با هدایت خدا خرج شود، یوسف به وجود می آید ، اما وقتی بی هدایت خدا خرج شود، یزید، شمر و صهیونیست ها به وجود می آیند.

طرح خدا پر سودترین سرمایه عمر تکلیفی است. این عمر وقتی بدون هدایت و در جهالت خرج شود، همه آن امکانات و این عمر، فقط ضرر می دهد. در کاسبی، اگر خود انسان اهل نباشد، نمی داند که دارد ضرر می دهد :

« وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً » (1)

یوسف نماد حقیقی خرج کردن عمر و امکانات آن، با هدایت خداوند بود و زلیخا نماد خرج کردن عمر، بدون هدایت بود. یوسف با خرج کردن عمر، با پشتوانه هدایت، از بندگان مخلَص خدا شد ، اما زلیخا شهوتران کامجوی گرگ معرفی شد. چه ظلمی از این عمر بریده از هدایت سر زد ! اگر آیات سوره یوسف را کنار هم بگذارید، نکته ای بسیار عالی به دست می آید که بیش ترین زمانی که نوشته اند که یوسف در دربار با این زن درگیر بوده است، هفت سال است و نه سال هم در زندان بوده است. اگر ده ساله بوده است، جمعاً 26 ساله از زندان آزاد می شود. اگر شما شانزده سال، یک جا اسیر و زندان باشید، لحظه ای که آزاد می شوید، چه می خواهید؟ اگر خانه شما تهران باشد و شما در مشهد زندان باشید، فقط به موطن اصلی خود، نزد پدر و مادر می روید ، اما یوسف را که آزاد کردند، اگر

1- 1) - کهف (18) : 104؛ «[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند که خوب عمل می کنند .»

می خواست از مصر تا کنعان پیاده هم برود، (1) هیجده روز طول می کشید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خانواده او زنده بودند. دل او هم برای پدر و مادر تنگ شده بود. از روی بصیرت هم می دانست که از بس پدر گریه کرده است، چشم هایش سفید شده است. از زندان که آزاد شد، به او گفتند : چه می خواهی؟ گفت: من دورنمای این مملکت را می دانم. با خوابی که دیدم، می بینم که هفت سال این ملت، دچار قحطی مواد غذایی می شوند. این وزیر دارایی، قدرت گرداندن این مملکت را و حل مشکلات مردم را در آن هفت سال ندارد. وزارت دارایی را به من بدهید من اهل رشوه و اختلاس و دزدی نیستم. من ثروت مملکت را حفظ می کنم و می دانم که چگونه این جامعه بی فرهنگ را نجات دهم. این عمر را خدا به من نداده است که نزد پدر و مادرم بروم و بگویم: خدا را شکر که از زندان آزاد شدم. من این عمر را برای نجات بندگان خدا می خواهم. (2)

1- 1) - تفسیر القمی: 346/1 - 347؛ «قال أبو عبد الله علیه السلام قرأ رجل علی أمیر المؤمنین علیه السلام ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فِیهِ یُغاثُ النَّاسُ وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ قال ویحک أی شیء یعصرون أیعصرون الخمر قال الرجل یا أمیر المؤمنین کیف أقرؤها قال إنما نزلت «عام فیه یغاث الناس و فیه یعصرون» أی یمطرون بعد سنین المجاعه و الدلیل علی ذلک قوله «وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجَّاجاً» ... کان بینه و بین أبیه ثمانیه عشر یوما و کانوا فی بادیه و کان الناس من الآفاق یخرجون إلی مصر لیمتاروا طعاما و کان یعقوب و ولده نزولا فی بادیه فیه مقل فأخذ إخوه یوسف من ذلک المقل و حملوه إلی مصر لیمتاروا به و کان یوسف یتولی البیع بنفسه فلما دخلوا إخوته علی یوسف عرفهم و لم یعرفوه کما حکی الله... .»
2- 2) - ثواب الأعمال: 147؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن یعین مؤمنا مظلوما إلا کان أفضل من صیام شهر و اعتکافه فی المسجد الحرام و ما من مؤمن ینصر أخاه و هو یقدر علی نصرته إلا و نصره الله فی الدنیا و الآخره و ما من مؤمن یخذل أخاه و هو یقدر علی نصرته إلا خذله الله فی الدنیا و الآخره.» ثواب الأعمال: 146؛ «عن أبی حمزه الثمالی عن علی بن الحسین علیه السلام قال من قضی لأخیه حاجه فیحاجه الله بها و قضی الله بها مائه حاجه فی إحداهن الجنه و من نفس عن أخیه کربه نفس الله عنه کربه یوم القیامه بالغا ما بلغت و من أعانه علی ظالم

له أعانه الله على إجازه الصراط عند دحض الأقدام و من سعى له فى حاجه حتى قضاها له فسر بقضائها فكان كإدخال السرور على رسول الله صلى الله عليه و آله و من سقاه من ظمإ سقاه الله من الرحيق المختوم و من أطعمه من جوع أطعمه الله من ثمار الجنه و من كساه من عرى كساه الله من إستبرق و حرير و من كساه من غير عرى لم يزل فى ضمان الله ما دام على المكسو من الثوب سلک و من كفاه بما هو يمتهنه و يكف وجهه و يصل به يديه يخدمه الولدان و من حمله من رحله بعثه الله يوم القيامه على ناقه من نوق الجنه يباهى به الملائكه و من كفنه عند موته فكأنما كساه يوم ولدته أمه إلى يوم يموت و من زوجه زوجه يأنس بها و يسكن إليها آنسه الله فى قبره بصوره أحب أهله إليه و من عاده عند مرضه حفته الملائكه تدعو له حتى ينصرف و تقول طبت و طابت لک الجنه و الله لقضاء حاجته أحب إلى الله من صيام شهرين متتابعين باعتكافهما فى الشهر الحرام.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: پیامبر مرا برای تبلیغ، به یمن فرستاد. وقتی می خواست از من خداحافظی کند، گفت علی جان!

«لِأَنْ یَهدِی اللّٰهُ عَلیٰ یَدَیْکَ رجلاً»

اگر یک نفر را خدا به دست تو نجات بدهد، از گمراهی هدایت بشود، یا گرفتاری آزاد شود، این،

«خَیرٌ لَکَ مِما طَلعَتِ عَلَیهِ الشَمسُ أَو غَرِبَت» (1)

1- 1)- بحار الأنوار: 361/21، باب 34، حدیث 3؛ الکافی: 28/5، حدیث 4؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ بَعَثَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی الْیَمَنِ وَ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ لَاتُقَاتِلَنَّ أَحَداً حَتَّی تَدْعُوَهُ وَ ایْمُ اللَّهِ لَأَنْ یَهْدِیَ اللَّهُ عَلَی یَدَیْکَ رَجُلًا خَیْرٌ لَکَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَکَ وَلَاؤُهُ یَا عَلِیُّ.» وسائل الشیعه: 188/16، باب 19، حدیث 21310؛ «عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ أَوْصِنِی فَقَالَ أُوصِیکَ أَنْ لَاتُشْرِکَ بِاللَّهِ شَیْئاً وَ لَاتَعْصِ وَالِدَیْکَ إِلَی أَنْ قَالَ وَ ادْعُ النَّاسَ إِلَی الْإِسْلَامِ وَ اعْلَمْ أَنَّ لَکَ بِکُلِّ مَنْ أَجَابَکَ عِتْقَ رَقَبَهٍ مِنْ وُلْدِ یَعْقُوبَ.»

برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر او می تابد ، و غروب می کند.

عمر خود را زلیخاوار خرج نکن که سی سال در لجن شهوت حرام بغلطی و بعد که این آتش خاموش شد، به حسرت گذشته بنشینی یا در فشار روانی قرار بگیری.

این عمر تکلیفی را یوسف وار خرج کن.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:291

گذران عمر، همراه با هدایت

22

تهران، حسینیه هدایت

رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در آیات سوره مبارکه یوسف، از دو عمر بحث به میان آمده است : عمری که صاحب آن، به علت بصیرت، عاقبت اندیشی و اتصال به فرهنگ پاک حق، آن را به عبادت خالصانه و خدمت مخلصانه تبدیل کرد. او در تبدیل آن، به اندازه ای استوار بود که هیچ چیز نتوانست مانع حرکت او شود. روزی هم که ناجوانمردانه او را محکوم کردند و در کمال بی گناهی به زندان افتاد، از آیات قرآن استفاده می شود که زندان را برای هم زندانی های خود، به کلاس معرفت تبدیل کرد. ظاهر محل، برای او مهم نبود که این جا زندان و جایی است که باید حوصله اش سر برود، دلش تنگ شود و التماس کند. این ملاحظات برای او نبود؛ از این رو، آن را به کلاس معرفت تبدیل کرد.

قرآن بخشی از درس های الهی و ملکوتی او را نقل می کند. این یک عمر بود که به عبادت و خدمت ماندگار تبدیل شد. قرآن کریم پاداش عابدان را با کلمه «ابد» یا «خالد» بیان کرده است. پاداش بندگان پاک را که بیان می کند، آن را خالد و ابدی توصیف می کند. خداوند چه لطفی به انسان دارد که زمان کوتاهی را در اختیار او

ص:293

قرار می دهد و او آن را سرمایه قرار می دهد تا نتیجه ابدی و دائمی بدهد. (1)

یکی از آرزوهای گناهکاران حرفه ای در قیامت، بازگشت به دنیا است که این عمر کم را به سرمایه جاودانی تبدیل کنند ، اما پاسخ ایشان این است که بازگشتی برای شما نیست. (2)

1- 1) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : 275/1 - 274؛ «قیل للصادق علیه السلام صف لنا الموت قال للمؤمن کأطیب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الألم کله عنه ... قیل فما بالنا نری کافرا یسهل علیه النزع فینطفی و هو یحدث و یضحک و یتکلم و فی المؤمنین أیضا من یکون کذلک و فی المؤمنین و الکافرین من یقاسی عند سکرات الموت هذه الشدائد فقال ما کان من راحه للمؤمن هناک فهو تعجیل ثواب و ما کان من شدید فتمحیصه من ذنوبه لیرد الآخره نقیا نظیفا مستحقا للثواب الأبد لا مانع له دونه و ما کان من سهوله هناک علی الکافر فلیوفی أجر حسناته فی الدنیا لیرد الآخره و لیس له إلا ما یوجب علیه العذاب و ما کان من شده علی الکافر هناک فهو ابتداء عذاب الله له.» و نیز در تفسیر نمونه: 95/11 - 96، ذیل آیه 45 - 48 سوره حجر در زمینه پاداش آمده: پاداش و ثواب در صورتی کامل می شود که چهار شرط در آن جمع گردد: منفعت قابل ملاحظه ای باشد - با احترام مقرون باشد - از هر گونه ناراحتی خالی باشد - و جاودانی و همیشگی باشد. در آیات ذیل، در زمینه نعمتهای بهشتی به هر چهار قسمت اشاره شده است. جمله إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ اشاره به قسمت اول است. جمله ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ دلیل بر احترام و تعظیم است. جمله وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ، اشاره به نفی هر گونه ناراحتی و ضررهای روحانی، و جمله لا یَمَسُّهُمْ فِیها نَصَبٌ، اشاره به نفی زیانهای جسمانی است. اما جمله وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِینَ بیانگر آخرین شرط، یعنی دوام و بقاء این نعمتهاست و به این ترتیب، این پاداش از هر نظر کامل خواهد بود.»
2- 2) - مومنون (23) : 99 - 100؛ «حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ *لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً فیما تَرَکْتُ کَلاّٰ إِنَّهٰا کَلِمَهٌ هُوَ قٰائِلُهٰا وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُون» و نیز در روایت آمده: الأمالی، شیخ صدوق: 290، حدیث 12؛ «عن موسی بن جعفر عن أبیه الصادق جعفر بن محمد علیه السلام ... قال إذا مات الکافر شیعه سبعون ألفا من الزبانیه إلی قبره و إنه لیناشد حامایه بصوت یسمعه کل شیء إلا الثقلان و یقول لو أن لی

كره فأكون من المؤمنين و يقول ارجعونى لعلى أعمل صالحا فيما تركت فتجيبه الزبانيه كلا إنها كلمه أنت قائلها و يناديهم ملک لو رد لعاد لما نهى عنه فإذا أدخل قبره و فارقه الناس أتاه منكر و نكير فى أهول صوره فيقيمانه ثم يقولان له من ربک و ما دينک و من نبيک فيتلجلج لسانه و لا يقدر على الجواب فيضربانه ضربه من عذاب الله يذعر لها كل شىء ثم يقولان له من ربک و ما دينک و من نبيک فيقول لا أدرى فيقولان له لا دريت و لا هديت و لا أفلحت ثم يفتحان له بابا إلى النار و ينزلان إليه الحميم من جهنم و ذلک قول الله عز و جل وَ أَمّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ يعنى فى القبر وَ تَصْلِيَهُ جَحِيمٍ يعنى فى الآخره.»

یک عمر هم عمر خانمی بود که به فرهنگ مادی آلوده بود که با اختیار خود، زمان محدود را به موج شهوات حرام و مجالس لغو و بازی گری و بطالت تبدیل کرد.

خداوند از این مجالس، که قاتل عمر است، اسم می برد :

« فِی جَنّاتٍ یَتَسائَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِینَ » (1)

وقتی بهشتی ها در بهشت قرار می گیرند، خداوند به ایشان اشرافی بر جهنمی ها می دهد که بدانند و لمس کنند از چه تنگنایی رها شده اند و با بیداری از چه چاه عمیقی رد شده اند! خداوند به آنان اجازه می دهد که با جهنمی ها سخن بگویند :

« مٰا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ » (2)

چه چیزی شما را به این جا کشید؟ آنان چهار جواب می دهند : یکی این که

1- 1) - مدثر (74) : 40 - 41؛ «در بهشت ها از یک دیگر می پرسند. * از روز و حال گنهکاران.»
2- 2) - مدثر (74) : 42؛ «[به آنان رو کرده] می گویند : چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟»

« وَ كُنّٰا نَخُوضُ مَعَ الْخٰائِضِينَ » (1)

ما در مجالس گناه و باطل و لغو و بیهوده شرکت داشتیم.

اولین سؤال در روز محشر

روایتی را شیعه و سنی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : اولین بار که مردم وارد محشر می شوند، چهار سؤال از ایشان می شود. اولین سؤالی که از انسان دارند، این است : «عَنْ عُمُرِکَ فیمٰا أَفْنَیْتَهُ» (2) ؛ زمانی را که در اختیار تو گذاشتیم، به عشق چه کسی تمام کردی؟ در کدام مجلس و در چه راه و هدفی مصرف کردی؟ عمر سرمایه کمی نیست.

آن گونه که در ذهن دارم، نزدیک بیست کتاب هست که باید بخوانید و محاسبه کنید که برای یک دقیقه عمر، خداوند باید چند میلیارد چرخ را با نظم خاص، در هستی بچرخاند، اگر در یکی از آن ها اختلالی صورت گیرد، رشته عمر پاره می شود؛ برای مثال همین لحظه که خورشید در نیمکره غربی در حال تابش است، اگر برای خورشید اختلالی پیش بیاید، مثلاً فاصله اش از زمین بیش تر یا کم تر شود، همه

1- 1) مدثر (74) : 45؛ «و با فرورفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرومی رفتیم.»
2- 2) - کنزالعمال، المتقی الهندی: 379/14؛ «یا ابن آدم ! لا تزول قدماک یوم القیامه بین یدی الله عز و جل حتی تسئل عن أربع: عن عمرک فیما أفنیته، وجسدک فیما أبلیته، ومالک من أین اکتسبته، وأین أنفقته.» و در کتب شیعه به این عبارت آمده: مشکاه الأنوار: 171؛ «و قال لا تزول قدما العبد یوم القیامه حتی یسأل عن أربع عن عمره فیما أفناه و عن شبابه فیما أبلاه و عن علمه کیف عمل به و عن ماله من أین اکتسبه و فیما أنفقه.»

موجودات زنده منظومه شمسی می میرند. فعل و انفعالات زمین و گردش آن به دور خورشید یا هوایی که دور کره زمین است، اگر پنج متر بالاتر برود، به دقیقه نمی رسد که همه موجودات می میرند.

در قیامت از تو می پرسند گوهری که به تو دادیم، که از گرداندن میلیاردها چرخ به وجود آمده بود، در کجا معامله کردی؟ انبیا با بیش از قیمت خودش آن را معامله کردند :

« قُلْ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ » (1)

من از تصور این دادو ستد عاجزم. ظاهراً این داستان از مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری (2) نقل شده است که:

ص:299

1- 1) - انعام (6) : 162؛ «بگو: مسلّماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا، پروردگار جهانیان است .»
2- 2) - جعفر شوشتری (شوشتر 1227 ت نجف 1303 ق) فرزند حسین، فقیه و خطیب شیعی ایرانی. مقدمات علوم را در زادگاهش فراگرفت. در هشت سالگی با پدرش به عتبات عراق رفت و در کاظمین نشیمن گزید. در کربلا به مجلس درس محمد حسین اصفهانی، معروف به صاحب فصول و شریف العلمای مازندرانی و در نجف به مجلس درس حاج محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر پیوستند. شیخ جعفر در 1255 ق به شوشتر بازگشت. اما دیری نگذشت که دوباره به نجف رفت و این بار در مجلس درس شیخ مرتضی انصاری حضور یافت و در عین حال به مجالس درس شیخ حسن آل کاشف الغطاء و شیخ راضی نجفی نیز آمد و شد می کرد. دو سال پس از آن که دیگر مرجع تقلیدی بلند آوازه بود و رساله ای عملیه برای مقلدان خود نوشته بود به زاد و بومش بازگشت. وی حسینیه ای در شوشتر بنیاد کرد که پناهگاه مردم بود و مردم از مظالم دولتیان در آنجا پناه می جستند. شیخ به خواهش یحیی خان مشیر الدوله در مدرسه نوبنیاد سپهسالار به اقامه نماز جماعت و ایراد خطبه پرداخت. گویند هر بار که وی نماز جماعت می گزارد بیش از چهل هزار تن به او اقتدا می کردند و شیخ پس از پایان نماز خطبه هایی بلیغ ایراد می کرد. وی در بازگشت به نجف در کرند نزدیک کرمانشاه بیمار گردید و در همانجا درگذشت، اما پیکرش را به نجف بردند و با مشایعت انبوه مردمی که سوگوار مرگ او بودند در صحن علوی به خاک سپردند. شیخ جعفر فقیهی فاضل و خطیبی زبان آور بود. اعتماد السلطنه که از شیخ به صفتهای «زاهد زمانه و عابد یگانه» یاد می کند می گوید که در میان معاصران «در تقوی و قدس و ورع و زهد» کسی چون او دیده و شنیده نشده است. مردم به شیخ جعفر کراماتی نسبت می دادند و بنابر معروف در شبی که او درگذشت در آسمان تناثر نجوم (ستاره باران) پیش آمد و مردم آن را به واقعه مرگ شیخ جعفر نسبت دادند. از آثارش: منهج الرشاد به فارسی در اصول دین و مسائل عملیه طهارت و نماز که رساله عملیه او است و آن را پس از پایان

بردن دوره شاگردی در خدمت شیخ انصاری نوشته است. (بمبئی، 1298 ق)؛ اصول الدین یا الحدائق فی اصول الدین به فارسی که مقام اول از مقامات ششگانه مقدمه منهج الرشاد است، اما شیخ جعفر آن را از رساله جدا کرده و کتاب مستقلی ساخته است؛ خصائص حُسینیه به عربی در مصیبت، مقتل و خصایص امام حسین علیه السلام بر این کتاب شروح فراوانی نوشته شده و میرزا محمد حسین شهرستانی آن را با نام دمع العین به فارسی ترجمه کرده است؛ فوائد المشاهد و نتائج المقاصد که مجموعه مواعظ او در شهرهای نجف، کربلا و کاظمین است و گه گاه از آن به نام مجالس المواعظ نیز یاد می کنند؛ رساله ای درباره واجبات نماز. (دائره المعارف تشیع: 392/5 - 393)

پادشاهی در شکارگاه، چشمش به آهویی افتاد و آن را دنبال کرد. اسب پادشاه توان این را که به آهو برسد، نداشت. آهو شاه را در بیابان بسیار دواند تا این که راه را گم کرد. از دور دیوارهای گلی به نظرش آمد. در خانه ای را زد. پیرزنی بیرون آمد.

پادشاه گفت: تشنه ام. پیرزن آب خنک آورد و شکارچی از مرگ نجات یافت. نشانی خود را به او داد و گفت: اگر روزی گذر تو به این منطقه افتاد، نزد من بیا.

ص:300

روزی پیرزن به امیدی این راه را پیمود و به کاخ، نزد شاه آمد. شاه رو به درباریان کرد و گفت این زن، مرا از مرگ حتمی نجات داده است. درباریان گفتند : اگر همه سلطنت خود را به او بدهی، مساوی می شود.

آن گاه مرحوم آقا شیخ می گوید : امام حسین علیه السلام هر چه داشت، به سلطان اصلی پرداخت. چه چیزی به او بدهد که از مساوی بیش تر شود؟ عاقل تر از انبیا و ائمه، کسی در این دنیا زندگی نکرده است که این عمر را که محصول چرخش میلیاردها چرخ بوده است، تقدیم بندگان خدا کردند.

کسانی که عمر را به گناه و خواب اضافه و همراهی بازیگران گذراندند، اگر فردا نتوانند اولین سؤال را جواب بدهند، نوبت به سؤال دوم نمی رسد. یک روایت بسیار جالبی از پیامبر و اهل بیت رسیده است که برای انسان، در شبانه روز، شش ساعت خواب، کافی است.

تقسیم بندی ساعات عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید :

«عَلی العٰاقلِ أَن یَکونَ لَهُ سٰاعاتٌ»

بر عهده انسان اندیشمند است که خالی از ساعاتی نباشد.

«سَاعَهٌ یُناجی فِیهٰا رَبَّه»

یک بخش را با خدا سر و سرّ داشته باشد، سود و منفعتی دارد که خدا می داند.

«وَسَاعَهٌ یُحاسِبُ فِیهٰا نَفْسَهُ»

در یک بخش، حساب گر خود باشد که عمرم در چه راهی گذشت.

ص:301

«وَسَاعَهٌ یتفَکُر فِیما صَنَع اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ» (1)ساعتی هم حساب کند که خداوند عالم تاکنون چگونه با او معامله کرده است.

«کَمْ مِنْ قَبِیحٍ سَتَرتَهُ»

من پرده دری کردم ، اما تو پوشاندی. پنجاه سال است که پرده پوشی می کنی. چه زمانی پرده از کار من برمی داری؟ حوصله من از بنده ام سر نمی رود.

«وَکَمِ من فادِحٍ مِنَ البلاءِ أَقلتَهُ»

خودت سفارش کردی که اگر با کسی معامله کردید، اقاله کنید و پس بگیرید. چه بلاها و گناهانی که تو اقاله کردی.

«وَکَمِ مِن عِثارٍ وَقَیتَهُ»

در طول عمرم چه قدر می خواستم در گناهان زشت بیفتم ، ولی تو مرا حفظ کردی.

«وَکَم مِن مَکْروهٍ دفَعْتَهُ»

1- 1) - بحار الأنوار: 64/67، باب 5، حدیث 2؛ «قال النبی صلی الله علیه و آله : عَلی العاقلِ أن یَکونَ لَهُ ساعاتٌ سَاعَهٌ یُناجی فِیها رَبَّه وَسَاعَهٌ یُحاسِبُ فِیها نَفْسَهُ وَسَاعَهٌ یتفَکُر فِیما صَنَع اللّٰهُ عز و جل .» الکافی: 55/2، حدیث 3؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ إِدْمَانُ التَّفَکُّرِ فِی اللَّهِ وَ فِی قُدْرَتِهِ.» الکافی: 55/2، حدیث 4؛ «عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ لَیْسَ الْعِبَادَهُ کَثْرَهَ الصَّلَاهِ وَ الصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَهُ التَّفَکُّرُ فِی أَمْرِ اللَّهِ عز و جل .» مستدرک الوسائل: 183/11، حدیث 12689؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ تَفَکُّرُ سَاعَهٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَهِ سَنَهٍ [قَالَ اللَّهُ] إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ.»

صدها بار بنا بود حادثه برای تو پیش بیاید و من دفع کردم.

«وَکَم مِن ثَناءٍ جَمِیلٍ لَستُ أَهلاً لَهُ نَشَرتَهُ»

هر جا می روی تعریف تو را می کنند. نمی دانند که باطن من با تو، چگونه است.

یک ساعت هم بنشینید خوبی های خدا را در حق خودتان مرور کنید. تو عجب خدای خوبی هستی! یک مقدار هم تو به ما بگو که تو چه بنده بدی هستی : مجلس تمام شد و به آخر رسید عمر ما هنوز اندر اول وصف تو مانده ایم

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:303

ثمره هدایت در زندگی 23

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

لطایف، اشاره ها، نکته های بسیار باارزش و مؤثری از سوره مبارکه یوسف، با نگاهی کلی بیان شد و به این نکته رسیدیم که در این سوره مبارکه، خداوند دو نوع عمر را مطرح می فرماید :

یکی به علت بینایی و بصیرت، با امکاناتی که در اختیار او بود، به کارهای بزرگی دست زد و به بیان خود قرآن، در سوره فاطر «تِجٰارَةً لَنْ تَبُورَ »، (1) تجارتی بود که تا ابد ضرر و خسارت و کسادی ندارد، بلکه منفعتی جاوید و ابدی برای صاحب عمر به دنبال دارد. در خود سوره مبارکه یوسف، به یک قطعه از عمر او توجه کردید که چگونگی خرج کردن عمر، شگفت آور بود. کاری که او کرد، حدود هفت سال از عمر او را در بر گرفت. قرآن کریم حج و عمره را نام برده است. اعمال عمره محدود است، طواف، نماز، سعی صفا و مروه، تقصیر و طواف و دو رکعت نماز است.

عمره مستحب هم هست. اگر انسان زرنگی وارد عمره شود، از آغاز تا پایان آن، بیش از یک ساعت و نیم نمی شود.

1- 1) - فاطر (35) : 29.

ص:305

راوی به امام ششم علیه السلام می فرماید : (1)می خواهم در ماه رجب به عمره بروم. حضرت فرمود : آیا ثواب آن را هم می دانی؟ گفت : نه. امام فرمود: اگر سطح زمین را طلا بچینی و در راه خدا صدقه بدهی، ثواب آن، مطابق با این است. خزانه او بی نهایت است و تمام نمی شود. برای او مهم نیست که در قبال عمره چنین پاداشی بدهد. راوی می گوید: من برخاستم که بروم، حضرت فرمود : می خواهی به عملی دیگر هم راهنمایی ات کنم که ثوابش ده برابر عمره باشد؟ (2) عرض کردم: بله. فرمود: اگر مشکل کسی را حل کنی ثوابش ده برابر از عمره بیش تر است. (3)

1- 1) - ثواب الأعمال: 48، البته حدیث درباره حج آمده است؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال لما أفاض رسول الله صلی الله علیه و آله تلقاه أعرابی فی أفطح فقال یا رسول الله إنی خرجت أرید الحج فعاقنی عائق و أنا رجل ملی کثیر المال فمرنی ما أصنع فی مالی ما أبلغ ما بلغ الحاج قال فالتفت رسول الله صلی الله علیه و آله إلی أبی قبیس فقال لو أن أبا قبیس لک زنه ذهبه حمراء أنفقته فی سبیل الله ما بلغت ما بلغ الحاج.»

2- 2) - وسائل الشیعه: 302/14، حدیث 19252؛ «رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ الْحَجَّهُ ثَوَابُهَا الْجَنَّهُ وَ الْعُمْرَهُ کَفَّارَهٌ لِکُلِّ ذَنْبٍ وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَهِ عُمْرَهُ رَجَبٍ.» الکافی: 536/4، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ الْمُعْتَمِرُ یَعْتَمِرُ فِی أَیِّ شُهُورِ السَّنَهِ شَاءَ وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَهِ عُمْرَهُ رَجَب.» وسائل الشیعه: 301/14، باب 3، حدیث 19248؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ أَیُّ الْعُمْرَهِ أَفْضَلُ عُمْرَهٌ فِی رَجَبٍ أَوْ عُمْرَهٌ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لَابَلْ عُمْرَهٌ فِی رَجَبٍ أَفْضَلُ.»

3- 3) - وسائل الشیعه: 365/16، باب 26، حدیث 21774؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ مَشْیُ الْمُسْلِمِ فِی حَاجَهِ أَخِیهِ الْمُسْلِمِ خَیْرٌ مِنْ سَبْعِینَ طَوَافاً بِالْبَیْتِ.» وسائل الشیعه: 366/16، حدیث 21777؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَنْ مَشَی فِی حَاجَهِ أَخِیهِ الْمُسْلِمِ أَظَلَّهُ اللَّهُ بِخَمْسٍ وَ سَبْعِینَ أَلْفَ مَلَکٍ وَ لَمْ یَرْفَعْ قَدَماً إِلَّا کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا حَسَنَهً وَ حَطَّ عَنْهُ بِهَا سَیِّئَهً وَ یَرْفَعُ لَهُ بِهَا دَرَجَهً فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ کَتَبَ اللَّهُ عز و جل لَهُ بِهَا أَجْرَ حَاجٍّ وَ مُعْتَمِرٍ.» وسائل الشیعه: 370/16؛ «أَصْحَابِنَا عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ کُنْتُ جَالِساً مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَکَّهَ یُقَالُ لَهُ مَیْمُونٌ فَشَکَا إِلَیْهِ تَعَذُّرَ الْکِرَاءِ عَلَیْهِ فَقَالَ لِی قُمْ فَأَعِنْ أَخَاکَ

فَقُمْتُ مَعَهُ فَيَسَّرَ اللّهُ كِرَاهُ فَرَجَعْتُ إِلَى مَجْلِسِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام مَا صَنَعْتَ فِي حَاجَهِ أَخِيكَ فَقُلْتُ قَضَاهَا اللّهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ أَمَا إِنَّكَ أَنْ تُعِينَ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَوَافٍ أُسْبُوعٍ بِالْبَيْتِ مُبْتَدِئاً ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا أَتَى الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَعِنِّي عَلَى قَضَاءِ حَاجَهٍ فَانْتَعَلَ وَ قَامَ مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ أَيْنَ كُنْتَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ تَسْتَعِينُهُ عَلَى حَاجَتِكَ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَذَكَرَ أَنَّهُ مُعْتَكِفٌ فَقَالَ أَمَا لَوْ أَنَّهُ أَعَانَكَ كَانَ خَيْراً لَهُ مِنِ اعْتِكَافِهِ شَهْراً.»

تلاش بی وقفه یوسف برای مردم یوسف برای مقابله با قحطی هفت ساله مصر، ده سال وقت گذاشت و در آن سال ها مشکل همه مردم را حل کرد که در آن هفت سال، یک صبحانه از مردم، کم نشود. این لطف وجود مقدس حق است. او امکاناتی را در اختیار ما گذاشته است، عقل، فطرت، قرآن، انبیا، ائمه و عارفان را در اختیار ما گذاشته است. غیر از عمر که باید این سرمایه و امکانات را درست خرج کرد، راه آن را پیش از اسلام، در کتاب های آسمانی گذشته و پس از آن، در سخنان ائمه و قرآن ترسیم کرده است.

به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: اگر شما بخواهید کلمه «سعادت» را معنا کنید، چگونه معنا می کنید؟ فرمود:

«طُولُ العمر فی طاعه اللّٰه» (1)

1- 1) - غرر الحکم: 159، حدیث 3025؛ «إن أوقاتک أجزاء عمرک فلا تنفد لک وقتا إلا فیما ینجیک [فی غیر ما ینجیک].» غرر الحکم: 160، حدیث 3058؛ «احفظ عمرک من التضییع له فی غیر العباده و الطاعات.» غرر الحکم: 160، حدیث 3061؛ «إن المغبون من غبن عمره و إن المغبوط من أنفذ عمره فی طاعه ربه.»

این که در دنیا بسیار بمانی و این بسیار ماندن را در طاعت خداوند عالم خرج کنی. همه سخنان خدا را گوش دهید.

خداوند در قرآن مجید، برای یک زندگی سالم، مطلب دارد. طاعت خدا فقط نماز و روزه نیست. گوش دادن به همه سخنان او در همه زمینه ها لازم است.

آیت اللّٰه بروجردی (1) در احوالات خود گفته است من در اصفهان تحصیل می کردم. اساتید آن روز اصفهان، کم نظیر بودند ؛ مانند آیت اللّٰه العظمی کلباسی (2)، مرحوم آقا سید محمد باقر درچه ای (3)، حکیم بزرگ قشقایی (4) و حکیم کم نظیر

1- 1) - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن جلسه 12 آمده است.
2- 2) - فهرس التراث: 141/2؛ «محمد إبراهیم الکلباسی (1180 - 1262) الشیخ محمد إبراهیم بن محمد حسن الکاخی الخراسانی الأصفهانی. مما قال شیخنا العلامه: من أعاظم علماء عصره المشاهیر، ولد فی ربیع الثانی سنه 1180، و هاجر إلی العراق و أخذ عن الوحید البهبهانی و غیره، ثم رجع إلی إیران و اشتغل علی المحقق القمی فی قم، و النراقی فی کاشان، ثم رجع إلی أصفهان و نهض بأعباء العلم مع شدّه الاحتیاط و الورع، و أشغل منصه التدریس طیله حیاته، و کانت بینه و بین معاصره السید محمد باقر حجه الإسلام صله وثیقه، لم تخل بها زعامه کلّ منهما توفی فی 8 جمادی الاولی سنه 1261. و ألّف ابنه الشیخ جعفر رساله فی حیاه والده، کما ألّف حفیده أبو الهدی رساله سمّاها (البدر التمام فی ترجمه الوالد القمقام و الجدّ العلّام) روی عن الشیخ جعفر کاشف الغطاء. أسند إلیه المرعشی فی الإجازه الکبیره: 168. من آثاره: إشارات الأصول طبع طبعه حجریه بطهران سنه 1245 ه.
3- 3) - دائره المعارف تشیع: 473/7؛ «درچه ای، آقا سید محمد باقر (1264 - 1342 ق)، از علما و فقهای برجسته امامیه که به زهد و تقوی شهره بود. در دُرچه، یکی از روستاهای اصفهان، متولد شد. نخست در اصفهان نزد میرزا محمد باقر چهار سوئی، میرزا محمد حسن نجفی و میرزا ابوالمعالی کلباسی به تحصیل پرداخت و سپس عازم نجف اشرف شد و در آنجا از محضر بزرگانی چون میرزا محمد حسن شیرازی، حاج میرزا حبیب رشتی و حاج سید حسن کوه کمره ای استفاده کرد و به مقام اجتهاد رسید، پس از مراجعت به اصفهان به تدریس فقه و اصول پرداخت، از آثار او یک دوره فقه و اصول در شانزده جلد است. آیت الله درچه ای شاگردان بسیاری تربیت کرد که از آن جمله اند: آیت الله بروجردی و جلال الدین همایی وی به مرض سکته رخت از جهان بربست و در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. استاد همایی که به مدت دوازده سال متوالی

ملازم خدمت او بود درباره مرحوم درچه ای می نویسد: «آن بزرگ در علم و ورع و تقوا آیتی بود عظیم، به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام بود. در سادگی و صفای روح و بی اعتنایی به امور دنیوی گویی فرشته ای بود که از عرش به فرش فرود آمده بود . . . مکرر دیدم سهم امامهای کلان برای او آوردند و دیناری نپذیرفت، وقتی سبب می پرسیدم، می فرمود: من فعلاً بحمدالله مقروض نیستم و خرجی فردای خود را هم دارم و معلوم نیست که فردا و پس فردا چه پیش آید و (ما تَدری نفس ماذا تکسب غداً).»

4- 4) - موسوعه طبقات الفقهاء: 160/14 - 159، قسم 1؛ «4507 القشقائی (1243 - 1328 ه) جهانگیر خان بن محمد خان القشقائی الأصفهانی. کان فقیها إمامیا، أصولیا، فیلسوفا متبحّرا.ولد فی دهاقان (من قری أصفهان) سنه ثلاث و أربعین و مائتین و ألف.و تعلّم فی قریته.و درس المقدمات فی أصفهان، و أخذ بها العلوم العقلیه عن محمد رضا القمشهی (المتوفّی 1306 ه) و قصد النجف الأشرف، فحضر فی الفقه علی محمد حسن بن باقر النجفی صاحب «جواهر الکلام».و برع فی الفقه و الأصول، و أولع بالفلسفه و تعمّقها، و صار من المبرّزین فیها.و باشر تدریس الفقه و الأصول و الفلسفه و الریاضیات فی مدرسه الصدر بأصفهان.و حاز شهره واسعه، لا سیما فی تدریس الفلسفه، و تقاطرت علیه الطلبه من سائر البلاد لأخذها عنه. و قد انتفع به، و تخرج علیه جمع غفیر، منهم: المیرزا محمد حسین النائینی (المتوفّی 1355 ه) و السید حسین بن علی البروجردی (المتوفّی 1380 ه)، و علی أکبر بن حسن بن أبی القاسم الیزدی (المتوفّی 1349 ه)، و السید یحیی الیزدی الواعظ، و أسد الله بن محمود الگلبایگانی مؤلف «شمس التواریخ»، و السید جمال الدین بن حسین الگلبایگانی (المتوفّی 1377 ه)، و السید حسین بن هبه الله الرضوی الکاشانی (المتوفّی 1384 ه)، و غیرهم. و صنّف شرحا علی «نهج البلاغه»، و له شعر بالفارسیه أودعه الکثیر من آرائه الفلسفیه. توفّی فی أصفهان سنه ثمان و عشرین و ثلاثمائه و ألف.» - موسوعه طبقات الفقهاء: 160/14 - 159، قسم 1؛ «4507 القشقائی (1243 - 1328 ه) جهانگیر خان بن محمد خان القشقائی الأصفهانی. کان فقیها إمامیا، أصولیا، فیلسوفا متبحّرا.ولد فی دهاقان (من قری أصفهان) سنه ثلاث و أربعین و مائتین و ألف.و تعلّم فی قریته.و درس المقدمات فی أصفهان، و أخذ بها العلوم العقلیه عن محمد رضا القمشهی (المتوفّی 1306 ه) و قصد النجف الأشرف، فحضر فی الفقه علی محمد حسن بن باقر النجفی صاحب «جواهر الکلام».و برع فی الفقه و الأصول، و أولع بالفلسفه و تعمّقها، و صار من المبرّزین فیها.و باشر تدریس الفقه و الأصول و الفلسفه و الریاضیات فی مدرسه الصدر بأصفهان.و حاز شهره واسعه، لا سیما فی

تدریس الفلسفه، و تقاطرت علیه الطلبه من سائر البلاد لأخذها عنه. و قد انتفع به، و تخرج علیه جمع غفیر، منهم: المیرزا محمد حسین النائینی (المتوفّی 1355 ه) و السید حسین بن علی البروجردی (المتوفّی 1380 ه)، و علی أکبر بن حسن بن أبی القاسم الیزدی (المتوفّی 1349 ه)، و السید یحیی الیزدی الواعظ، و أسد الله بن محمود الگلبایگانی مؤلف «شمس التواریخ»، و السید جمال الدین بن حسین الگلبایگانی (المتوفّی 1377 ه)، و السید حسین بن هبه الله الرضوی الکاشانی (المتوفّی 1384 ه)، و غیرهم. و صنّف شرحا علی «نهج البلاغه»، و له شعر بالفارسیه أودعه الکثیر من آرائه الفلسفیه. توفّی فی أصفهان سنه ثمان و عشرین و ثلاثمائه و ألف.»

ص:311

ملّا محمّد کاشانی. (1)ایشان می فرمود: من گرم تحصیل در محضر ایشان و عاشق این اساتید بودم.

ص:312

1- 1) - مستدرکات أعیان الشیعه: 249/3 - 250؛ «المولی الآخوند ملا محمد الکاشانی الاصفهانی ولد سنه 1249 فی کاشان و توفی سنه 1333 فی أصفهان و دفن فیها فی مقابر تخت فولاذ من علماء الفلسفه و الحکمه فی عصره. أخذ المقدمات فی کاشان علی جمله من أهل الفضل ثم هاجر إلی أصفهان و أولع بالفلسفه و الحکمه و التحق بحوزه کل من المیرزا حسن نجل ملا علی النوری و المولی الآغا محمد رضا القمشه إی حتی برع و تقدم فی ذلک، ترجم له السید مصلح الدین المهدوی فی کتابه تذکره القبور بما تعریبه ... الحکیم العارف الکبیر و الفیلسوف علی الإطلاق المرحوم الآخوند ملا محمد الکاشانی من نوادر الدهر فی العلم و العمل و الزهد و التقوی و التدریس کان یدرس الحکمه العلمیه و العملیه فریدا فی عصره و فی أوائل هجرته إلی أصفهان کان مقیما فی مدرسه (جده کوجک) ثم انتقل إلی مدرسه الصدر ینقلون عنه حکایات عجیبه و أحادیث غریبه و لم یتزوج فی طول عمره الشریف و عاش 84 سنه. أقول: تخرج علیه کوکبه من أکابر علماء الشیعه و أساطین الشریعه علماء الحکمه و الفلسفه و العرفان منهم الآغا نجفی القوچانی و الحاج آغا رحیم الأرباب و السید حسین البروجردی، و الشیخ محمد الحکیم الخراسانی، و الدهقان السامانی، و آغا ضیاء الدین العراقی، و الشیخ هاشم القزوینی و السید حسن مشکان الطبسی، و الشیخ أسد الله الایزدکشت، و المیرزا أرسطو، و الحاج المیرزا حسن الجابری الأنصاری و غیرهم من الحکماء و الفلاسفه و قد سمعت ان له حواشی علی کتاب الاسفار و کتاب المشاعر و کتاب العرشیه لصدر المتألهین الشیرازی.»

همواره مایه های علمی من بالا می رفت که نامه ای از پدر دریافت کردم.

پدر ایشان در بروجرد، معاش زندگی را از کشاورزی تأمین می کرد. چون زبان ایشان می گرفت، کسی ایشان را برای منبر و سخنرانی دعوت نمی کرد. در نامه آمده بود: حسین عزیزم! به بروجرد بیا، من وسایل عروسی تو را فراهم کرده ام.

من نامه ای به ایشان نوشتم که مرا از ازدواج معاف کنید و اجازه دهید درس بخوانم. پدرم در جواب نوشت: فکر نمی کنی اگر به سخن پدر گوش ندهی، این مانع تو باشد؟ خدا در قرآن فرموده است :

« وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً » (1)

ایشان بلافاصله به بروجرد رفت. عروسی که تمام شد، گفت: حالا می خواهی بروی، برو. ایشان می فرمود: بروجردی شدن من مرهون این خانمی بود که پدرم برای من گرفت.

یک عروس جوان، چگونه عمر را صرف می کند که محصول عمر او آیت اللّه بروجردی می شود؟ یک خانم چگونه عمرش را خرج می کند که محصول همان عمر نه ساله، امام مجتبی، امام حسین، زینب کبری و حضرت کلثوم می شود؟ در قیامت خیلی از مردها به خاطر خانم هایشان باید به جهنم بروند و بسیاری نیز در اعلی علیین قرار می گیرند.

یوسف عزیز هفت سال عمرش را این گونه برای یک ملت خرج کرد و نگفت که در میان این ملت، ممکن است بی دین، بی نماز و کافر هم باشد. اگر خدا می خواست، ریشه ایشان را می زد. عمر خود را در چه مسیری بپردازم؟ در برابر این هزینه کردن، دریافتی ابدی دارد. وقت مردن این افراد، خدا خطاب می کند :

1- 1) - نساء (5) : 36؛ « و به پدر و مادر نیکی کنید.»

« يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * اِرْجِعِی إِلیٰ رَبِّکِ رٰاضِیَهً مَرْضِیَّهً » (1)

شصت - هفتاد سال، در دنیا به تو عمر دادم، خوب کاشتی، خوب عمل کردی و خوب عمرت را خرج کردی. اکنون خود من به انتظار تو هستم، ربی که از تو کمال رضایت را دارد. این «ارجعی» را یادمان باشد که کلام شخص خداوند است. عده ای هم هستند که قرآن می فرماید: به لحظه مرگ که می رسند، اوضاع تاریک بسیاری را می بینند و به خدا می گویند : (2)

1- 1) - فجر (89) : 27 - 28؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته ! به سوی پروردگارت، در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است ، باز گرد .»
2- 2) - روضه الواعظین: 2/297-298؛ «قال الصادق علیه السلام إذا مات المؤمن شیعه سبعون ألف ملک إلی قبره فإذا دخل قبره أتاه منکر و نکیر فیقعدانه و یقولان من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول ربی الله و محمد نبیی و الإسلام دینی فیفسحان له فی قبره مد بصره و یأتیانه بالطعام من الجنه و یدخلان علیه الروح و الریحان و ذلک قوله تعالی فَأَمّٰا إِنْ کٰانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحٰانٌ یعنی فی قبره وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ یعنی فی الآخره ثم قال علیه السلام إذا مات الکافر شیعه سبعون ألفا من الزبانیه إلی قبره و إنه لیناشد حاملیه بصوت یسمعه کل شیء إلا الثقلان الجن و الإنس و یقول لو أن لی کره فأکون من المؤمنین و یقول رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً فِیمٰا تَرَکْتُ فتجیبه الزبانیه کَلّٰا إِنَّهٰا کَلِمَهٌ هُوَ قٰائِلُهٰا و ینادیهم ملک وَ لَوْ رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ فإذا دخل قبره و فارقه الناس أتاه منکر و نکیر فی أهول صوره فیقیمانه ثم یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیتلجلج لسانه و لا یقدر علی الجواب فیضربانه ضربه من عذاب ألیم یذعر لها کل شیء ثم یقولان من ربک و ما دینک فیقول لا أدری فیقولان لا دریت و لا هدیت و لا أفلحت ثم یفتحان له بابا إلی النار و ینزلان إلیه الحمیم من جهنم و ذلک قول الله وَ أَمّٰا إِنْ کٰانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضّٰالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ یعنی فی القبر وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ یعنی فی الآخره.»

« رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً فِیمٰا تَرَکْتُ » (1)

تا این عمر به لجن کشیده را جبران کنم.

« إِنَّهٰا کَلِمَهٌ هُوَ قٰائِلُهٰا وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ » (2)

اکنون به تو می گویم که عمر را صرف دشمنان من کردن، چه تاوانی دارد. عمری که مانند عمر یوسف خرج می شود، مرکبی برای صاحب آن است. عمری که مانند عمر زلیخا خرج می شود، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مانند قاطری است که مهار گسیخته، صاحبش را تحویل جهنم می دهد. (3)جلال الدین رومی در یک شعر مفصل، این دو نوع انسان را ترسیم کرده است.

انسان نقشه بکشد که چگونه سر مردم کلاه بگذارم. آن یکی خورشید علیین بود وین دگر خفاش کالسجین بود (4)

یکی از عیب ها، خشم و انتقام جویی است. (5) یوسف ده سال داشت که او را از

1- 1) - مؤمنون (23) : 99 - 100؛ «پروردگارا ! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده، به دنیا] بازگردان . * امید است در [برابر] آنچه [از عمر ، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم .».
2- 2) - مؤمنون (23) : 100؛ «[به او می گویند :] این چنین نیست [که می گویی] بدون تردید، این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است ، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند .».
3- 3) - نهج البلاغه: خطبه 16؛ «ذمتی بما أقول رهینه و أنابه زعیم . . . ألا و إنّ الخطایا خیل شُمُس حُمِل علیها أهلها و خُلِعَت لُجُمها.»
4- 4) - مولوی.
5- 5) - کنز العمال، المتقی الهندی: 373/3، حدیث 7006 و 7007؛ «قال موسی بن عمران: یا رب من أعز عبادک عندک ؟ قال: من إذا قدر غفر.» «من عفا عند القدره عفا الله عنه یوم العسره.» کنز العمال، المتقی الهندی: 374/3، حدیث 7008؛ «إذا کان یوم القیامه ینادی مناد من بطنان

العرش: ليقم من على الله أجره، فلا يقوم إلا من عفا عن ذنب أخى.» حديث 7009؛ «إذا أوقف العباد نادى مناد: ليقم من أجره على الله، وليدخل الجنه، قيل من ذا الذى أجره على الله؟ قال العافون عن الناس، فقام كذا وكذا ألفا فدخلوا الجنه بغير حساب.» و در روايات شيعه آمده است: وسائل الشيعه: 170/12، حديث 15984؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَايَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزّاً فَتَعَافَوْا يُعِزَّكُمُ اللَّهُ.» وسائل الشيعه: 173/12، حديث 15997؛ «عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ السَّبِيعِىِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَ لَاأَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ وَ تُعْطِى مَنْ حَرَمَکَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَکَ.» نهج البلاغه: 470 حكمت 11؛ «وَ قَالَ عليه السلام إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْراً لِلْقُدْرَهِ عَلَيْهِ.»

پدر جدا کردند و در چاه انداختند. اکنون در سفر سوم، به مصر آمده اند. گفتند : ای عزیز! تکلیف ما چیست؟ تو همانی که به تو ظلم کردیم. می خواهی با ما چه کنی؟ قرآن می گوید: این انسان بی عیب، به برادران گفت :

« لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ » (1) آن یکی نوری ز هر عیبی بری

1- 1) - یوسف (12) : 92؛ «امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست».

آن یکی سرور شده ز اهل زمان وین یکی در خاک خواری بس نهان (1)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:317

1- 1) - مولوی.

انسان تربیت شده مکتب حق

24

تهران، حسینیه هدایت رمضان 1382 الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

از مسائل بسیار مهمی که از سوره مبارکه یوسف استفاده می شود، درباره دو گونه انسان است. انسانی که تربیت شده مکتب حق است و انسانی که آلوده به مکتب مادیگری و هوای نفس است.

حضرت یوسف علیه السلام انسانی است که هر قدمی را که می خواهد بردارد، هر کاری را که می خواهد انجام بدهد، هر سخنی را که می خواهد بگوید، و هر برخوردی را که می خواهد با حوادث بکند، خودش را، زمانش را، آینده اش را، براساس فرهنگ پاک پروردگار محاسبه می کند و بعد از محاسبه، کاری را که باید انجام بدهد، بر اساس حق و یقینی انجام می دهد.

زندان می رود ولی به حق زندان می رود، در مقابل زلیخا مقاومت می کند به حق مقاومت می کند، در زندان می ماند به حق می ماند. چیزی از سرمایه عمرش را به تعبیر قرآن هدر نمی دهد، از تمام لحظات عمر و از همه مایه هایی که در اختیارش است، به عالی ترین صورت، به خاطر قدرت در محاسبه استفاده می کند.

یوسف علیه السلام محاسبه گری دقیق

ما این معنای محاسبه گری دقیق او را از آیه شریفه ای که پروردگار عالم، کلمه

ص:318

ص:319

ص:320

ص:321

علیم و حفیظ را در آن به کار گرفته استفاده می کنیم.

می فرماید: «إِنِّی حَفِیظٌ » (1)من یک پاسدار واقعی نسبت به عمرم، نسبت به مردم، نسبت به کشور، نسبت به سرمایه های وجودی خود هستم و «عَلِیمٌ » هستم، دانا هستم، دانایی در افق بالا و محاسبه گر.

به دقت می توانم هفت سال فراوانی نعمت را با هفت سال قحطی را، به گونه ای محاسبه کنم که ملت و کشور دچار تنگنا، مضیقه، سختی، فقر، نداری، تهی دستی نشوند.

تربیت شده مکتب مادیگری یک طرف داستان هم زلیخا قرار دارد، او در یک زندگی صد در صد بی محاسبه قرار گرفته است. تمام همت این زن در این است که کامجویی کند و فقط بدن لذت ببرد، بقیه نواحی وجود معطل بماند. عقل رشد نکند، روح رشد نکند، قلب آیینه دار جمال حق نشود، ارزشهای اخلاقی بر این صفحه نقش نبندد، از کل امور، فقط نگاهی به بدن تنها دارد.

یک لذت گرای بی محاسبه است. و اگر این گونه حالات در وجود انسان مایه بشود، محال است که انسان را نسبت به هر حقی راضی کند.

چگونه حالا پروردگار عالم لطفش شامل حال کسی بشود، و این برنامه ها را که مایه وجود انسان است از وجود انسان بگیرد و آدم در برابر حق تسلیم بشود، ولی اگر مادیگری ریشه در وجود انسان پیدا کند و به قول امیرالمؤمنین علیه السلام طبیعت ثانوی گردد محال است انسان در مقابل حق تسلیم بشود.

1- 1) - یوسف (12) : 55.

من نمونه هایی از انسان هایی که این فرهنگ لذت گرایی در آنها مایه شد، عرض می کنم.

همین ها گاهی در ظاهر امر یک آراستگی پیدا کردند، انسان خیال می کند خیلی آدم های خوبی هستند، آدم های منظمی هستند، آدم های با ادبی هستند ولی در برخورد با یک حادثه، معلوم می شود که این ادب و حتی دینداری او یک ظاهر پوچ در وجود آنها بوده است.

در این زمینه چه اتفاقات عجیبی در تاریخ بشر افتاده است.

وجود مبارک موسی بن عمران علیه السلام یک گفتگویی با یک گوساله پرست دارند.

گوساله پرستی به دست سامری چه زمانی شروع شده؟ بعد از نبوت موسی علیه السلام ، بعد از نشان دادن آیات و بینات و معجزات، چه اتفاق عجیب و شگفت انگیزی افتاده است.

به این آدمی که پوششی از دین، ادب دینی، اخلاق دینی داشته و حالا گوساله پرست شده، موسی بن عمران علیه السلام می گوید:

تو به ترتیب ندیدی که یک عصای چوبی من با افتادن روی زمین تبدیل به یک اژدهای عظیم شد و تمام سحر جادوگران را بلعید و بعد دم این اژدها را گرفتم و بلندش کردم، دو مرتبه همان چوب دستی شد؟ نه چاق شده بود، نه چیزی به آن اضافه شده بود، عین قبل از اژدها شدنش شد.

بارها دیدی. این معجزات همه در قرآن نقل شده است، تو دیدی که من دستم را می بردم زیر بغلم، بیرون می آوردم، از پنج انگشت من تا جایی که چشم کار می کرد، نور سفیدی می درخشید:

« بَيْضاءُ لِلنّاظِرِينَ » (1)

تو دیدی که من تمام کانال هایی که از رود نیل به طرف خانه فرعونیان می رفت، با یک اشاره تبدیل به خون کردم. تو دیدی به معجزه من که تمام زندگی فرعونیان پر از قورباغه شد، تو دیدی به معجزه من که تمام خانه و زندگی و رختخواب و ظروف فرعونیان پر از شپش شد، تو دیدی که من با این عصا به سنگ زدم،

« فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً » (2)

دوازده چشمه آب بیرون زد.

تو دیدی که یک شب تمام شما بنی اسرائیل را لب رود نیل آوردم، به رود اشاره کردم، دوازده کوچه درون آب باز شد، آب ها روی هم دیگر سوار می شد. همه شما را از این دوازده کوچه بیرون بردم، فرعونیان وارد آب شدند، آب ها و همه را غرق کرد. با تماشای این معجزات من، حالا آمدی گوساله پرست شدی؟ (3)

1- 1) - اعراف (7) : 108؛ «دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت .»
2- 2) - بقره (2) : 60؛ «پس دوازده چشمه از آن جوشید به طوری که هر گروهی [از دوازده گروه بنی اسرائیل] چشمه ویژه خود را شناخت .»
3- 3) - تفسیر نور الثقلین: 193/3 - 093، سوره طه (20) : آیات 25 - 101؛ «اخرج السامری العجل و له. خوار، فقال له موسی: فَما خَطْبُکَ یا سامِرِیُّ؟ قال السامری: بَصُرْتُ بِما لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ یعنی من تحت حافر رمکه جبرئیل فی البحر فبذتها ای أمسکتها و کذلک سولت لی نفسی ای زینت فأخرج موسی العجل فأحرقه بالنار و ألقاه فی البحر، ثم قال موسی للسامری: فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیاهِ أَنْ تَقُولَ لا مِساسَ یعنی ما دمت حیا و عقبک هذه العلّامه فیکم قائمه. ان تقول: لا مساس حتی یعرفوا انکم سامریه فلا یغتروا بکم الناس، فهم الی الساعه بمصر و الشام معروفین لا مساس.»

این بهت آور است که همه اینها حق نبود و گوساله حق بود، یعنی به این راحتی حق را می شود گم کرد، به این راحتی حق را می شود به دیگران داد. یعنی موسی ناحق، سامری حق است. عصا به اژدها تبدیل شدن ناحق و گوساله حق است.

چطور انسان در مقابل حق تسلیم نمی شود و رها می کند و گوساله پرست می شود؟

قرآن مجید نقل می فرماید:

« وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ » (1)

شما مایه گوساله پرستی را قبل از همه این حرفها به دلتان خوراندید.

وقتی به یک گوساله می رسید، به پول می رسید، به مقام می رسید، تمام حق را در همه جلوه هایش رها می کنید و به باطل می گروید، علتش چیست؟

موسی به او گفت: طبق همین

« وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

که شما قبلا مایه گوساله پرستی را به خودتان تزریق کردید. (2)

1- 1) - بقره (2) : 93؛ «و به سبب کفرشان دوستی گوساله با دل هایشان در آمیخت .»
2- 2) - تفسیر العیاشی: 51/1، حدیث 73؛ البرهان فی تفسیر القرآن 282/1 - 382، سوره بقره (2) : آیه 39، حدیث 562؛ «عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل : «وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ »قال: لما ناجی موسی علیه السلام ، ربه أوحی إلیه: أن یا موسی، قد فتنت قومک. قال: و بماذا، یا رب؟ قال: بالسامری.قال: و ما [فعل] السامری؟ قال: صاغ لهم من حلیهم عجلا. قال: یا رب، إن حلیهم

لتحتمل [أن يصاغ] منها غزال أو تمثال أو عجل، فكيف يفتنهم؟ قال: إنه صاغ لهم عجلا فخار.قال: يا رب، و من أخاره؟ قال: أنا. فقال عندها موسى: إِنْ هِیَ إِلَّا فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِی مَنْ تَشاءُ قال-: فلما انتهى موسى إلى قومه و رءاهم يعبدون العجل، ألقى الألواح من يده فتكسرت. قال أبو جعفر عليه السلام : «كان ينبغى أن يكون ذلک عند إخبار الله إياه -قال -: فعمد موسى فبرد العجل من أنفه إلى طرف ذنبه، ثم أحرقه بالنار فذره فى اليم، فكان أحدهم ليقع فى الماء و ملم به إليه من حاجه، فيتعرض بذلک للرماد فيشربه، و هو قول الله: «وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ».»

در یک برهه آرامش، یک مرتبه ظاهر دینی پیدا می کنید و در نماز جماعت شرکت می کنید و اقتدا به پیغمبر می کنید، با پیغمبر در جنگ شرکت می کنید، اما به محض اینکه در قبر پیغمبر مرا می بندند، همین شما که به پیغمبر، به قرآن و به نماز جماعت گرویده بودید، هیزم می آورید در خانه دختر پیغمبر را آتش می زنید. هجوم می آورید و در خانه را می شکنید و طناب به بازوی علی علیه السلام می بندید، کشان کشان پای منبر می برید، به امام علیه السلام که از طرف خدا به امامت انتخاب شده، می گویید باید مأموم باشی و آن کسی که در هیچ چیزی با امام علیه السلام قابل مقایسه نیست باید امام جماعت شود، تو علم صرف باید با جهل صرف بیعت بکنی چرا؟

چطور قرآن را که حق است رها کردید، سفارشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در غدیر خم رها کردید، علی علیه السلام را با همه ارزشها رها کردید، اصرار کردید علی امام مأموم بشود، ابوبکر عادی امام بشود، چرا؟ چون

« وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

شما این مایه را قبلا به قلبتان تزریق کردید. (1)

1- 1) - تفسیر نور الثقلین: 293/3، سوره طه (20) : آیات 25 - 101، حدیث 18؛ «اسحق بن عمار الصیرفی عن ابی الحسن الماضی علیه السلام قال: قلت: جعلت فداک حدثنی فیهما بحدیث، فقد سمعت عن أبیک فیهما أحادیث عده. قال: فقال لی: یا اسحق! الاول بمنزله العجل، و الثانی بمنزله السامری.» تفسیر نور الثقلین: 293/3 سوره طه (20) : آیات 25 - 101، حدیث 109؛ «عن ابی یحیی الواسطی قال: لما افتتح أمیر المؤمنین علیه السلام البصره اجتمع الناس علیه و فیهم الحسن البصری و معه الألواح فکان کلما لفظ أمیر المؤمنین علیه السلام بکلمه کتبها فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام بأعلی صوته: ما تصنع؟ قال: أکتب آثارکم لنحدث بها بعدکم، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام قال: أما ان لکل قوم سامریا و هذا سامری هذه الأمه، الا انه لا یقول:«لا مساس» و لکنه یقول: لا قتال.»

این مایه در یک برهه وقتی ظهور بکند، نمی گذارد آدم تسلیم حق باشد او را به یک انسانی در برابر حق، ضد حق، ضد خدا، ضد قرآن، ضد انسان تبدیل می کند.

وقتی آدم محاسبه نکند، این مایه ها در وجودش شکل می گیرد و یک روزی هم خرج می شود. حضرت یوسف علیه السلام در مقابل حوادث سنگینی قرار گرفت ولی چقدر معقول از کنار این حوادث عبور کرد. خود را نباخت. دچار شهوت حرام نشد، روح و عقلش به اسارت دشمن درنیامد، در کارگردانیش در مدتی که حاکم مملکت بود، یک ارزن ظلم از او صادر نشد به علت اینکه یک مایه قوی توحیدی را به قلب خود تزریق کرده بود، در تمام برنامه هایی که می خواست وارد بشود با محاسبه رضای خدا وارد می شد. این دو برداشت را ما از آیات سوره یوسف استفاده می کنیم.

اگر بخواهیم مسأله را بیشتر موشکافی بکنیم باید گفت: یوسف علیه السلام در مقابل جاذبه های قوی کمال مقاومت را به خرج داد. به خاطر همین محاسبه زلیخا در مقابل هیچ یک از این چهارجاذبه مقاومتی نداشت، به محض جلوه جاذبه، دست بسته، پا بسته، عقل بسته، روح بسته تسلیم بود.

خود ما در مقابل حق چقدر تسلیم هستیم، چقدر حق را به حقدار می دهیم، مگر قرآن مجید، علنا ربا را حرام و گناه کبیره اعلان نکرده؟ پس اینهایی که ربا می خورند برای چه می خورند؟ چرا تسلیم حق نیستند، چون

« وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

مایه عبادت پول را در خود تزریق کرده، به جای عبادت خدا؛ بنده پول است.

رباخوری علت دیگری دارد؟ به او بگو که ربا حرام است، می خندد.

قرآن مجید مگر در سوره نساء معشوقه پنهانی گرفتن را حرام نکرده است؟ روابط نامشروع پنهان از دید دیگران چرا؟ چون گوساله شهوت را

« وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

به قلبش تزریق کرده. تسلیم حق نیست.

اما یوسف محاسبه گر، چقدر زیبا زندگی می کند، زلیخایی که زندگی را محاسبه نمی کند و محور را بدن و لذت های بدن قرار می دهد، دست به هر کار نامشروعی می زند. وجدان خواب، عقل اسیر، قلب تاریک، انسان را خیلی راحت دربست تسلیم باطل می کند.

حضرت یوسف علیه السلام در مقابل چهارجاذبه قرار داشت، زلیخا هم همینطور.

جاذبه اول شیطان است. شیطان مگر جاذبه دارد؟ خیلی شدید. اینقدر هنرمند است که قرآن می فرماید:

« زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمٰالِهِمْ » (1)

کثیف ترین زشتی ها را در مقابل چشم انسان، چنان زیبا نقاشی می کند که همه دل ها را ببرد.

مگر ماهواره ها این کار را نمی کنند، در مملکت ما شیطان چقدر نیرو دارد، از دختر چهارده ساله زیبا تا دلالان فحشا، تا پخش کنندگان مبتذل ترین فیلمها و سی دی ها، «زُیِّنَ لَهُمْ » اگر باطن این مسائل از طریق قرآن دیده بشود و محاسبه بشود،

1- 1) - توبه (9) : 37؛ «زشتی کارهایشان در نظرشان آراسته شده.»

آدم دنبالش نمی رود. (1)

قوی ترین نیروی شیطان در برابر یوسف علیه السلام زلیخا بود. یک زن جوان زیبای مصری که انواع لباس ها و آرایش ها در اختیارش است. هفت سال، طنازی و عشوه گری و ناز و غمزه،

« كَمَثَلِ الشَّيْطٰانِ إِذْ قٰالَ لِلْإِنْسٰانِ اكْفُرْ » (2)

حرفش هم این است بیا با شهوتت ناسپاسی کن، گفت:

« مَعٰاذَ اللّٰهِ » (3)

رد کرد.

نیروی دوم در مقابل یوسف علیه السلام برای بلعیدن یوسف دنیا بود. دنیا خیلی چهره فریبنده ای دارد:

« فَأَمّٰا مَنْ طَغىٰ * وَ آثَرَ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوىٰ » (4)

چقدر زیبا محاسبه گری کرده است.

1- 1) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: 46/5 ««زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ» أی زینت لهم أنفسهم أو زین لهم الشیطان سوء أعمالهم عن الحسن و قیل معناه استحسنوا ذلک بهواهم «وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ».»

2- 2) - حشر (59) : 16؛ «[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت : کافر شو .»

3- 3) - یوسف (12) : 23.

4- 4) - نازعات (79) : 37 - 39؛ «و اما کسی که طغیان و سرکشی کرده * و زندگی دنیا را[بر زندگی ابد و جاوید آخرت] ترجیح داده ، * پس بی تردید جایگاهش دوزخ است.»

گفت بگذار بروم زندان و در این کاخ نباشم. این دنیا مال شما باشد. ما همان اتاق کاه گلی و نموری که سخت به ما می گیرند و یک نان خشک به ما می دهند، برای ما محبوبتر است. من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست (1)

سومین نیرویی که در مقابل یوسف علیه السلام قرار داشت، هیجانات نفسی بود، چقدر زیبا برخورد کرد:

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَهٌ بِالسُّوءِ إِلاّ ما رَحِمَ رَبِّی » (2)

او گفت: هر چقدر که حمله نفس قوی باشد من با رحمت پروردگار بزرگ عالم آن را بیرون می کنم.

خواسته های بی محاسبه که در قرآن بسیار با کلمه هوا آمده است؛ (3) انسان را به انواع گناهان دچار می کند.

اما زلیخا در مقابل هیچکدام از دشمنان مقاومتی نداشت، وقتی که انسان تسلیم بشود، حجاب های بسیار سنگین بین او و بین پروردگار قرار می گیرد. زندگی را که در حجاب می گذراند، تمام سرمایه وجود را می بازد، عمر هدر می رود، مایه ها همه نابود می شود، در وقت مرگ عجیب آدم را به اسارت می کشد، آن کسی که در عمرش حق را ندید، یک لحظه وقت مرگ چگونه حق را ببیند؟ آنان چگونه می میرند؟ با چه برزخی روبه رو می شوند؟ با چه قیامتی برخورد می کنند؟

1- 1) - حافظ شیرازی.
2- 2) - یوسف (12) : 53؛ «زیرا نفس طغیان گر ، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند.»
3- 3) - نازعات (79) :40؛ «وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی»

یک آیه در سوره آل عمران است که سه مسأله در آن مطرح است:

یک مسأله این است که پروردگار می فرماید: او که رحمت بی نهایت است.

رحمت بی نهایت یعنی خدا، چون ما از طریق اهل بیت علیهم السلام اعتقاد داریم صفات و ذات یکی است. نمی گوییم خدا دارای رحمت است، می گوییم خود رحمت است، رحمت بی نهایت است. برای اینکه یک آدم در قیامت دچار چه محرومیت شکننده ای است. تمام آسمانها و زمین اگر در معرض این محرومیت قرار بگیرند مقاومت نمی توانند بکنند، طاقتش را ندارند.

این رحمت بی نهایت درباره اینها می فرماید: این خودباختگان و خودفروختگان، این تسلیم شدگان به انواع آلودگی ها، این هایی که زندگی را بی محاسبه و بی در و پیکر گذراندند

« وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ » (1)

هر چه مرا صدا بزنند، من یک کلمه جواب نمی دهم،

« وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ » (2)

و روز قیامت یک بار هم یک نگاه به آنها نخواهد کرد، آن وقت حال چه می شود؟

ما در دنیا یک شادیمان این بود که معشوق یک نیم نگاه به ما انداخت مثل اینکه سر یاری با ما دارد، نگاهش نشان می داد، نگاه محبت است.

1- 1) - آل عمران (3) : 77؛ «و خدا با آنان سخن نمی گوید.»
2- 2) -آل عمران (3) : 77؛ «و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی نماید.»

اما یکی هم می گوید، هر چه التماس کردم یک نگاه به من نکرد.

« وَ لا ٰیَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ »

نمی گوید در دنیا، اگر در دنیا به آدم نگاه نکند، باز آدم هزار تا پناهگاه دارد، به سگی یا خوکی یا کافری ممکن است پناه ببرد که یک لقمه بخورد. اما آنجا که تمام وجود آدم نیازمند به نگاه است، هیچ نگاه نمی کند.

رحمت بی نهایت می فرماید:

« وَ لا ٰیَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ »

نگاه نمی کند

« وَ لا ٰیُزَکِّیهِمْ » (1)

تسویه حساب هم به ایشان نمی دهد، (2) پرونده اش با کل گناهانش روی دوشش می ماند. به خیلی ها قیامت تسویه می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پرونده کسی را دستش می دهد، خودش هم با او حرف می زند، (3) البته کنار او

1- 1) -آل عمران (3): 77؛ «و [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی کند.»
2- 2) - بحار الأنوار:224/24، باب 58، حدیث 14؛ «عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّهَ عَلَی ظَالِمِ أَهْلِ بَیْتِی وَ قَاتِلِهِمْ وَ سَابِیهِمْ وَ الْمُعِینِ عَلَیْهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ أُولٰئِکَ لا ٰخَلاٰقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ وَ لا ٰیُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَ لا ٰیَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا ٰیُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذاٰبٌ أَلِیم.» تفسیر العیاشی: 178/1، حدیث 65؛ بحار الأنوار: 111/25، باب 3، حدیث 4؛ «عنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ 8 قَالَ ثَلَاثَهٌ لا ٰیُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا ٰیَنْظُرُ إِلَیْهِمْ... وَ لا ٰیُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذاٰبٌ أَلِیمٌ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ أَوِ ادَّعَی إِمَاماً مِنْ غَیْرِ اللَّهِ أَوْ زَعَمَ أَنَّ لِفُلَانٍ وَ فُلَانٍ فِی الْإِسْلَامِ نَصِیباً.»

3- 3) - تفسیر العیاشی: 284/2، حدیث 33؛ البرهان فی تفسیر القرآن: 415/3، سوره اسراء (17) : آیه 31، حدیث 6289؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله: اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً، قال: یذکر العبد جمیع ما عمل و ما کتب علیه، حتی کأنه فعله تلک الساعه، فلذلک قالوا:یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها.»

صدای خدا را نمی شنود، فقط خود او می شنود. بنده من، می خواهم گناهانت را به یادت بیاورم، وقتی گناه را به یاد آدم می آورد، ما که خیلی از گناهان را یادمان می رود، درد می کشیم، خطاب می رسد من اینها را، یادت می آورم، نمی خواهم دردت بیاید، می خواهم بگویم اینها را انجام دادی، حالا می خواهم تو را ببخشم و خوشحالت کنم، این معنای یزکیهم است. اما اینها را «وَ لا یُزَکِّیهِمْ » ، پس برای آنان

« وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ » (1)

عذاب دردناک است.

علت دوری از حق

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: که چرا این طوری شده است، چرا به اینجا رسیدم، کسالت در عبادت، تاریکی درون، شاد نبودن، دور بودن،

«سَیِّدِی لَعَلَّکَ عَنْ بَابِکَ طَرَدْتَنِی»

شاید مرا از در خانه ات طرد کرده ای، که این حال به من دست داده، قبلا خیلی با حال برایت نماز شب می خواندم، اما اکنون حال ندارم

«وَ عَنْ خِدْمَتِکَ نَحَّیْتَنِی»

گفتی که تو دیگر لیاقت نداری برای من خدمت کنی،

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُسْتَخِفّاً بِحَقِّکَ»

1- 1) - آل عمران (3) : 77؛ «و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود .»

یا دیدی که من تمام حقوقت را سبک شمردم،

«فَأَقْصَيْتَنِی»

دستور دادی که مرا از پیشگاهت تبعید کنند.

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَيْتَنِی مُعْرِضاً عَنْکَ فَقَلَيْتَنِی»

هر بار مرا دعوت کردی دیدی من رو برگرداندم، حالا از دست من عصبانی شدی،

«أَوْ لَعَلَّکَ وَجَدْتَنِی فِی مَقَامِ الْکَاذِبِينَ»

یا دیدی هر سال به تو دروغ گفتم، مرتب به تو گفتم توبه کردم، بعد معلوم شد دروغ بود.

«فَرَفَضْتَنِی»

حالا دیگر کاری به من نداری، گفتی برو، دیگر نه تو بنده منی، نه من خدای تو.

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَيْتَنِی غَيْرَ شَاکِرٍ لِنَعْمَائِکَ فَحَرَمْتَنِی»

دیدی من وجود پیغمبرت را شکر نکردم، وجود علی را شکر نکردم، وجود زهرا را شکر نکردم، وجود حسن و حسین تو را شکر نکردم، قرآنت را شکر نکردم، دیدی آدم ناسپاسی بودم، حالا مرا از رحمتت محروم کردی،

«أَوْ لَعَلَّکَ فَقَدْتَنِی مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ»

دیدی من وقت داشتم کنار عالمان ربانی بروم، در جلسات آنان شرکت بکنم، اما توجهی نکردم، شرکت نکردم

«فَخَذَلْتَنِی»

حالا مرا به خودم واگذار کردی،

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی فِی الْغَافِلِینَ»

یا نه، دیدی من با اهل غفلت زیاد نشست و برخاست دارم

«فَمِنْ رَحْمَتِکَ آیَسْتَنِی»

مرا ناامید از رحمتت کردی،

«أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی آلَفُ مَجَالِسَ الْبَطَّالِینَ»

دیدی با بازیگران دنیا و آنهایی که عمرشان را بیهوده تلف می کنند، خیلی رفت و آمد دارم

«فَبَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ خَلَّیْتَنِی»

مرا به همانها واگذار کردی

«أَوْ لَعَلَّکَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِی فَبَاعَدْتَنِی»

یا شاید دیگر دوست نداری که صدای مرا بشنوی که هر چه دعا می کنم جوابم را نمی دهی.

یا محبوب من

«أَوْ لَعَلَّکَ بِجُرْمِی وَ جَرِیرَتِی کَافَیْتَنِی» (1)

1- 1) - مصباح المتهجد: 587؛ المصباح للکفعمی: 593، دعاء السحر لعلی بن الحسین علیه السلام رواه حمزه الثمالی؛ «سَیِّدِی لَعَلَّکَ عَنْ بَابِکَ طَرَدْتَنِی وَ عَنْ خِدْمَتِکَ نَحَّیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُسْتَخِفّاً بِحَقِّکَ فَأَقْصَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُعْرِضاً عَنْکَ فَقَلَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ وَجَدْتَنِی فِی مَقَامِ الْکَاذِبِینَ فَرَفَضْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی غَیْرَ شَاکِرٍ لِنَعْمَائِکَ فَحَرَمْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ فَقَدْتَنِی مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی فِی الْغَافِلِینَ فَمِنْ رَحْمَتِکَ آیَسْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی آلَفُ مَجَالِسَ الْبَطَّالِینَ فَبَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ خَلَّیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِی فَبَاعَدْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ بِجُرْمِی وَ جَرِیرَتِی کَافَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ

بِقِلّهِ حَيَائِی مِنْکَ جَازَيْتَنِی فَإِنْ عَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ قَبْلِی لِأَنَّ کَرَمَکَ أَیْ رَبِّ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاهِ الْمُذْنِبِينَ وَ حِلْمَکَ يَکْبُرُ عَنْ مُکَافَأَهِ الْمُقَصِّرِينَ فَأَنَا عَائِذٌ بِفَضْلِکَ هَارِبٌ مِنْکَ إِلَيْک.»

دیدی خیلی گناه کردم مرا مجازات می کنی، چه شده من به این روز افتاده ام.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:336

- فهرست ها
ص:337

فهرستها

فهرست آیات

آیه

شماره آیه

صفحه

. فاتحه (1)

« إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ »

5

70، 236

« اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ »

6

70، 263

. بقره (2)

« ذَلِکَ الْکِتَابُ لَارَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ »

2

23

« إِنَّ اللَّهَ لَايَسْتَحْيِ أَن يَضْرِبَ مَثَلاً مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا »

26

212

« الّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِن بَعْدِ مِيثَٰقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللّهُ بِهِ أن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى الْأَرْضِ أُوْلَٰئِکَ هُمُ الْخَٰسِرُونَ »

27

231، 232

« إِنّى جَاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... »

30

84

« فَمَن تَبِعَ هُدٰاى فَلا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحْزَنوُنَ »

38

284

« و لَايُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ و لَاهُمْ يُنصَرُونَ »

48

177

« فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا »

60

324

« وَ أُشْرِبُواْ فِى قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

93

325، 326، 328

« يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ »

104

240

« و يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ »

129

55

« إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَيْهِ رَ ٰجِعُونَ »

156

223

« و الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ »

165

80

ص:338

« وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ »

166

178

« كُلُواْ مِمَّا فِى الْأَرْضِ حَلَٰلاً طَيِّبًا »

168

221

« وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ »

205

277

« اللَّهُ وَلِىُّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ »

257

137

« وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ »

270

177

. آل عمران (3)

« إِذْ قَالَتِ الْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ انَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ »

45

42

« تَعَالَوْاْ »

61

240

« فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَـٰذِبِينَ »

61

236

« وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَـٰمَهِ وَ لَايُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ »

77

331، 332، 333

« فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَ ٰلِکَ فَأُوْلَـٰئِکَ هُمُ الْفَـٰسِقُونَ »

82

232، 233

« وَمَن دَخَلَهُ كَانَ ءَامِناً »

97

33، 34

« سَارِعُواْ إِلَىٰ مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّمَـٰوَ ٰتُ وَالْأَرْضُ »

133

241

. نساء (4)

« وَلَيْسَتِ التَّوْبَهُ لِلّذِينَ يَعْمَلَونَ السَّيَّاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ... »

18

109

« إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَهً وَمَقْتاً وَسَآءَ سَبِيلاً »

22

107

« وَبِالْو لِدَيْنِ إِحْسَاناً »

36

313

. مائده (5)

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ »

3

93، 98

« يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ »

67

270

ص:340

« أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ »

83

162

« عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ »

95

46

. انعام (6)

« ذَرْهُمْ فِى خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ »

91

273

« مَن جَآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا »

160

25

« قُلْ إِنَّ صَلَاتِى وَنُسُكِى وَمَحْيَاىَ وَمَمَاتِى لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ »

162

299

. اعراف (7)

« وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ »

8

36

« وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ »

58

166، 167

« وَالَّذِى خَبُثَ لَايَخْرُجُ إِلَّا نَكِداً »

58

168

« وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُواْ وَاتَّقَوْاْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَٰتٍ مِّنَ السَّمَآءِ وَالأَرْضِ »

96

242

« بَيْضَآءُ لَلِنظِرِينَ »

108

324

« وَ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ »

142

188

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِىَّ الْأُمِّىَّ ... »

157

59

« فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ »

168

179

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ »

176

230

« أُولٰئِکَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ »

179

44، 230، 274

« وَتَرَلٰهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْکَ وَهُمْ لَايُبْصِرُونَ »

198

32

. انفال (8)

« نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ »

40

136

. توبه (9)

« زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَٰلِهِمْ »

37

328

ص:341

« خُذْ مِنْ أَمْوَلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ و تُزَكِّيهِم بِهَا »

103

36 ،35

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ و أَمْوَلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ »

111

29

. هود (11)

« وَ لِذَ ٰلِکَ خَلَقَهُمْ »

119

240

. يوسف (12)

« نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ أحْسَنَ القَصَصِ »

3

22

« بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْکَ هَذَا الْقُرْءَانَ و إِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ »

3

23 ،22

« إِنِّى رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ و الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِى سَاجِدِينَ »

4

271 ،99

« لَاتَقْصُصْ رُءْيَاکَ »

5

199

« إِنَّ الشَّيْطَٰنَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ »

5

202

« و كَذَالِکَ يَجْتَبِيکَ رَبُّکَ »

6

275

« و يُتِمُّ نِعْمَتَهُ و عَلَيْکَ و عَلَىٰ ءَالِ يَعْقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْکَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ و إِسْحَاقَ »

6

44

« نَحْنُ عُصْبَةٌ »

8

201

« أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ و يَلْعَبْ »

12

275

« و أخَافُ أن يَأكُلَهُ الذِّئْبُ »

13

275

« قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ »

18

124

« و رَاوَدَتْهُ الَّتِى هُوَ فِى بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ ... »

23

106

« مَعَاذَ اللَّهِ »

23

219، 329

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ »

24

48، 121

« رَ ٰوَدتُّهُ و عَن نَّفْسِهِ »

32

277

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِى إِلَيْهِ ... »

33

85، 107

« أَنَا رَ ٰوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ »

51

218

ص:342

« ذَلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ ... »

52

122

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَهُ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی »

53

122، 330

« إِنِّی حَفِیظٌ »

55

322

« یَأَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنَا و أَهْلَنَا الضُّرُّ »

88

272

« لَاتَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ »

92

316

« سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ »

98

192

« رَبِّ قَدْ ءَاتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ و عَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ »

101

171

« تَوَفَّنِی مُسْلِماً و أَلْحِقْنِی بِالصَّٰلِحِینَ »

101

172

« لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِاُوْلِی الْأَلْبَابِ ... »

111

21

. ابراهیم (14)

« أُوْلَٰئِکَ فِی ضَلَٰلٍ بَعِیدٍ »

3

273

« ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ و فَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ »

24

42، 43

« تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ ... »

25

42

. حجر (15)

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ »

9

57، 250

« نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى »

29

214، 221

. نحل (16)

« فَسْلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ »

43

56

« بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ »

96

249

ص:343

. اسراء (17)

« سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ ی لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی »

1

188

« و مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ »

79

187

« و نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ و رَحْمَهٌ »

82

64

« کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَیٰ شَاکِلَتِهِ »

84

153

« و لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً »

88

135

. کهف (18)

« إِنَّهُمْ فِتْیَهٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَهُمْ هُدًی »

13

154، 156، 160

« و كَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ »

18

62

« و هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً »

104

288

« فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً »

105

67

« فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً ... »

110

135

. مريم (19)

« و رَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيًّا »

57

135

« و اتَّبَعُواْ الشَّهَوَاتِ »

59

183

. طه (20)

« إِنَّنِى أَنَا اللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا فَاعْبُدْنِى وَ أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِى »

14

171

« اذْهَبَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ »

43

242

« فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ »

44

242، 243

. انبياء (21)

« أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِىَ الصَّٰلِحُونَ »

105

59

ص:344

. حج (22)

« لَن يَخْلُقُواْ ذُبَابًا وَ لَوِ اجْتَمَعُواْ لَهُ »

73

213

. مؤمنون (23)

« رَبِّ ارْجِعُونِ »

99

315

« لَعَلِّى أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ »

100

315

« إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا و مِن وَرَآئِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ »

100

315

. نور (24)

« الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ و الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ ... »

26

110

« يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِىءُ و لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ »

35

146

. فرقان (25)

« و يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَالَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً »

27

278

« يَاوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً »

28

278

. قصص (28)

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى الْأَرْضِ ... يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ »

4

169

. روم (30)

« يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِّنَ الْحَيَوٰهِ الدُّنْيَا و هُمْ عَنِ الْأَخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ »

7

123

. سجده (32)

« أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاً »

18

268

ص:345

. احزاب (33)

« رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَاهَدُواْ اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ و و مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ و مَا بَدَّلُواْ تَبْدِيلاً »

23

31

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ »

72

47

« فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا »

72

47

« و حَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً »

72

48

. فاطر (35)

« مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً »

10

133

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... »

10

134

« و مَا يَسْتَوِى الْأَعْمَىٰ و الْبَصِيرُ »

19

110

« و لَاالظُّلُمَاتُ و لَاالنُّورُ وَلَا الظِّلُّ و لَاالْحَرُورُ »

20

110

« تِجَارَةً لَّن تَبُورَ »

29

307

« و قَالُواْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ »

34

33

. يس (36)

« سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ »

58

88

. صافات (37)

« إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِى أَصْلِ الْجَحِيمِ »

64

43

. ص (38)

« قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ »

77

240

« وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلَىٰ یَوْمِ الدِّینِ »

78

240

« فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ »

82

204

ص:346

. زمر (39)

« هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يعْلَمُونَ و الَّذِينَ لَايَعْلَمُونَ »

9

268

« يَٰعِبَادِىَ الَّذِينَ أَسْرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ »

53

240، 241، 244

« و أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا »

69

84

. دخان (44)

« إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »

42

134

. حجرات (49)

« حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ و زَيَّنَهُ و فِى قُلُوبِكُمْ »

7

32، 98

. ق (50)

« فَكَشَفْنَا عَنکَ غِطَآءَکَ فَبَصَرُکَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ »

22

108

. ذاريات (51)

« و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ »

18

189

. واقعه (56)

« و السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ »

10

270

« و أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَآ أَصْحَابُ الْيَمِينِ »

27

269

« و أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَآ أَصْحَابُ الشِّمَالِ »

41

74

« فِى سَمُومٍ و حَمِيمٍ »

42

74

« لَّابَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ »

44

177

« ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّٰرِعُونَ »

64

167

ص:347

. حدید (57)

« يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ و الْمُؤْمِنٰت يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ »

12

34

« بُشْرَلٰكُمُ الْيَوْمَ جَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خٰلِدين فيهٰا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »

12

35

. حشر (59)

« وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »

9

36

« كَمَثَلِ الشَّيْطَٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَٰنِ اكْفُرْ »

16

329

« وَ لَاتَكُونُواْ كَالَّذِينَ نَسُواْ اللَّهَ فَأَنسَٰهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلٰئِکَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ »

19

234 ،233

« يُسَبِّحُ لَهُ و مَن فِى السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِ ... »

24

100

. جمعه (62)

« كَمَثَلِ الْحِمَارِ »

5

230

. منافقون (63)

« و لِلَّهِ الْعِزَّهُ و لِرَسُولِهِ و لِلْمُؤْمِنِينَ »

8

135

. تغابن (64)

« إِنَّ مِنْ أَزْو جِكُمْ و أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ »

14

278

. قلم (68)

« أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ »

35

269

. جن (72)

« فَكَانُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَباً »

15

286

ص:348

. مدثر (74)

« كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ »

38

127

« إِلَّآ أَصْحَابَ الْيَمِينِ »

39

127

« فِى جَنَّٰتٍ يَتَسَآءَلُونَ »

40

297

« عَنِ الْمُجْرِمِينَ »

41

297

« مَا سَلَكَكُمْ فِى سَقَرَ »

42

297

« و كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَآئِضِينَ »

45

298

« فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّٰفِعِينَ »

48

177، 273

. انسان (76)

« و سَقَٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً »

21

136

. نازعات (79)

« فَأَمَّا مَن طَغَىٰ »

37

329

« وَ ءَاثَرَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا »

38

329

« فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِىَ الْمَأْوَىٰ »

39

329

« و أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ى و نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ »

40

126

« فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِىَ الْمَأْوَىٰ »

41

126

. عبس (80)

« وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ »

38

88

« ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ »

39

88

. تكوير (81)

« و إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ »

2

84

ص:349

. بروج (85)

« و السَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ »

1

204

« و الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ »

2

204

« و شَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ »

3

204

« قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ »

4

204

« و هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ »

7

204، 205

« و مَا نَقَمُواْ مِنْهُمْ إِلَّآ أَن يُؤْمِنُواْ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ »

8

205

. طارق (86)

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَآئِرُ »

31

126

. فجر (89)

« و الْفَجْرِ »

1

188

« و لَيَالٍ عَشْرٍ »

2

188

« و فِرْعَوْنَ ذِى الْأَوْتَادِ »

10

169

« الَّذِينَ طَغَوْاْ فِى الْبِلَادِ »

11

169

« فَأَكْثَرُواْ فِيهَا الْفَسَادَ »

12

169

« يَاأَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ »

27

223، 314

« ارْجِعِى إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً »

28

223، 314

. تين (95)

« ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ »

5

249، 286

. بينه (98)

« أُوْلٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ »

6

230

ص:350

. زلزله (99)

« إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا »

1

63

« و أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا »

2

63

« و قَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا »

3

63

« يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا »

4

63

« يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِّيُرَوْاْ أَعْمَالَهُمْ »

6

64

. ماعون (107»

« فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ »

4

111، 285

« الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ »

5

111

« الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ »

6

111

. مسد (111»

« تَبَّتْ يَدَآ أَبِى لَهَبٍ وَ تَبَّ »

1

223

. ناس (114»

« الَّذِى يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ »

5

251

ص:351

فهرست روایات

روایت

معصوم

صفحه

«ابواه یهوّدانه وَیُنَصّرانه وَیُمَجِسانَه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

166

«استُر ذَهَبَک وَ ذِهٰابَکَ وَمَذْهَبَک»

از کلام حکماء

202

«استغفر اللّه العظیم»

دعای ماه رمضان

179

«اعدی عَدوِّکَ نَفسُکَ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیکَ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

79، 279

«اغثنی یا غیاث المستغیثین»

دعای ماه رمضان

179

«ألا اُعَلِّمُکَ خِصالاً أربَعَ؟ ان أنتَ حَفَظتَهُنَّ نِلتَ بِهِنَّ النَجاه وإن ضَیَّعْتَهُنَّ فاتَکَ الدّارانِ لا اُغِنی أکبرُ مِنَ العَقلِ . . . وَ لا عیشَ أَلَذُّ مِن حُسنِ الخُلقِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

142،147،148

«اللّٰه بحقّ علیّ عندک إغفر لعلیّ»

رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله

51

«اللّٰهم أذِقْنا حَلاوَهَ وُدِّکَ»

مناجاه المطیعین

71

«اللّٰهُمَّ إنّی أَسئَلُکَ الأَمْنَ و الایمانَ بک وَالتَّصْدیقَ بِنَبیِّکَ والعافَیَهَ مِنْ جَمِیع البَلاءِ وَ الشُّکْرَ عَلَی العافِیَهِ وَالغِنیٰ عَنْ شِرارِ النّاس»

رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله

201

«اللهم برحمتک التی وسعت کل شیء»

دعای کمیل

224

«الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک و لا طمعاً فی ثوابک»

امیرالمؤمنین علیه السلام

220

«أنا أملح منه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

50

«أَنْتَ الَّذِی أَزَلْتَ الْأَغْیَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِکَ حَتَّی لَمْ یُحِبُّوا سِوَاکَ»

دعای عرفه

223

ص:352

«إنَّ لِلّهِ عَلی الناسِ حُجَّتَین : حُجَّةٌ ظاهِرةٌ وحُجَّةٌ باطِنَهٌ. . .»

امام کاظم علیه السلام

272

«انَّ اللّٰهَ لایَنْظُرُ إلیٰ صُوَرِکُم وَ لاٰ إلیٰ أموالکم و لٰکن یَنْظُرُ إلیٰ قُلُوبِکُم و أعمالکم»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

41

«إنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَقَلین»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

57

«بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الأَرضُ و السَمَاء»

امام صادق علیه السلام

81

«رَبَّنا لاٰ تُعَذِّبنا بِذُنوبِ الآدَمِیِین»

امام صادق علیه السلام

192

«سَیِّدِی لَعَلَّکَ عَنْ بَابِکَ طَرَدْتَنِی وَ عَنْ خِدْمَتِکَ نَحَّیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُسْتَخِفّاً بِحَقِّکَ فَأَقْصَیْتَنِی . . . أَوْ لَعَلَّکَ بِجُرْمِی وَ جَرِیرَتِی کَافَیْتَنِی»

دعای سحر

امام سجاد علیه السلام

335 - 333

«الصوم لی و أنا أجزی»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

27

«طُولُ العمر فی طاعه اللّه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

309

«عَبدی أَطِعنی حَتّی أجْعَلَکَ مَثَلی»

حدیث قدسی

45

«العَقلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَحمٰان وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنانْ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

142

«عَلی العٰاقلِ أَن یَکونَ لَهُ سٰاعاتٌ سَاعَهٌ یُناجی فِیهٰا رَبَّه وَسَاعَهٌ یُحاسِبُ فِیهٰا نَفْسَهُ وَسَاعَهٌ یتفَکُر فِیما صَنَع اللّهُ عز و جل »

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

302 - 301

«عَنْ عُمُرِکَ فیمٰا أَفْنَیْتَهُ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

298

«فانّه یَعلمُ إنّی أحِبَّ الصلاه له و تلاوه کتابه»

امام حسین علیه السلام

73

«فزت و رب الکعبه»

امیرالمؤمنین علیه السلام

222

«فَاستَنْطِقُوهُ و لن ینطق و لکِنَّ أُخبرکُم عنه ألا انَّ فیهِ عِلْمُ ما یَأتی و الحدیث عَن المٰاضِی و دواء دائکم»

امیرالمؤمنین علیه السلام

58، 59، 64

«فالصُورَهُ صُورَهُ انسان وَالقَلْبُ قَلْب حَیوان»

امیرالمؤمنین علیه السلام

123، 274

«فَکَیفَ اصبِرُ عَلی فِراقِکَ»

دعای کمیل

194، 221

«فهبنی یا الهی و سیدی صبرت علی عذابک»

دعای کمیل

220، 221

«الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم»

رسول اللّه صلى الله عليه و آله

47، 219

«كُلُّكُم راعٌ و كُلُّكُم مَسئولٌ عَن رَعيَّتِهِ»

رسول اللّه صلى الله عليه و آله

147

ص:354

«كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرتَهُ . . . وَكَم مِن ثَناءٍ جَمِيلٍ لَستُ أَهلاً لَهُ نَشَرتَهُ»

دعای کمیل

302 - 303

«لِأَنْ يَهدِی اللّٰهُ عَلیٰ يَدَيْکَ رجلاً خَيرٌ لَکَ مِما طَلَعَتِ عَلَيهِ الشَمسُ أَو غَرِبَت»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

290

«لِایِّ الاُمورِ الَيکَ أَشکُو ولِما مِنها اضِجُ وَأَبکی، لِأَلِيمِ العَذابِ وَشِدَّتِه أَم لِطُول البَلاءِ وَمُدَّتِهِ . . .»

دعای کمیل

193

«المُؤمِنُ مِن نَفسِهِ فِی شُغُلٍ و الناسُ مِنهُ فِی رَاحَهٍ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

82

«ما أخلَصَ عَبْدٌ لِلّٰهِ عز و جل أربَعينَ صَباحَاً الّا جَرَتْ يَنابِيعَ الحِکمَه مِن قَلبِهِ عَلی لِسانِه»

؟

138

«ما عَبدناکَ حَقَ عِبادَتِک وَما عَرفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتکِ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

148

«ما فَرَّقَ بَینَکُمْ إلّاخُبثُ السَّرائِر وَ سُوءُ الضَّمائِرِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

156

«مَن أَصبَحَ وَلا ٰیَهتَمَ بأمورِ المُسلِمین، فَلَیسَ بِمُسلِمٍ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

181

«الناقص ملعون»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

47 ،46

«وَقِفُوا أَسماعَهم علی العلمُ النافع لَهُم»

امیرالمؤمنین علیه السلام

167

«هذا مَقامُ العائِذِ بِکَ مِنَ النارِ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

162

«هَلَکَ العٰامِلُونَ اِلَّا الْعٰابِدُونَ وَ هَلَکَ العٰابِدُونَ اِلَّا العٰامِلُونَ . . . وَ اِنَّ الْمُوقِنینَ لَعَلیٰ خَطَرٍ عَظیمٍ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

99

«یا اجوَد من سُئِل یا اکرَمَ مَن اعطِی . . . انّکَ ثِقَتی وَرَجائی»

دعای شب جمعه

192 - 193

«یا اللّٰهُ یا رَحمنُ یا رَحیمُ یا ذَا الجَلالِ وَالاِکْرامِ یا اللّٰهُ أَنتَ الذی لَیسَ کَمِثلِهِ شَی وَ هُو السَمیعُ البَصیر»

دعای شب جمعه

192

«یا دائِمَ الفَضلِ عَلی البَرِیَّه»

دعای شب جمعه

271

«یا نَفْسٌ لا تَخْشِی مِنَ الکُفّارِ»

قمر بنی هاشم

274

ص:355

فهرست اشعار

مصرع اول

سراینده

صفحه

آتش عشق از من دیوانه پرس

؟

87

آسمان بار امانت نتوانست کشید

حافظ شیرازی

48

آن یکی خورشید علیین بود

مولوی

315

آن یکی نوری ز هر عیبی بری

مولوی

317 - 316

از کوزه همان تراود که در اوست

کلیم کاشانی

153

ای باد صبا به پیام کسی

شیخ بهایی

74 - 75

ای دریده پوستین یوسفان

مولوی

277

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

حافظ شیرازی

183

به خواب بگو که امشب میا به دیدن من

؟

162

بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق

صائب تبریزی

203

تو برای وصل کردن آمدی

مولوی

252

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی

صائب تبریزی

61

چون خدا خواهد که ما را یاری کند

مولوی

262

دید موسی کافری اندر رهی

ملا احمد نراقی

252 - 254

ذره ذره کاندرین ارض و سماست

مولوی

110 - 111

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

سعدی شیرازی

100

زیبقم در گوش کن تا نشنوم

سعدی شیرازی

222

سحرگه رهروی در سرزمینی

حافظ شیرازی

138

شب آمد شبْ رفیق دردمندان

؟

188

شب آمد شب که نالد عاشق زار

؟

188

ص:356

شنیدم گوسفندی را بزرگی

سعدی شیرازی

276

طفیل هستی عشق اند آدمی و پری

حافظ شیرازی

258

عشق که بازار بُتان جای اوست

؟

69

غرق گنه ناامید مشو زدربار ما

؟

246

گر بماندیم زنده بردوزیم

؟

87

گر به ره عشق در آتش خوش است

؟

70 - 69

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

مولوی

101

مجلس تمام شد و به آخر رسید عمر

؟

303

من کی ام لیلی، لیلی کیست من

؟

115

من نکردم امر تا سودی کنم

مولوی

262

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

حافظ شیرازی

330

وَاللّٰهِ انْ قَطَعتُمُ یَمِینی

حضرت ابوالفضل علیه السلام

183

هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد

حافظ شیرازی

184

هر که کند روی طلب سوی او

؟

68

یک دو سه یار همدم و هم راز

؟

62

فهرست اعلام

آدم علیه السلام 92، 283، 284، 285، 286

آل محمد، اهل بیت، ائمه معصومین علیهم السلام 21، 41، 55، 57، 58، 63، 67، 79، 82، 83، 91، 105، 119، 133، 136، 141، 153، 165، 175، 176، 178، 187، 197، 203، 211، 229، 231، 232، 237، 241، 249، 257، 267، 270، 271، 283، 284، 295، 301، 307، 309، 321، 331

آل یعقوب علیهم السلام 44

آملی، سیدحیدر 96

آمنه، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله 287

ابراهیم علیه السلام 41، 44، 45، 49، 137، 175، 193، 219، 225، 287

ابراهیم جمال 238

ابن عباس 97

ابن ملجم مرادی 112، 222

ابوبصیر 190

ابوبکر 259، 326

ابوذر 200

ابوحمزه ثمالی 68

ابوطالب علیه السلام 50

ابولهب 32

ابهری، حاج هادی 60

ابی بن خلف 251

اسحاق علیه السلام 41، 44، 45، 137، 169، 175، 219، 225

اصحاب کهف 156، 286

ام سلمه 114

امام حسن مجتبی علیه السلام 61، 68، 141، 147، 225، 313، 334

امام حسین، سیدالشهداء، اباعبداللّه علیه السلام 27، 31، 32، 60، 68، 73، 84، 87، 114، 135، 147، 156، 182، 194، 223، 225، 243، 244، 245، 285، 286، 301، 313، 334

امام رضا علیه السلام 82، 83، 244

امام سجاد، زین العابدین علیه السلام 68، 84، 144، 237، 245، 333

امام صادق علیه السلام 28، 33، 126، 176، 179، 190، 191، 192، 308، 332

امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام 32، 51، 55، 58، 61، 68، 72، 73، 93، 97، 99، 105، 112، 114، 135، 139، 141، 143، 147، 156، 167، 189، 190، 193، 200، 203، 220، 221، 222، 224، 225، 239، 240، 259،

263، 274، 285، 290، 315، 322، 326، 334

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام 62، 203، 238، 271، 274، 275

امام محمدباقر علیه السلام 60، 125، 135

امام مهدی، امام زمان علیه السلام 28، 63، 241، 279

ام کلثوم 313

امیرکبیر، میرزا تقی خان 145، 146، 147

انبیا، پیامبران علیهم السلام 59، 68، 80، 127، 128، 145، 178، 188، 205، 219، 222، 232، 233، 237، 241، 257، 267، 270، 271، 272، 277، 279، 284، 299، 301، 309

انبیای اولوالعزم 80

انیشتین 100

اهل سنت، اهل تسنن 51، 97، 143

ایوب علیه السلام 156

برادران یوسف علیه السلام 124، 271، 272، 274، 275، 316

بروجردی، آیت الله 310، 313

بلال 32

بنی اسرائیل 324

بنی امیه 243

بنیامین 271

بنی العباس 203

پیامبر، محمد، رسول اللّه صلی الله علیه و آله 21، 22، 23، 27، 28، 32، 35، 41، 45، 46، 47، 49، 50، 51، 55، 57، 58، 59، 63، 67، 72، 79، 83، 91، 100، 101، 105، 114، 115، 119، 133، 136، 141، 148، 153، 156، 165، 166، 175، 176، 178، 180، 187، 193، 197، 200، 211، 221، 224، 229، 231، 249، 250، 251، 257، 260، 261، 267، 273، 278، 283، 285، 287، 290، 295، 298، 301، 307، 309، 321، 326، 334

حبیب بن مظاهر 48، 243

حجر بن عدی 61، 225

حر بن یزید ریاحی 137، 244، 245

حکیم، آیت الله سید محسن 94

حواء علیها السلام 284، 285، 286

خدیجه علیها السلام 49، 50

درچه ای، آیت اللّه سید محمدباقر 310

دقیانوس 157

ذونواس 204، 205

راحیل، مادر حضرت یوسف علیه السلام 198، 271، 272

رشید هجری 225

رومی، جلال الدین 315

زلیخا 68 ، 85 ، 101، 105، 106، 110، 112، 121، 133، 154، 168، 176، 202، 218، 276، 277، 288، 291، 315، 321، 322، 327، 328، 329، 330

زن یزید 182

زینب علیها السلام 162، 182، 225، 313

سامری 323، 325

سبطیان 169

سعدی شیرازی 222

سلطان آبادی، آخوند ملافتحعلی 95، 98

ص:360

سلمان 48، 200
شامیان 68، 222
شعیب علیه السلام 170
شمر 288
شوشتری، شیخ جعفر 299، 301
شیخ بهایی 74
صاحب ریاض 85، 86، 87
صدر، آیت اللّه سیداسماعیل 95
صهیونیست ها 288
طباطبائی، علامه 96
طوسی، خواجه نصیرالدین 62
عایشه 222
عبداللّه، پدر پیامبر صلی الله علیه و آله 287
عثمان 112
عزیز مصر 134، 171
عقیل بن ابی طالب 143، 144
علی، فرزند حر بن یزید ریاحی 245
علی بن یقطین 238
علی اکبر علیه السلام 183، 193، 243

عمار یاسر 225

عمر 259

عیسی علیه السلام 189، 190، 204، 205، 258، 287، 316

فاطمه زهرا علیها السلام 50، 68، 162، 183، 222، 243، 285، 313، 326، 334

فخر رازی 97

فرزندان یعقوب علیه السلام 192

فرعون 168، 169، 171، 242، 243، 244، 262

فرعونیان 324

فیض، ملا محسن 86

قائم مقام فراهانی 146

قبطیان 169

قزوینی، ملا طاهر 86

قشقائی، جهانگیرخان 310

قمر بنی هاشم علیه السلام 73، 225، 243، 245، 273

کاشانی، آخوند ملا محمد 312

کلباسی، آیت اللّه 310

کلیم کاشانی 153

لنین 216، 217

مالک اشتر 225

مریم علیها السلام 189

مسلم بن عقیل 143

مسلم بن عوسجه 48

مسیح علیه السلام عیسی علیه السلام

معاویه 203، 222

مقداد 200

موسی علیه السلام 168، 169، 170، 171، 242، 244، 252، 253، 254، 262، 287، 323، 325

میثم تمار 114

میرزا جواد آقا 62

میلانی، آیت اللّه 60

ناصرالدین شاه قاجار 146، 203

نخست وزیر انگلستان 203

نراقی، ملا احمد 99، 252

نوح علیه السلام 137

هارون علیه السلام 242

هارون الرشید 238

هگل 216

یاران بنی امیه 243

یزید 182

یزیدیان 243

یعقوب علیه السلام 45، 46، 49، 99، 124، 137، 169، 175، 192، 199، 201، 219، 225، 271، 272، 275

یوسف علیه السلام 21، 22، 41، 43، 44، 45، 46، 47، 48، 49، 50، 51، 64، 67، 68، 79، 84، 85، 99، 101، 105، 107، 108، 110، 112، 121، 124، 127، 129، 133، 134، 137، 154، 156، 168، 172، 175، 198، 199، 201، 202، 203، 218، 219، 225، 267، 271، 272، 273، 275، 276، 277، 279، 287، 288، 291، 309، 313، 315، 316، 321، 327، 328، 329، 330

فهرست جاها

آسیا 219

آفریقا 219

آلمان 146

آمریکا 122، 155، 219

اروپا 92، 122، 219

اصفهان 310

انگلیس 146، 147، 203

ایران 147، 154

بروجرد 313

بغداد 60

بویین زهرا 86

تهران 19، 39، 53، 65، 77، 89، 103، 117، 131، 139، 151، 163، 173، 179، 180، 185، 195، 209، 227، 247، 255، 265، 281، 288، 293، 305، 319

حسینیه هدایت - تهران 19، 39، 53، 65، 77، 89، 103، 117، 131، 139، 151، 163، 173، 185، 195، 209، 227، 247، 255، 265، 281، 293، 305، 319

خراسان 82

رود نیل 324

روس 146

ژاپن 147

ساوه 86

شام 49، 60، 245

صحرای عرفات 223

صفا 307

قبرستان بقیع 125

قزوین 86

قم 86

کاشان 86

کاظمین 62

کربلا 60، 273

کنعان 198، 218، 289

کوفه 114، 137، 245

کوه طور 170، 252، 253

مدینه 112، 114، 238، 245

مروه 307

مسجد الاقصی 188

مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله 27

مسجد الحرام 26، 188، 251

مشهد 288

مصر 23، 45، 67، 81، 100، 121، 134، 137، 168، 171، 175، 218، 272، 289، 309، 316

ص:362

ص:363

مکه 28، 50، 238، 244، 259

نجران 204

نجف 62

یمن 112، 204، 245، 290

کتابنامه

1. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان

2. آشنای با قرآن، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم 1381 ه .ش

3. الإحتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، 1 جلد، نشر مرتضی، مشهد مقدس، 1403 ه . ق

4. الإختصاص، شیخ مفید، 1 جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، 1413 ه .ق

5. الإرشاد، شیخ مفید، 2 جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، 1413 ه . ق

6. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، 1412 ه . ق

7. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، ناشر: انتشارات اسلام، تهران، 1378 ه . ش

8. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1367 ه . ش

9. أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، 1 جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، 1408 ه . ق

10. أعیان الشیعه، سید محسن امین، 11 جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت

11. الأمالی، شیخ صدوق، 1 جلد، انتشارات کتابخانه اسلامیه، 1362 ه . ش

12. الأمالی، شیخ طوسی، یک جلد، انتشارات دارالثقافه قم، 1414 ه .ق

13. الأمالی، شیخ مفید، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، 1413 ه .ق

14. بحار الأنوار، علامه مجلسی، 110 جلد، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، 1404 ه . ق

15. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، قرن یازدهم، ناشر: بنیاد بعثت، تهران، 1416 ه . ق

16. التحفه السنیه (مخطوط)، سید عبد الله جزائری، تحقیق شرح الجزائری، فقه شیعه بعد از قرن هشتم

17. تحریر المواعظ العددیه، علی مشکینی، ناشر: الهادی

18. تفسیر اثنا عشری، حسینی شاه عبدالعظیمی، ناشر: انتشارات میقات، تهران 1363

19. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، 2 جلد، چاپخانه علمیه، تهران، 1380 ه . ق

20. تفسیر المحیط الأعظم و البحر الخضم، سید حیدر آملی، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1422 ه . ق

21. تفسیر امام عسکری علیه السلام ، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ، یک جلد، انتشارات مدرسه امام

ص:365

مهدی علیه السلام ، قم، 1409 ه .ق

22. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، 2 جلد، مؤسسه دارالکتاب، قم، 1404 ه . ق

23. تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران 1336 ه .ش

24. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1374 ه . ش

25. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، ناشر: انتشارات اسماعیلیان، قم، 1415 ه . ق

26. التهذیب، شیخ طوسی، 10 جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1365 ه . ش

27. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، 1 جلد، ناشر: دار الرضی، 386 ه . ق

28. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، 1 جلد، انتشارات رضی، قم، 1363 ه . ش

29. الجواهر السنیه - کلیات حدیث قدسی، محدث عاملی - زین العابدین کاظمی خلخالی، ناشر: انتشارات دهقان

30. الحدیث روایات تربیتی، محمد تقی فلسفی،3 جلدی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

31. الخصال، شیخ صدوق، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1403 ه . ق

32. دائره المعارف تشیع، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ناشر: شهید سعید محبی

33. رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، 1 جلد، انتشارات دانشگاه مشهد، 1348 ه .ش

34. رسائل ومقالات، الشیخ جعفر السبحانی ناشر: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام ، قم

35. روضه الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، 1 جلد، انتشارات رضی، قم

36. السنن الکبری، النسائی، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت 1411 ه .ق

37. شجره طوبی، الشیخ محمد مهدی الحائری، ناشر: منشورات المکتبه الحیدریه ومطبعتها علیه السلام ، النجف الأشرف، 1385

38. شرح نهج البلاغه،ابن أبی الحدید ناشر: دار إحیاء الکتب العربیه، عیسی البابی الحلبی و شرکا، 1378 ه .ش

39. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، 2 جلد، مؤسسه چاپ و نشر، 1411 ه .ق

40. عوالی اللآلی، ابن ابی جمهور احسائی، 4 جلد، انتشارات سید الشهداء علیه السلام ، قم، 1405 ه . ق

41. عیون أخبار الرضا علیه السلام ، شیخ صدوق، 2 جلد در یک مجلد، انتشارات جهان، 1378 ه .ق

42. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، 1 جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1366 ه . ق

43. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، محمد صادقی تهرانی، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم 1365 ش

44. فرهنگ فارسی، محمد معین، چاپخانه سپهر، انتشارات امیر کبیر، تهران 1381

45. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم

46. الکافی، کلینی، 8 جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1365 ه . ش

47. کشف الأسرار و عده الأبرار، رشید الدین میبدی - احمد بن ابی سعد، ناشر: انتشارات امیرکبیر، تهران، 1371 ه . ش

48. کشف الغمه، علی بن عیسی إربلی، 2 جلد، چاپ مکتبه بنی هاشمی، تبریز، 1381 ه . ق

49. کنز العمال، المتقی الهندی، 16 جلد، مصادر عامه، نشر موسسه الرساله، بیروت، 1409

50. اللهوف، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، انتشارات جهان، تهران، 1348 ه . ش

51. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی فضل بن حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران 1372 ه .ش

52. مجمع النورین، الشیخ أبو الحسن المرندی، طبعه حجریه

53. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، 1 جلد، دار الکتب الإسلامیه قم، 1371 ه .ق

54. مستدرکات أعیان الشیعه، سید حسن امین، 7 جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت

55. مستدرک الوسائل، محدث نوری، 18 جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، 1408 ه . ق

56. مشکاه الأنوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، 1جلد، کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، 1385 ه . ق

57. المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، 1 جلد، انتشارات رضی، قم، 1405 ه . ق

58. مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام ، 1 جلد، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، 1400 ه .ق

59. مصباح المتهجد، شیخ طوسی، 1 جلد، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، 1411 ه . ق

60. معارف و معاریف، حسینی دشتی، مصطفی، موسسه فرهنگی آرایه

61. معالی السبطین، شیخ محمد مهدی مازندرانی حائری، مکتبه الشریف الرضی، قم 1405 ه .ق

62. مفردات، الراغب الاصفهانی، دفتر نشر الکتاب، تهران

63. مکارم الأخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، 1 جلد، انتشارات شریف رضی، قم، 1412 ق

64. مناقب آل أبی طالب علیه السلام ، ابن شهر آشوب مازندرانی، 4 جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، 1379 ه . ق

65. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، 4 جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1413 ه . ق

66. موسوعه طبقات الفقهاء، شیخ جعفر سبحانی، 15 جلدی ، ناشر: مؤسسه امام صادق، قم

67. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم1417 ه .ق

68. نهج البلاغه، ترجمه استاد انصاریان

69. نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، ابو القاسم پاینده (معاصر)، ناشر: دنیای دانش

70. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، 29 جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، 1409 ه . ق

71. ینابیع الموده لذوی القربی، القندوزی، انتشارات دار الاسوه، 1416 ه . ق

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109